

شکست و ناکامی «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» چگونه قابل تبیین است؟

سه ابرجنبش سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران (ابر جنبش مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷) هم در عرصه تکوین و هم در عرصه ناکامی و شکست، «پروژه‌ای شکل گرفته‌اند نه پروژه‌ای»، بنابراین، برای کالبد شکافی و آسیب‌شناسی آنها (چه در فرایند تکوین و چه در فرایند ناکامی و شکست آنها) مجبوریم موضوع را در «بستر پروژه مربوطه دنبال کنیم، نه در دایره مکانیکی پکیجی و پروژه‌ای». همچنین موضوع دیگری که در این رابطه توجه به آن دارای اهمیت خودویژه‌ای می‌باشد اینکه در تحلیل نهایی اگرچه سه ابرجنبش فوق در سه مقطع مختلف تاریخی جامعه ایران شکل گرفته‌اند، اما به خاطر اینکه خاستگاه مشترک اجتماعی و فرهنگی و طبقاتی داشته‌اند، «عوامل تکوین و شکست و ناکامی آنها دارای جوهر مشترکی می‌باشند» به عبارت دیگر هرگز «بدون فهم علل تکوین و ناکامی انقلاب مشروطیت و شناخت علل تکوین و پیروزی جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، ما نمی‌توانیم به صورت دیالکتیکی علل تکوین و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را فهم نمائیم».

«انتخابات خرداد ۱۴۰۰» (رئیس جمهوری) در چارچوب «استراتژی یکدست کردن حکومت» و «حذف متحدین داخلی این رژیم» توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهتی «با کدامین سناریوی صورت می‌گیرد؟»

ثانیاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ که در واکنش به سه برابر شدن قیمت بنزین تکوین پیدا کرد و صاعقه‌وار بیش از ۲۲ استان و ۲۰۰ شهر بزرگ و کوچک کشور ایران را در بر گرفت، نشان داد که این خیزش «بزرگ‌ترین خیزش مردم ایران در طول بیش از ۴۱ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهتی حاکم بوده است.»

ثالثاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که هر چند که برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ که «رژیم غافلگیر شد» و همین غافلگیری رژیم باعث گردید که عمر خیزش دی‌ماه ۹۶ با اینکه به لحاظ وسعت محدودتر از خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود، دو برابر عمر خیزش آبان‌ماه ۹۸ بشود، اما در خیزش آبان‌ماه ۹۸ با اینکه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای از قبل خود را آماده سرکوب کرده بودند و تا دقیقه ۹۰ «افزایش سه برابری قیمت

خیزش آبان‌ماه ۹۸ (اگرچه در ادامه حرکت حلزونی انفجار اجتماعی دی‌ماه ۹۶ بود ولی) در مقایسه با خیزش دی‌ماه ۹۶ (که نخستین خیزش پائینی‌های جامعه ایران در ابعاد ملی بود) دارای خودویژگی‌هایی می‌باشد که بدون فهم و شناخت آن هرگز و هرگز نمی‌توانیم به «تحلیل مشخص نسبت به استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی رژیم» (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پس‌سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸) و بالاخره در انتخابات آینده خرداد ۱۴۰۰ (رئیس جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم) دست پیدا کنیم. برای فهم خودویژگی‌های خیزش آبان‌ماه ۹۸ (در مقایسه با خیزش دی‌ماه ۹۶) باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که رژیم مطلقه فقهتی حاکم در «فرایند کامل فروریزی مشروعیت اجتماعی خود قرار گرفته است» و مهمتر از آن اینکه خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که در زمان به چالش کشیده شدن «موجودیت» رژیم مطلقه فقهتی حاکم توسط توده‌های اعماق جامعه ایران، رژیم مطلقه فقهتی حاکم حاضر است که «حداقل مشروعیت اجتماعی» خود را در پای «حفظ موجودیت این رژیم ذبح نماید». یادمان باشد که خیزش آبان‌ماه ۹۸ «در عرض ۴ روز» توسط حرکت اعتراضی مسالمت‌آمیز توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران آنچنان در ابعاد ملی و سراسری فراگیر شد که «۲۲ استان و یا ۲۰۰ شهر و بزرگ و کوچک کشور ایران را در بر گرفت.»

🔥 جنبش اعتراضی و کارگری

🔥 اصول مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان ۱۳

🔥 الفبای پیشگامی

🔥 عاشورا در سه رویکرد

🔥 سلسله درس‌هائی از نهج‌البلاغه ۲

🔥 بحث‌شناسی ۷۶

🔥 تیتراژ اول - اهمیت آسیب‌شناسی جنبش کارگری

🔥 سخن روز - نیم‌نگاهی به لایحه بودجه سال ۱۴۰۰

🔥 تفسیر سوره قصص ۱

🔥 جنبش نافرمانی مدنی ۷

🔥 ما چه می‌گوییم؟ ۲۴

🔥 اقبال پیام آور ۴۸

بنزین اعلام نکرده بودند» بدین جهت «مقیاس خیزش آبان ماه ۹۸ آنچنان عظیم و فراگیر و گسترده بود که حزب پادگانی خامنه‌ای را آچمز کرد» و باعث گردید که «خود خامنه‌ای در روز دوم عمر این خیزش (به خاطر به چالش کشیده شدن موجودیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) برای اولین بار (در طول عمر رهبری خودش) بدون واسطه جهت سرکوب عریان این خیزش شخصاً به میدان بیاید و دستور سرکوب فوری با همه قوا بدهد.»

رابطاً خیزش آبان ماه ۹۸ نشان داد که سرکوب این خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، «خشن‌ترین سرکوب هولناک یک حرکت اعتراضی مسالمت‌آمیز توده‌ای در طول عمر چهار دهه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بوده است». پر واضح است که خود این امر معرف آن می‌باشد که هر زمانیکه رژیم مطلقه حاکم «موجودیت» خودش را (در چارچوب اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) در خطر ببیند، با سرکوب فراگیر قهرآمیز و (اجرای حکومت نظامی اعلام نشده در فضای مجازی و تلفن همراه و عرصه میدانی و همراه با قطع شبکه‌های ارتباطی میان کنش‌گران میدانی) با تکیه بر سرنیزه عریان می‌کوشد «توسط تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود، موجودیت در حال سقوط خود را بازتولید و بازسازی نماید.»

خامسا خیزش آبان ماه ۹۸ نشان داد که «تنها اهرمی که می‌تواند موجودیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را از پائین مورد چالش همه جانبه قرار بدهد، فقط و فقط و فقط جامعه مدنی خیزشی و جنبشی خودسازمانده و خودجوش و خودانگیخته و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشد» و همین جامعه مدنی جنبشی و خیزشی است که «تنها آلترناتیو دموکراتیک رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد» چراکه تنها این جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودانگیخته تکوین یافته از پائین است که می‌تواند در چارچوب «خودسازماندهی از پائین توسط شوراهای خودجوش، بنیان ساختار دموکراسی تطبیقی یا دموکراسی اجتماعی (نه دموکراسی صرف سیاسی انطباقی تزریق شده از بالا توسط نخبگان) و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (که همان اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور

و تزویر به صورت سلبی و ایجابی می‌باشد) در کشور ایران بنا نماید» و بدون تردید «تا زمانیکه این شوراهای خودجوش تکوین یافته از پائین در جامعه ایران شکل نگیرند، هر گونه دموکراسی انطباقی با تزریقی از بالا (آنچنانکه از مشروطیت اول و به خصوص در دوران دو ساله دولت مصدق الی الان تجربه کرده‌ایم) ناپایدار و محکوم به شکست خواهد بود.»

طبیعی است که «مبنای استقرار دموکراسی تطبیقی یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تنها و تنها شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشد». چراکه تنها این «شوراهای تکوین یافته از پائین هستند که می‌توانند بستر ساز دموکراسی یا حاکمیت «دموس=مردم» بشوند» بنابراین آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «تنها در این دموکراسی تطبیقی و اجتماعی است که وجود انسان در جامعه به خاطر قانون نیست، بلکه وجود قانون به خاطر انسان می‌باشد» و تنها در این دموکراسی تطبیقی و اجتماعی است که (آنچنانکه شریعتی می‌گوید) «نظام و حاکمیت با مرجعیت مطلق همه مردم ایران (نه طبقه خاص و مشخص و نه حزب طراز نوین جامعه سیاسی و نه گروه خاص سیاسی) تکوین پیدا می‌کند» و باز تنها در این دموکراسی تطبیقی و اجتماعی است که (آنچنانکه شریعتی می‌گوید) «سوسیالیسم یا اجتماعی کردن قدرت اقتصادی در جامعه می‌تواند از نبرد برای دموکراسی اجتماعی (نه دموکراسی صرف سیاسی انطباقی تزریق شده از بالا) در جامعه بزرگ ایران عبور کند» و بدون دستیابی به دموکراسی اجتماعی «یا اجتماعی کردن دموکراسی از پائین توسط شوراهای خودجوش تکوین یافته از پائین (نه دموکراسی صرف سیاسی انطباقی تزریقی از بالا توسط نخبگان سیاسی داخل و خارج از کشور) هرگز نمی‌توان به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر به صورت سلبی و ایجابی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد»؛ و از اینجا است که ما به ادعای معلم کبیرمان شریعتی (در شرایط امروز تندپیچ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) ایمان پیدا می‌کنیم که علیرغم شکست اشکال تجربه سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم و شکست سوسیالیسم حزب - دولت قرن بیستم و شکست سوسیالیسم دموکراسی قرن بیستم و قرن بیست یکم، «امروز می‌توانیم شاهد تجدید حیات و بازتولید دموکراسی اجتماعی تطبیقی (نه دموکراسی صرف سیاسی تزریقی از بالا)

که همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌باشد، به عنوان الگویی برای بشریت امروز بشویم.»

باز در این رابطه است که می‌توان به این سؤال همیشگی پیشگامان مستضعفین ایران (اینکه «آیا می‌توان در ایران به دموکراسی دست یافت؟») جواب مثبت داد؛ و باز تنها با این «دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین است که می‌توان با فراتر رفتن از نظام سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی حاکم، به دموکراسی بنیادی و جامع و پایدار دست پیدا کرد»؛ و باز تنها با این دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که می‌توان به عنوان یک الگو در قرن بیست یکم به بشریت نشان داد که «تنها دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی شورائی و یا دموکراسی تکوین یافته از پائین و یا دموکراسی مستقیم است که ارگان هستی‌بخش سوسیالیسم اقتصادی و سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم سیاسی (و یا اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر چه در عرصه سلبی و چه در عرصه ایجابی) می‌باشد» و باز «تنها با این دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی تکوین یافته از پائین و یا دموکراسی مستقیم است که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌تواند به آزادی‌های بی‌قید شرط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ملی دست پیدا کنند.»

باز «تنها با این دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی تکوین یافته از پائین و یا دموکراسی مستقیم است که دیگر جامعه بزرگ ایران نمی‌تواند شکست تلخ انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ خود را تکرار نماید» و به «جایگزین شدن یک استبداد موحش با استبداد دیگر تن بدهد؛ و با شکست استبداد سیاسی شاه، گرفتار استبداد خشن‌تر و بی‌رحم‌تر شیخ بشود» و برعکس سال ۵۷ «مردم ایران می‌توانند با تصور نسبتاً روشنی در شرایط بحران آلترناتیوی (رژیم جایگزینی مطلقه فقه‌ای حاکم) به نظام جایگزینی دست پیدا کنند» و باز تنها با این دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی تکوین یافته از پائین و یا دموکراسی مستقیم است که می‌توان «تبعیض جنسیتی و تبعیض سیاسی و تبعیض

مذهبی و تبعیض قومیتی و تبعیض طبقاتی نهادینه شده ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را ریشه کن کرد و به برابری حقوق شهروندی برای همه افراد جامعه ایران به صورت علی‌السویه و برابری حقوق زن و مرد و برابری حقوق همه اقلیت‌های قومی و مذهبی و جدائی دین از حکومت و همچنین اصل حاکمیت و مرجعیت همه مردم ایران و استقرار حقوق بشر برای همه مردم ایران دست پیدا کرد.»

باز تنها با این دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی شورائی تکوین یافته از پائین و یا دموکراسی مستقیم است که جامعه بزرگ ایران در شرایط تندپیچ امروز کشور ایران می‌توانند «موقعیت انقلابی فراروی خود را (که سرشار از فرصت‌های تاریخی بی‌همتائی می‌باشد و هر چند دهه یکبار بیشتر اینچنین شرایط خودویژه‌های نصیب جامعه بزرگ ایران نمی‌شود) به تحولات عظیم در راستای آزادی و برابری و یا عدالت اجتماعی پیش ببرند و گرفتار ظهور هیولای استبداد بازتولید شده و پوپولیسم غارت‌گر و موج‌سواری جریان‌های فرصت‌طلب خارج‌نشینی و داخلی که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالا هستند، نشوند». یادمان باشد که هر «موقعیت انقلابی در همان حال آبستن موقعیت ضد انقلابی نیز هست که این موقعیت ضد انقلابی می‌تواند باعث سرکوب جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران توسط ضد انقلاب حاکم و یا سر برآوردن ضد انقلابی از نیروهای مخالف رژیم حاکم (در داخل و خارج از کشور که شمار آنها در اپوزیسیون داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ کم نیست) بشود.»

سادساً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که (برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ که اکثراً در شهرهای کوچک به وقوع پیوست و در ادامه آن بود که دامنه این خیزش به کلان‌شهرهای ایران از جمله تهران رسید و البته در شهرهای بزرگ نتوانست اعتراضات فراگیری شکل بدهد) از همان آغاز شروع و در طول مدت کوتاه عمر خود (که عمر خیزش آبان‌ماه ۹۸ نصف عمر خیزش دی‌ماه ۹۶ بود) «حرکتی در ابعاد ملی و سراسری بشود و تقریباً تمامی کلان‌شهرهای ایران را در برگیرد» و دلیل این امر همان بود که در خیزش آبان‌ماه ۹۸ «کنش‌گران این خیزش اعتراضی شامل طبقه متوسط

شهری و حاشیه‌نشینان و ارتش بیکاران (که نسل جوان سرگردان آینده کشور را تشکیل می‌دادند) می‌شدند؛ اما در خیزش دی‌ماه ۹۶ «پایه اصلی کنش‌گران حاشیه تولید بودند و طبقه متوسط شهری به صورت حاشیه‌ای وارد این خیزش شدند. هر چند که در هر دو خیزش، (دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) جنبش کارگری ایران (در حد طبقه نه کارگاهی) حضور نداشتند.»

فراموش نکنیم که «جرقه خیزش دی‌ماه ۹۶ از اختلاف درونی جناح‌های حکومتی (توسط علم‌الهدی در حمایت از دامادش رئیسی و در انتقام از شکست انتخابات دولت دوازدهم حسن روحانی) شکل گرفت» و به سراسر کشور گسترش پیدا کرد. البته در اندک مدتی در همان شهر مشهد این خیزش از کنترل آنها خارج شد و «کل حاکمیت را به چالش کشید» (بدون آنکه طرفداران علم‌الهدی در مشهد از قبل فکر آن را می‌کردند) اما جرقه خیزش آبان‌ماه ۹۸ با اعلام «افزایش سه برابری قیمت بنزین و با توافق سران سه قوه و حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای زده شد؛ و به همین جهت، همین شک سه برابر شدن قیمت بنزین باعث گردید که در اندک مدتی ۲۲ استان و یا ۲۰۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را در ابعاد یک حرکت ملی به کنش‌گران اصلی این خیزش بدل بکند». قابل ذکر است که در فرایند پیش‌خیزش دی‌ماه ۹۶ یعنی در مرحله پس‌انتخابات دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی «تنها بحران سیاسی و اجتماعی جنبش مال‌باختگان بود که مولود ورشکستگی صندوق‌ها و مؤسسات مالی خصوصی وابسته به سپاه (که بیش از ۳۵ هزار میلیارد تومان سرمایه‌های این مال‌باختگان توسط مؤسسات مالی وابسته به سپاه پاسداران غارت شده) بود» و لذا همین جنبش مال‌باختگان بودند که از تابستان ۹۶ با تمام قدرت به میدان آمدند و در اندک مدتی «جنبش مطالباتی خودشان را بدل به جنبش سیاسی کردند» و همین استحاله جنبش مطالباتی به جنبش سیاسی (مال‌باختگان) باعث گردید که رژیم مطلقه فقاهتی (توسط تصمیم سران سه قوه و حمایت خامنه‌ای) جهت حل مشکلات مؤسسات مالی وابسته به سپاه پاسداران و پرداخت سرمایه‌های مال‌باختگان، «۳۵ هزار میلیارد تومان (توسط استقراض از بانک مرکزی و چاپ اسکناس) پول بدون پشتوانه به اقتصاد جامعه نگون‌بخت ایران تزریق کنند» که تزریق این حجم عظیم پول بدون پشتوانه به اقتصاد کشور باعث ظهور سونامی تورم از نیمه

دوم سال ۹۷ گردید. البته مهمترین فونکسیون که جنبش مال‌باختگان برای جامعه ایران به همراه داشت «ریزش ترس مردم ایران نسبت به ماشین سرکوب حاکمیت بود.»

بر این مطلب اضافه کنیم که «تا قبل از اعتلای جنبش مال‌باختگان شکل مبارزه جنبش‌های اعتراضی کشور صورت مطالباتی داشت، نه شکل سیاسی» لہذا در این رابطه بود که جنبش اعتراضی مال‌باختگان نخستین جنبش مطالباتی بود که (به خاطر اینکه صاحبان مؤسسات مالی غارت‌گر سرمایه‌های آنها وابسته به سپاه پاسداران بودند، در اندک مدتی این جنبش مطالباتی) بدل به جنبش اعتراضی آکسیون سیاسی بر علیه حاکمیت شد و کل حاکمیت را به چالش کشید. بدین ترتیب از اینجا بود که «جنبش مال‌باختگان شرایط ذهنی برای اعتلای خیزش دی‌ماه ۹۶ فراهم کرد» در صورتی که خیزش آبان‌ماه ۹۸ در شرایطی با سه برابر شدن قیمت بنزین توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، جرقه آن زده شد که «ابر بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی و بین‌المللی رژیم مطلقه فقاهتی به صورت کلاف سر درگمی در آمده بود» و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در عرصه این بن‌بست ابربحران‌ها و فشار حداکثری تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا راهی جز این برایش باقی نمانده بود، «مگر اینکه جهت تأمین هزینه‌های داخلی و منطقه‌ای خودش اقدام به خودکشی توسط افزایش سه برابری قیمت بنزین بکند». از اینجا بود که در خیزش آبان‌ماه ۹۸ با اینکه رژیم مطلقه فقاهتی (برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶) از قبل خود را آماده سرکوب کرده بودند، ولی در عمل و در عرصه میدانی زمانی که با گستردگی دامنه این خیزش روبرو شدند و به یکباره برای اولین بار در طول عمر چهار دهه رژیم، حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر او دریافتند که کل رژیم به چالش کشیده شده است و موجودیت رژیم (برعکس گذشته که تنها مشروعیت و مقبولیت رژیم به چالش کشیده شده بود) به لرزه درآمده است و تمام رشته‌های آنها پنبه شده است، عطای همه چیز را به لقائش بخشیدند و مستقیم با هولناک‌ترین شکل سرکوب تحت فرماندهی خود خامنه‌ای به میدان آمدند.

پر واضح است که اگر حزب پادگانی خامنه‌ای توسط سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه توانست موجودیت لرزان رژیم را نجات بدهد، ولی از همان زمان او دریافت که آنچه که در

این معامله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت رهبری او از دست داده است و هزینه کرده است «حداقل مشروعیت اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی بوده است» (که البته این مهم به صورت عینی برای خامنه‌ای در جریان انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ آفتابی گردید). باری، در این رابطه بود که خامنه‌ای از فردای سرکوب هولناک آبان‌ماه ۹۸ جهت بسترسازی استمرار حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خلاء مشروعیت اجتماعی و در راستای حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی در برابر خیزش‌های ملی حلزونی و جنبش‌های فراگیر مطالباتی «بر استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی‌اش (از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اعتدالیون شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی و علی مطهری) توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم تکیه کرد»؛ و در ادامه همین استراتژی خامنه‌ای بود که او علاوه بر تعمیم رویکرد یکدست کردن حکومت به قوه قضائیه، در انتخابات مجلس یازدهم (توسط مهندسی کردن تمام عیاران انتخابات از کانال استصوابی شورای نگهبان و غربال کاندیداها، با حذف مهره‌های وابسته به جریان اصلاح‌طلبان حکومتی و اعتدالیون وابسته به شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل تحت رهبری علی لاریجانی و علی مطهری) «برای اولین بار در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خامنه‌ای توانست مجلس رژیم مطلقه فقهاتی توسط حداقل مشارکت کنندگان در رأی دهی (که طبق گفته علی مطهری کمتر از ۱۰ درصد از کل مشمولین حق رأی بودند) به صورت یکدست (آنهم توسط افرادی که در ولایت او ذوب شده‌اند) در قبضه قدرت خود درآورد» و بدین ترتیب در همین رابطه است که خامنه‌ای در چارچوب همین «استراتژی یکدست کردن قدرت در قبضه خود، تمام قد به سمت قوه مجریه در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ خیز برداشته است».

فراموش نکنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پاسسرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ در جریان ترور قاسم سلیمانی (توسط دولت فاشیسم و نژادپرست ترامپ) تلاش کردند تا در بستر تشییع جنازه میلیونی قاسم سلیمانی، به بازتولید حداقل مشروعیت از دست رفته رژیم مطلقه فقهاتی (در جریان سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸) دست پیدا کنند که البته با سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی توسط دو موشک سپاه (در جریان انتقام‌گیری صوری از دولت

ترامپ) که باعث کشته شدن ۱۷۶ مسافران شد، تیر حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه به سنگ خورد و در نتیجه در این رابطه بود که از «۲۱ دی‌ماه سال ۹۸ با ورود جنبش دانشجویی به میدان اعتراضی نسبت به سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی، علاوه بر شکسته شدن فضای رعب و وحشت (ناشی از سرکوب خونین و هولناک آبان‌ماه ۹۸) استراتژی بازتولید حداقل مشروعیت اجتماعی حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تشییع جنازه قاسم سلیمانی هم شکست خورد». بدین ترتیب این امر باعث گردید تا حزب پادگانی خامنه‌ای مصمم‌تر از قبل در راستای استراتژی یکدست کردن حکومت (با حذف متحدین داخلی از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اعتدالیون وابسته به شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی و علی مطهری گام بردارد).

باری، در راستای استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی رژیم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و به خصوص انتخابات خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری) چندی پیش سعید لیلاز عضو حزب کارگزاران سازندگی (در گفتگو با علی علیزاده از لندن) مواردی مطرح کرده است که طرح آنها در اینجا خالی از فایده نیست. محورهای که سعید لیلاز در این گفتگو مطرح است عبارتند از:

الف - او می‌گوید «سه مشکل عمده در ساختار مدیریت حکومت» در شرایط فعلی عبارتند از «فساد ساختاری و سیستمی، عدم انسجام بخش‌های حکومت، ناکارآمدی حکومت».

ب - در خصوص مقابله با این مشکلات ساختاری توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای) سعید لیلاز می‌گوید، در این شرایط (هسته سخت رژیم) جهت مقابله با مشکلات فوق به دنبال «یکدست کردن حکومت توسط سپاه پاسداران می‌باشد» چراکه از نظر سعید لیلاز «سپاه منسجم‌ترین نیروی نظامی کشور می‌باشد که بر مدیریت کشور هم مسلط است».

ج - سعید لیلاز می‌گوید با یکدست کردن حکومت توسط سپاه (به وسیله حزب پادگانی خامنه‌ای) سپاه می‌تواند «دو مشکل از سه مشکل فوق، یعنی مشکل عدم انسجام بخش‌های حکومت و مشکل ناکارآمدی حکومت را حل نماید» بنابراین او بر این باور است که «مشکل فساد ساختاری

و سیستمی حاکمیت حتی با یکدست شدن قدرت در دست سپاه پاسداران (توسط خامنه‌ای)، سپاه نمی‌تواند حل نماید.»

د - سعید لیلانز با دفاع از «دیکتاتوری نظامی از نوع بناپارتی» و «دیکتاتوری نظامی از نوع رضاخانی» معتقد است که سپاه در فرایند یکدست شدن حکومت (در شرایط امروز جامعه ایران) می‌تواند نقش بناپارتنیسم و رضاخان داشته باشد.

باری اگر بخواهیم در چارچوب تحلیل سعید لیلانز سناریوی استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی رژیم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در جریان انتخابات خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری) مورد کالبد شکافی قرار بدهیم، باید بگوئیم که:

اولاً حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال آن است که استراتژی یکدست کردن حکومت را توسط سپاه پاسداران رژیم به انجام برساند که البته در این رابطه است که باید بگوئیم که «طرح اصلاح قانون انتخابات ریاست جمهوری توسط مجلس یازدهم در این شرایط می‌تواند در این رابطه باشد». چراکه مطابق این طرح برای اولین بار (برعکس آنچه که خمینی می‌گفت که «نظامیان نباید وارد انتخابات بشوند») فرماندهان نظامی که ۶ سال سابقه فرماندهی داشته باشند، می‌توانند خود را کاندید انتخابات بکنند.

ثانیاً هدف حزب پادگانی خامنه‌ای از استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی رژیم (از اصلاح طلبان حکومتی تا اعتدالیون و اصول‌گرایان معتدل) در زیر چتر سپاه پاسداران به خاطر آن است که بتواند «موجودیت رژیم توسط انسجام درونی حفظ نماید» و در این چارچوب چند نکته قابل توجه است:

نکته نخست اینکه استراتژی یکدست‌سازی حکومت در زیر چتر سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود نشان دهنده آن است که «حزب پادگانی خامنه‌ای در مدیریت کشور به آخر خط رسیده است» و مانند کشور مصر، سیسی «به دنبال مدیریت در زیر چتر مشت آهنین می‌باشد». در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که وضعیت سپاه در کشور ایران، مانند وضعیت نظامیان در مصر و پاکستان نیست، چراکه در مصر و پاکستان نظامیان قدرت یکدست و متمرکز هستند، اما در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «ترکیب نیروهای نظامی یکی از تناقضات بزرگ رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم می‌باشد». به این ترتیب که رژیم مطلقه فقهاتی تنها حکومتی است که «نیروی نظامی خود را به صورت دو نهاد کاملاً موازی و مستقل از هم (که شامل ارتش و سپاه پاسداران می‌باشند) سازمان داده است» و از همه مهمتر اینکه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته «برخورد تبعیض‌آمیزی با این دو نهاد داشته است» یعنی در حالی که عملاً (در چهار دهه گذشته) «سپاه پاسداران به عنوان تکیه‌گاه اصلی هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است» و از امکانات نامحدودی در این رابطه برخوردار بوده است، ولی «ارتش یک نیروی ناتنی تلقی می‌شده است». در نتیجه این «سیستم موازی و تبعیض‌آمیز مانع از تمرکز نظامیان در کشور ایران شده است». یادمان باشد که «سپاه پاسداران به صورت یک نیروی ایدئولوژیک سازماندهی شده هستند که زیر کنترل همه جانبه ولی فقیه قرار دارند». طبیعی است که بر خلاف تصور رایج «سپاه بدون رهبری ولی فقیه در کشور ایران به نیروی شکننده‌ای تبدیل می‌شود» به عبارت دیگر «نیاز سپاه به ولی فقیه بیشتر از نیاز ولی فقیه به سپاه است»؛ که خود این موضوع عاملی است تا استراتژی یکدست شدن حکومت در زیر چتر سپاه پاسداران (همراه با حذف اصلاح طلبان حکومتی و اعتدالیون شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل) «باعث تفرقه و تشتت بیشتر در نهادهای قدرت رژیم بشود» و حتی بستری می‌شود برای «ریزش این تفرقه و تشتت به عرصه‌های قدرت نظامیان».

نکته دوم اینکه استراتژی یکدست کردن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه پاسداران «بستر ساز ریزش فراگیر نیروهای متحد درونی حاکمیت از حکومت به طرف اپوزیسیون می‌شود» که خود خطری استراتژیک برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود.

نکته سوم اینکه از آنجائیکه استراتژی یکدست کردن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه پاسداران به معنای «عریان شدن چهره پادگانی رژیم در تمامی عرصه‌های کلان و خرد کشور می‌شود» طبیعی است که فونکسیون‌های این امر برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به همراه می‌آورد، اینکه دیگر «رژیم مطلقه فقهاتی مانند گذشته نمی‌تواند مشت‌های چدنی و آهنین خود را توسط دستکش‌های مخملی پوشش دهد».

نکته چهارم اینکه استراتژی یکدست کردن حکومت در

زیر چتر قدرت سپاه (آنهم به صورت امری کاملاً مهندسی شده) «به معنای بی‌معنی شدن کامل بالماسکه و خیمه شب‌بازی‌های انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بسته شدن این دریچه بر روی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» که البته خروجی آن «متوجه شدن بی‌واسطه خشم مردم ایران در عرصه بحران‌های سیاسی به سوی هسته سخت رژیم می‌باشد.»

نکته پنجم اینکه - استراتژی یکدست کردن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه همراه با حذف تمامی جریان‌های رقیب در درون حاکمیت «به معنای ناامیدی رژیم از بازتولید حداقل مشروعیت اجتماعی خودش می‌باشد» و یا به بیان دیگر «به معنای ذبح کردن مشروعیت اجتماعی در پای حفظ موجودیت رژیم می‌باشد». در این رابطه فراموش نکنیم که «با سرنیزه می‌توان به صورت موقت (تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت می‌باشد) از موجودیت نظام دفاع کرد، ولی هرگز با سرنیزه نمی‌توان به بازسازی مشروعیت اجتماعی دست پیدا کرد.»

نکته ششم اینکه استراتژی یکدست کردن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه از آنجائیکه عملیاتی شدن آن همراه با حذف نیروهای متحد درونی حاکمیت (از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اعتدالیون شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل لاریجانی و علی مطهری) می‌شود، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که «حذف آنها از حکومت با توجه به پایگاهی که آنها در درون قدرت دارند، خود این حذف در سطح دیگر باعث بازتولید تناقضات نوین در درون حاکمیت می‌شود.»

نکته هفتم اینکه از آنجائیکه برعکس رژیم‌های مستبد گذشته تاریخ ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارای خودویژگی خاص خود می‌باشد و آن اینکه «زیرساخت‌های نظری و عملی این رژیم بر تناقض استوار می‌باشد». در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا داوری کنیم که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت همه جانبه قابلیت یک ددست شدن ندارد» بدین جهت در همین رابطه است که از آغاز تا به امروز «نهادهای موازی حاصل تناقض درونی حاکمیت بوده است نه برعکس»؛ به عبارت دیگر نهادهای موازی نظیر «سپاه و ارتش» و «ضد اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات» و «وزارت اقتصاد و بانک مرکزی» و «دولت و نهادهای تحت امر رهبری» و «وزارت خارجه و سپاه قدس» و غیره، همه و همه

مولود تناقض درونی نظری و عملی خود رژیم مطلقه فقهاتی در طول بیش از چهار دهه گذشته می‌باشد نه بالعکس. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که در تحلیل نهائی بر این باور باشیم که اصلاً «امکان یکدست شدن حاکمیت (آنچنانکه امروز خامنه‌ای به دنبال آن می‌باشد) وجود ندارد.»

ح - از آنجائیکه در «سال‌های ۸۴ تا ۸۸ (دولت نهم محمود احمدی‌نژاد) یکدست شدن حکومت در زیر چتر سپاه اتفاق افتاده است، زیرا در سال‌های ۸۴ تا ۸۸ تمامی سه قوه در دست حزب پادگانی خامنه‌ای یا سپاه و راست پادگانی متمرکز بوده است» بدین ترتیب در این چهار سال علاوه بر اینکه فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی همه جانبه و فراگیرتر بوده است، ناکارآمدی و عدم انسجام رژیم هم در این چهار سال بیشتر بوده است. یادمان باشد که خود سپاه از درون هم دارای تناقض می‌باشد و حتی مهره‌های کلیدی آنها رقیب همدیگر در عرصه کسب کرسی‌های قدرت هستند.

ثالثاً از آنجائیکه عامل اصلی بی‌اعتمادی توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران ریشه در همان فساد ساختاری و سیستمی فراگیر حاکمیت مطلقه فقهاتی در طول چهار دهه گذشته عمر این رژیم دارد، با عنایت به اینکه تجربه سه دهه عمر مدیریت اقتصادی و سیاسی سپاه پاسداران چه در عرصه منطقه و چه در عرصه داخلی معرف این امر می‌باشد که ریشه اصلی این فساد سیستمی و ساختاری کشور ریشه در همین بورژوازی پادگانی یا سپاه دارد (که موضوع مال‌بختگان سال ۹۶ - ۹۷ که توسط نهادهای مالی و بانکی وابسته به سپاهان غارت ۳۵ هزار میلیارد تومانی سرمایه‌های مردم صورت گرفت، خود آن موضوع مشتق نمونه خروار می‌باشد) بنابراین، یکدست شدن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه پاسداران نه تنها نمی‌تواند فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی را کاهش بدهد، بلکه برعکس باعث فراگیرتر شدن بیشتر آنهم می‌شود. در نتیجه در این رابطه است که می‌تواند نتیجه‌گیری کنیم که «یکدست شدن حکومت در زیر چتر سپاه باعث عمیق‌تر شکاف بین حاکمیت و اعماق جامعه هم می‌شود.»

رابعاً از آنجائیکه خامنه‌ای به دنبال آن است که در چارچوب یکدست کردن حکومت در زیر چتر قدرت سپاه در فرایند پسانتخابات خرداد ۱۴۰۰ شرایط برای نرمش قهرمانانه

جدید و مذاکره با آمریکا و دولت بایدن فراهم نماید، نظر به اینکه در این رابطه هدف خامنه‌ای آن است که «شکست تحریم‌های اقتصادی آمریکا به نام هسته سخت رژیم (حزب پادگانی خامنه‌ای و سپاه و جناح راست پادگانی وابسته به خودش) صورت بگیرد»، (نه به نام جناح رقیب از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اعتدالیون شیخ حسن روحانی و راست معتدل) طبیعی است که یکدست کردن حکومت در دست سپاه می‌تواند بسترها برای توافق بعدی برجام ۲ و ۳ با دولت جدید آمریکا فراهم نماید، البته خود جو بایدن هم در این رابطه به انتظار نتیجه انتخابات خرداد ۱۴۰۰ می‌ماند تا طرف مذاکره خودش را بشناسد.

خامسا اینکه سعید لیلاز (در گفتگوی خود با علی علیزاده) بر این باور است که سپاه در این مرحله می‌تواند (برای بازتولید اقتدار حاکمیت) در لباس بناپارتیسم و یا رضاخان جدید جهت تمرکز و بالا بردن کارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی ظهور نماید، باز باور غلطی می‌باشد، چرا که تجربه چهار دهه گذشته (چه به لحاظ نظامی در جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث عراق و صدام حسین و چه در حمله انتقامی به عین الاسد عراق که منجر به سرنگونی هواپیمای اوکراینی شد) نشان داده شده است که نه تنها سپاه در عرصه اقتصادی و سیاسی مدیریت موفقیت نداشته است (موضوع غارت ۳۵ هزار میلیارد تومان از سرمایه‌های مال‌باختگان) بلکه در عرصه نظامی هم موفقیت نداشته است (شکست‌های پی در پی در جنگ ۸ ساله با صدام حسین) مع الوصف در این رابطه «نباید انتظار موفقیت در بالا بردن اقتدار و کارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی از سپاه داشته باشیم».

سادساً در خصوص موضوع مقابله با «عدم انسجام حکومت» توسط سپاه (آنچنانکه سعید لیلاز بر طبل آن می‌کوبد) باید بگوئیم «مقابله با عدم انسجام حکومت از طریق سازماندهی و مدیریت نظامی حاصل نمی‌شود». هر چند که ممکن است که با رویکرد پادگانی (خامنه‌ای و سپاه) بتوانند به صورت موقت قدرت خود را از بالا نهادینه نمایند و توازن قوا با پائینی‌های جامعه به صورت موقت به نفع خود نهادینه کنند، اما در تحلیل نهائی «نهادینه کردن قدرت با رویکرد پادگانی و غیر دموکراتیک در درازمدت عامل گسستگی هر چه بیشتر درونی حاکمیت می‌شود»، به عبارت دیگر «همبستگی و پیوستگی درون یک سیستم در گرو رویکرد دموکراتیک

است نه رویکرد پادگانی» بدین دلیل در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «در درازمدت (برعکس آنچه که سعید لیلاز بر طبل آن می‌کوبد) یکدست شدن حکومت در زیر قدرت سپاه نه کارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی بالا می‌برد و نه باعث پیوستگی درونی حاکمیت می‌شود، بلکه تنها حسنی که برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد این است که یکدست شدن حکومت در زیر چتر سپاه منهای اینکه شرایط برای سرکوب فراگیر خیزش‌های حلزونی توسط این بازوی نظامی رژیم هموار می‌سازد و در کوتاه‌مدت موجودیت رژیم را از سقوط مانع می‌شود، می‌تواند شرایط برای مذاکره با دولت بایدن جهت عقب‌نشینی‌های برجام ۲ و ۲ هم فراهم نماید.»

باری، برای فهم و تحلیلی دیالکتیکی از استراتژی یکدست کردن حکومت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در آستانه انتخابات ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری) رژیم مطلقه فقهاتی که بدون تردید فرایندی نوینی در حیات بیش از چهار دهه این رژیم می‌باشد، ضرورت دارد که عنایت داشته باشیم که در شرایطی حزب پادگانی خامنه‌ای (در چارچوب استراتژی یکدست کردن حکومت با تکیه بر قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی سپاه پاسداران) به دنبال مهندسی کردن تمام عیار انتخابات خرداد ۱۴۰۰ ریاست جمهوری و حذف جناح‌ها و جریان‌های درونی متحد چهار دهه گذشته خود (از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اعتدالیون شیخ حسن روحانی و اصول‌گرایان معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی و علی مطهری) می‌باشد که جامعه ایران و حکومت گرفتار ابربحران‌های کرونائی و اقتصادی و بین‌المللی و سیاسی و زیست محیطی و اجتماعی و غیره می‌باشند. بطوریکه در خصوص ابربحران کرونائی می‌توانیم داوری کنیم که کشور ایران هم اکنون از نظر تعداد مبتلایان و جان باختگان کرونائی با فاصله‌ای در رأس کشورهای خاورمیانه و در بین ۱۲۷ کشور جهان چهاردهمین کشور از نظر تعداد مبتلایان می‌باشد؛ و از نظر تعداد جان باختگان رسمی اعلام شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی (که حتی طبق گفته متولیان پزشک قانونی و بهداشت و درمان رژیم یک دهم آمار واقعی می‌باشند، با احتساب نسبت جمعیت به تعداد جان باختگان) هشتمین کشور در سطح جهان می‌باشد، بدین جهت «ترانامه فاجعه‌بار مدیریت ابربحران کرونایی در طول یکسال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود مشتی نمونه

خروار در خصوص ورشکستگی و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در نبرد با دیگر ابربحران‌ها می‌باشد.»

یادآوری می‌کنیم در صورت تصحیح دستکاری آمار رسمی رژیم حتی بر مبنای اظهارات مقامات رسمی‌شان رتبه بندی کشور ایران به لحاظ جان باختگان پس از کشور آمریکا و برزیل و هند در مکان چهارم قرار خواهد گرفت. مع ذلک، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که تأثیر ابربحران کرونائی بر دیگر ابربحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی کشور ایران و فساد ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است که در این شرایط «جامعه ایران در مرز فاجعه قرار بگیرد»؛ و اما در خصوص ابربحران حاد اقتصادی امروز جامعه ایران باید به چند نکته توجه داشته باشیم:

نخست اینکه در شرایط فعلی (آنچنانکه بهزاد نبوی هم می‌گوید) بیش از ۶۰ درصد شاهرگ‌های اصلی اقتصاد و درآمد کشور در تملک سپاه پاسداران و خارج از قدرت دولت و قوه مجریه کشور می‌باشد؛ که «سپاه در خصوص این ۶۰ درصد کل ثروت مملکت، نه مالیات می‌دهند و نه هیچ نوع حساب رسمی و پاسخگویی از آنها ممکن می‌باشد.»

دومین نکته اینکه شتاب یافتن ابربحران حاد اقتصادی باعث شده که در سه سال ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ تولید ناخالص داخلی بطور پیاپی دارای رشد منفی بشود. بطوریکه در این رابطه بر اساس پیش‌بینی‌ها در «سال جاری برای سومین بار پیاپی تولید ناخالص داخلی لا اقل ۶ درصد کاهش پیدا می‌کند»؛ که البته اوج فاجعه در آن جا است که این «رشد منفی تولید ناخالص داخلی بستر ساز هیولای اقتصاد رکود تورمی بی‌سابقه در طول بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است». بطوریکه طبق آمارهای اعلام شده بین‌المللی «کشور ایران در خصوص درصد تورم در رده چهارمین کشور جهان با بالاترین درصد تورم قرار دارد.»

سومین نکته اینکه «سقوط شدید نرخ برابری ریال در برابر دلار» به خصوص در سه سال پایانی عمر دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی که «مولود افزایش مهار گسیخته نقدینگی و تورم پولی ناشی از چاپ بدون پشتوانه پول می‌باشد» که تنها در جریان ترمیم سرمایه‌های غارت شده مال‌باختگان صندوق‌ها و نهادهای مالی وابسته به سپاه پاسداران در سال ۹۶ - ۹۷ «رژیم مطلقه فقهاتی با چراغ‌های خاموش و بدون

اعلام رسمی بیش از ۳۵ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه چاپ کردند». البته تلاش دولت جهت پر کردن کسری بودجه نجومی خودش از کانال افزایش قیمت دلار در بازار و چند نرخ‌ی کردن آن نباید نادیده گرفته شود. بدین ترتیب این همه باعث گردیده که «انتقال هزینه این سقوط آزاد ریال در برابر دلار و ارزهای خارجی به پائینی‌های جامعه ایران، بسترها جهت کاهش شدید قدرت خرید اکثریت عظیم مردم ایران و به ویژه شاغلین و تشدید شکاف‌ها و قطب‌بندی‌های طبقاتی و سونامی ریزش طبقه متوسط شهری به حاشیه‌نشینان شهرها و رشد نجومی ارتش بیکاری کشور (که طبق پیش‌بینی مرکز پژوهش‌های مجلس تا پایان امسال ۶ میلیون نفر دیگر به ارتش بیکاران افزوده می‌شود) فراهم کرده است.»

چهارمین نکته اینکه رکود تورمی اقتصاد و سقوط آزاد ریال در برابر ارزهای خارجی به خصوص در طول سه سال آخر عمر دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی باعث گردیده که صاحبان سرمایه و درآمد جهت حفظ ارزش سرمایه‌های خود، نقدینگی موجود خود را به سوی خرید ارزهای خارجی و طلا و مسکن و بازار سهام سوق بدهند که این امر خود بستر ساز هر چه بیشتر رکود تورمی در طول سه سال گذشته کشور شده است. بر این مطلب اضافه کنیم که «خصوصی‌سازی‌ها و یا خصولتی‌سازی‌های غارت‌گرایانه با رویکرد نئولیبرالیستی تجویز شده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به خصوص در طول سه سال پایانی عمر دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی به نوبه خود باعث گردیده که صنایع تولیدی و ممتاز کشور به ورشکستگی تمام عیار کشیده شوند»؛ که برای فهم این مهم کافی است که وضعیت مجتمع نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و هیکو و آذراب اراک، در این رابطه مورد کالبد شکافی قرار بدهیم.

پنجمین نکته اینکه تأثیر عوامل روانی منتج از سیاست‌های کلان کشور (مانند سیاست سه دهه گذشته هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و تحریم‌های ناشی از آن) بر ابربحران حاد اقتصادی جامعه ایران «باعث پیچیده‌تر شدن کلاف ابربحران اقتصادی در این شرایط شده است» چراکه برای نمونه فشارهای حداکثری تحریم‌های ضد انسانی و فلج کننده دولت ترامپ بر اقتصاد ایران طی دو سال گذشته همه بخش‌های اقتصاد ایران به ویژه صادرات نفت و گاز

و پتروشیمی و معدن و فلزات و بخش‌های مالی و بانکی و حمل نقل و بیمه و غیره را تحت تأثیر خود قرار داده است و باعث گردیده که درآمد رژیم مطلقه فقاهتی حاکم دچار سقوط آزاد بشود، بطوریکه آمارهای رسمی نشان می‌دهد که «درآمد ناشی از فروش نفت در سال جاری به ۹ میلیارد دلار تنزل پیدا کرده است»؛ و این در حالی است که «درآمد نفتی کشور در سالیان پس از برجام در سطح ۱۱۰ میلیارد دلار بوده است» که البته دامنه این تحریمات ظالمانه و امپریالیستی دولت ترامپ تا آنجا رسیده است که حتی کمبود داروهای بیماری‌های سخت در این شرایط باعث شده که این داروهای غیر قابل دسترس به صورت عادی در بازار سیاه داخلی با قیمت‌های سر به فلک کشیده نجومی برای بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم نگون‌بخت ایران تمام بشود؛ که البته این‌ها نشان دهنده «خصلت ارتجاعی و ضد انسانی و ضد مردمی تحریم‌های اقتصادی و امپریالیستی دولت فاشیست و نژادپرست ترامپ در این شرایط می‌باشد». البته «رسوایی آن برای جریان‌های سیاسی خارج‌نشینی می‌باشد که جهت تغییر سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط خودشان (از راست راست تا چپ چپ) بر منابع قدرت خارجی تکیه می‌کنند و در این رابطه از تحریم‌های ضد انسانی ترامپ حمایت می‌کنند.»

ششمین نکته اینکه در شرایط پساخیزش آبان‌ماه ۹۸ با انتقال هزینه‌های ابربحران کرونائی به پائین‌های جامعه، توسط کاهش بودجه بهداشت و درمان همراه با افزایش سه برابری قیمت بنزین باعث ضربات جبران‌ناپذیری در سطح زندگی و وضعیت عمومی مردم و «افزایش مبلغ خط فقر تا مرز ۱۱ میلیون تومانی شده است.»

هفتمین نکته اینکه بحران آب و هوا و همراه با آن نابودی مراتع و جنگل‌ها و واردات تولیدات کشاورزی (توسط مافیای رانت‌خوار وابسته به حکومت) در عرصه بحران مزمن اقتصادی و ورشکستگی واحدهای اقتصادی و افزایش جهش‌وار بیکاری و فرسوده شدن زیرساخت‌های کشور و محروم شدن بخش‌های هر چه وسیع‌تر از مردم از درآمدهای اقتصادی، همه و همه باعث گردیده تا با «فروپاشی طبقه متوسط شهر و روستای ایران (در این شرایط فربح‌رانی کشور) بخش مهمی از جمعیت کشور (برای یافتن شغل و دسترسی به امکانات بهتر زندگی) وادار به مهاجرت از روستاها و شهرک‌های

حاشیه‌ای به شهرها و از شهرهای کوچک و جنوبی کشور به کلان‌شهرها و شهرهای شمالی بشوند» و همین امر شرایط برای «افزایش نجومی حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران را آماده ساخته است.»

هشتمین نکته اینکه «بحران مسکن و افزایش سرسام‌آور اجاره (به ویژه در کلان‌شهرهای کشور که قطب‌های اصلی جذب مهاجران می‌باشد) باعث گردیده تا علاوه بر ریزش طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت کلان‌شهرهای ایران به سمت حاشیه‌نشینان، جمعیت مهاجر را به حاشیه شهرها رانده شوند». لذا به همین دلیل (به خصوص در طول سه سال آخر حیات دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی) «جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای کشور از مرز ۱۹ میلیون نفر قبلی امروز به مرز بیش از ۲۴ میلیون نفر رسیده است که خود این افزایش نجومی جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران بیانگر به صدا درآمدن آژیر ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر (مانند سال ۸۴ دولت نهم محمود احمدی‌نژاد) می‌باشد.»

در خصوص ابربحران زیست محیطی کشور باید توجه داشته باشیم که ابر بحران زیست محیطی کشور ایران معلول و سنتز این عوامل می‌باشد:

الف - آلودگی مصیبت‌بار و مرگ‌زای کلان‌شهرهای کشور که رابطه تنگاتنگ با مافیای رانت‌خوار وابسته به حکومت توسط صنایع خودروسازی دارد.

ب - آلودگی هو از ریزگردها در بیش از ۸ استان کشور که معلول بیابان‌سازی مراکز نفتی مرزی کشور جهت استخراج همراه با قطع آب بر تالاب‌های مرزی کشورمان با کشور عراق می‌باشد.

ج - کاهش منابع آب کشور همراه با خشکیدن رودخانه‌ها و تالاب‌ها و مصرف ۹۵ درصد منابع آب زیرزمینی در ۴۰ سال گذشته.

د - نابودی پوشش سبز کشور اعم از مراتع و جنگل‌ها با شتابی بی‌سابقه توسط مافیای رانت‌خوار و زمین‌خوار و جنگل‌خوار و کوه‌خوار وابسته به حکومت، همه و همه باعث گردیده تا «بحران زیست محیطی» (در کنار ابربحران کرونائی و ابربحران حاد اقتصادی) در این شرایط در کشور ایران بدل به یک ابربحران فلج‌کننده بشود.



در خصوص ابربحران اجتماعی در جامعه ایران باید به «تبعیض‌های نهادینه شده جنسیتی و قومیتی و فرهنگی و مذهبی در جامعه ایران» اشاره کنیم که بیش از چهار دهه است که باعث گردیده تا هیچ عرصه‌ای از زندگی اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از «تهاجم سازمان‌یافته فرهنگی و پلیسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مصون نمانده باشد» بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که این «تهاجم فرهنگی و پلیسی به عرصه اجتماعی زندگی مردم ایران از خانه تا خیابان و مدرسه و اداره و کارخانه و محیط‌های ورزشی و نهادهای حقوقی و قضائی کشیده شده است» و همین امر باعث گردیده تا «ابرحران اجتماعی در جامعه امروز ایران از زنان که نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند تا اقلیت‌های ملی و مذهبی و حتی فعالیت‌های مستقل هنرمندانه مانند موسیقی و تئاتر و نقاشی و همه رشته‌های هنر تجسمی در بر بگیرد.»

در خصوص «ابرحران بین‌المللی و منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی» در این شرایط باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً اگرچه سیاست یکجانبه‌گرایانه ترامپ در سال جاری برای ادامه تحریم تسلیحاتی رژیم مطلقه فقهاتی و به کار انداختن مکانیزم ماشه و برگرداندن تحریم‌های سازمان ملل با شکست بی‌سابقه و انزوای کامل آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل متحد مواجه شد اما به دلیل «تناقضات درونی حاکمیت و تضاد بین جناح‌های قدرت و تلاش این جناح جهت ادامه جنگ فرسایشی بین خود» حتی در عرصه‌های بین‌المللی باعث گردیده تا رژیم مطلقه فقهاتی در این عرصه «نتواند هیچ بهره‌ای برای خروج از انزوای بین‌المللی و کاهش فشار تحریم‌های سنگین امپریالیستی دولت فاشیست ترامپ نصیب خود سازد.»

ثانیاً انزوای سیاسی و بین‌المللی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط باعث «اتکا و امتیازدهی به کشورهای چین و روسیه شده است» که نمونه روشن آن را می‌توانیم در «مذاکرات قرارداد ۲۵ ساله با چین و عقد پیمان حقوقی دریای خزر با روسیه ببینیم.»

ثالثاً همین بحران بین‌المللی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده که به خصوص در فرایند پساترور قاسم سلیمانی «عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه (که با صرف هزینه‌های نجومی در چهار دهه گذشته شکل گرفته

بود) با چالش‌های گسترده روبرو بشود». بطوریکه مخالفت روسیه با حضور ایران در سوریه و شورش‌های انقلابی و هویت‌طلبانه جوانان و مردم لبنان و عراق که روی استقلال و هویت ملی خود تأکید دارند، جدا از مرزبندی و مخالفت با حضور نیروهای خارجی بیانگر مخالفت شدید با دخالت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشورشان می‌باشد که خود این معرف به «چالش کشیده شدن عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این کشورها می‌باشد.»

رابعاً انفجار در تاسیسات اتمی نطنز و پارچین و ترور محسن فخری‌زاده (معاون وزیر دفاع) توسط رژیم صهیونیستی اسرائیل، همراه با به رسمیت شناختن اسرائیل توسط کشورهای ارتجاعی امارات و بحرین و سودان و مراکش و حمله نظامی گاه بیگاه رژیم صهیونیستی اسرائیل به نیروهای نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشور سوریه خود نشان دهنده «پیشروی رژیم صهیونیستی اسرائیل در عرصه امنیتی و سیاسی و نظامی و استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط فرابحرانی بین‌المللی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

خامساً از آنجائیکه با پیروزی بایدن در انتخابات رئیس جمهوری ۲۰۲۰ کشور آمریکا، رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط فرابحرانی کشور در انتظار گشایشی برای بازگشت مجدد آمریکا به برجام و کاهش و یا لغو تحریم‌های استخوان‌سوز امپریالیستی آمریکا هستند، در این شرایط با توجه به جنگ جناح‌های درونی حکومت در داخل کشور برای به دست گرفتن ابتکار مذاکره با دولت بایدن و فشار لابی نیرومند رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی به دولت جو بایدن بازگشت به دوره قبل از خروج آمریکا از برجام روندی پیچیده و پر پیچ و خم و طولانی پیدا کرده است که بدون تردید «استراتژی یکدست کردن حکومت و حذف متحدین داخلی رژیم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در فرایند انتخابات ۱۴۰۰ ریاست جمهوری و حاکمیت سپاه و نظامیان بر قوه مجریه و دستگاه دیپلماسی کشور این فرایند را پیچیده‌تر می‌سازد.»*

پایان

اهمیت «آسیب‌شناسی جنبش کارگری» در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بتوانند (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) به «تبیین وظیفه کوتاه‌مدت و میان‌مدت و حتی درازمدت خود نسبت به جنبش کارگری ایران دست پیدا کنند.»

بدین خاطر بر پایه آسیب‌شناسی اتّی یا آسیب‌شناسی از پائین به بالای جنبش کارگری در این شرایط است که ابتدا (در میان جنبش‌های مختلف کارگری - کارگاهی رو به اعتلا از مرداد ماه ۹۹) در اینجا بر جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای، قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی تکیه می‌کنیم که در مرداد ماه ۹۹ (همزمان با جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی فراگیر کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و نیروگاه برق سبلان و شرکت نصب نیرو در اردبیل و کنتورسازی قزوین و اعتراض‌های مداوم پرستاران و غیره) مدت یک ماه در اعتصاب به سر می‌بردند و در این شرایط اگر چه اعتصاب آنها تمام شده است، اما از آنجائیکه جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنعت نفت و گاز و پتروشیمی نتوانسته‌اند «حتی به خواسته‌های حداقلی خودشان دست پیدا کنند» بدین خاطر «هنوز جنبش اعتراضی آنها ادامه دارد» بنابراین، آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنعت نفت و گاز و پتروشیمی در شرایط امروز ایران می‌تواند تنها مشتی برای نمونه خروار باشد، نه بیشتر از آن.

آنچه در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و

از مرداد ماه سال جاری که جنبش کارگری ایران (در عرصه فرابحران کرونائی کشور) پس از یک «رکود مقطعی کوتاه‌مدت، وارد فاز اعتلائی خود شده است» منهای ادامه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و ادامه مبارزه کارگران هپکو، آنچه به عنوان یک پدیده جنبشی کارگری در این فرایند قابل توجه بوده است، اعتصاب‌های گسترده کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفتی و گازی و پتروشیمی در مناطق نفتی جنوب کشور می‌باشد؛ که در برخی پالایشگاه‌های نفت، گاز و مجتمع‌های پتروشیمی شکل گرفتند. بدین خاطر از آنجائیکه در فرایند جدید اعتلائی جنبش کارگری ایران، «استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به این جنبش‌های کارگاهی - کارگری در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران، فرسایشی کردن و ایجاد شکاف درونی آنها می‌باشد» با عنایت به اینکه «تنها با سازمان‌یابی مستقل تکوین یافته از پائین و همبستگی با توده‌ها است که این جنبش‌ها در این شرایط ابر بحرانی حاکم، می‌توانند (در برابر استراتژی فرسایشی کردن و ایجاد شکاف از درون این جنبش‌ها، به خصوص توسط جناح راست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مقاومت نمایند. بدین خاطر آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران در این شرایط به عنوان یک ضرورت برای پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح می‌باشد.»

باری، در رابطه با آسیب‌شناسی جنبش کارگری (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) متد ما (در عرصه این آسیب‌شناسی کنکرت و مشخص) «صورت دو مؤلفه‌ای دارد». به این ترتیب که از یکطرف با رویکرد «اتّی» جنبش کارگری را از «پائین به صورت کارگاهی و کنکرت و مشخص آسیب‌شناسی کنیم» و در مرحله دوم با رویکرد «لّمی» جنبش کارگری ایران را در چارچوب جنبش طبقه‌ای (نه کارگاهی) و اردوگاهی یعنی در شکل کلی و عام مورد آسیب‌شناسی قرار می‌دهیم، به بیان دیگر لازمه برخورد دیالکتیکی در آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران آن است که این آسیب‌شناسی در دو صورت:

۱ - در شکل کارگاهی.

۲ - در شکل طبقه‌ای و اردوگاهی آن، انجام گیرد، بنابراین نخست این آسیب‌شناسی به صورت کنکرت و مشخص یعنی از جزء به کل انجام می‌دهیم و در فرایند دیگر آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران را به صورت کل به جزء و یا از صورت عام به مشخص انجام می‌دهیم تا در آخر بر پایه دو مؤلفه آسیب‌شناسی (اتّی و لّمی) جنبش کارگری ایران،

پتروشیمی ایران باید در این شرایط به آن توجه بکنیم، عبارتند از اینکه:

اولاً اعتصاب گسترده مرداد ماه ۹۹ در مناطق نفتی جنوب و برخی پالایشگاه‌های نفتی و مجتمع پتروشیمی خود نمایش یک فرایند جدید در عرصه پروسه حرکت جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی (کارگری و مدنی و سیاسی و صنفی) می‌باشد، زیرا آنچه‌انکه در تحلیل‌های جنبشی شماره‌های قبل نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، «حفره عمیق تمامی جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) خلاء جنبش کارگری ایران (به صورت طبقه‌ای نه به صورت کارگاهی) و در رأس آنها خلاء فراگیر جنبش کارگران صنعت نفت ایران می‌باشد». (همچنین آنچه‌انکه قبلاً هم در این رابطه مطرح کرده‌ایم) تجربه سال ۵۷ جنبش ضد استبدادی مردم ایران نشان داده است که در عرصه جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی تا زمانیکه «جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران به صورت فراگیر وارد عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی جامعه ایران نشوند، امکان موفقیت و پیروزی حداقلی و حداکثری نه برای جنبش‌ها و خیزش‌های تکوین یافته از پائین آزادی‌خواهانه و یا برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود دارد و نه جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران می‌توانند به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود دست پیدا کنند». به همین دلیل است که ورود کارگران (پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی از مرداد ماه ۹۹) به صورت فراگیر در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی کشور «می‌تواند طلعه‌دار فرایند نوینی در عرصه جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بشود». همچنین بر این مطلب بیافزائیم که در آسیب‌شناسی نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) از جنبش دانشجویی (۱۸ تیرماه ۷۸) و جنبش سبز (سال ۸۸) و خیزش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ «عامل اصلی شکست تمامی این جنبش‌ها و خیزش‌ها (در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌حاکم) خلاء جنبش طبقه‌ای و فراگیر

کارگری ایران (چه در عرصه جنبش آکسیونی و اعتراضی و خیابانی و چه در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی فراگیر مدنی و سیاسی و صنفی) بوده است». چراکه آنچه‌انکه فوقاً هم مطرح کردیم، اولین فونکسیون که این خلاء در عرصه جنبش‌های مطالباتی و سیاسی جامعه ایران در ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌حاکم داشته است «وجود توازن قوا» در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقه‌حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است؛ که همین توازن قوا در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) به سود حاکمیت در طول ۴۱ سال گذشته را می‌توان علت اصلی شکست تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی و سیاسی دانست، بنابراین، بدون تردید تا زمانیکه این توازن قوا در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) به سود کنش‌گران سیاسی - اجتماعی (جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تغییر نکند، هرگز و هرگز «امکان عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای و یا رژیم مطلقه فقه‌حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر آن وجود ندارد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ با اینکه اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های جامعه سیاسی ایران و اکثریت قریب به اتفاق جنبش‌های اقلیت‌های قومی به صورت مستقیم و غیر مستقیم و در اشکال مختلف مبارزاتی وارد مبارزه با رژیم مطلقه فقه‌حاکم شدند، ولی به علت اینکه «نتوانستند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند، همین امر باعث گردید تا همه جنبش‌های فوق شکست فاحش بخورند» و رژیم مطلقه فقه‌حاکم بر پایه شکست آن جنبش‌ها در دهه ۶۰ بتواند «تمامی نهادهای حقوقی خودش را در جامعه نگون‌بخت ایران نهادینه نماید» و این شکست و سرکوب جنبش‌های فوق در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ در دهه ۶۰ توسط خمینی تا آنجا پیش رفت که در تابستان سال ۶۷ (چند ماه قبل از فوتش و پس از خوردن جام زهر حاصل شکست در جبهه جنگ با صدام حسین) با «دو خط فتوا آخرین بازمانده‌های جریان‌های سیاسی در زندان‌های رژیم مطلقه فقه‌حاکم را هم نابود بکند» بنابراین، آنچه شکست جنبش‌های پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و یا در دهه ۶۰ به ما

می‌آموزد اینکه تا زمانیکه «توازن قوا در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توان سرکوب قهرآمیز و سرنیزه‌ای داشته باشند، امکان عقب‌نشینی این رژیم در برابر مطالبات مدنی و صنفی و سیاسی جامعه ایران وجود ندارد»؛ و بدین دلیل در این رابطه است که «جایگاه جنبش طبقه‌ای (نه جنبش کارگاهی) کارگری ایران و در رأس آنها جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران مشخص می‌شود». چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، تجربه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (در فرایند پاسا سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور ۵۷ رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) نشان داده است که «تنها اهرمی که می‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های مطالباتی و سیاسی جامعه ایران تغییر بدهد، فقط و فقط جنبش اعتصابی طبقه‌ای (نه کارگاهی) کارگران ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران می‌باشد.»

ثانیاً جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (که در تابستان سال جاری به مدت یکماه جوهر فراگیر اعتصابی و اعتراضی پیدا کرد) گرچه در «ظاهر در ادامه کارزار مخالفت نفت‌گران با حضور دلال‌های نیروی کار در روابط سازماندهی حاکم بر آنها می‌باشد» اما در جوهر و باطن آن صرفاً محدود به مبارزه با نقش سوداگرایانه شرکت‌های پیمانکاری نیروی کار نمی‌باشد، چراکه در تحلیل نهائی «نوک پیکان جنبش اعتصابی نفت‌گران به ویژه کارگران قرارداد موقت و پروژه‌ای بر علیه برنامه خصوصی‌سازی یا رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی در کشور ایران می‌باشد» که از دوران دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در کشور ایران شروع شده است و علی‌الدوام این رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقاهتی نسبت به سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران ادامه دارد و در دولت یازدهم و به خصوص دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی (به خاطر تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا و قطع درآمدهای نفتی و اوج‌گیری نجومی کسر بودجه) این رویکرد خصوصی‌سازی و یا خصوصی‌سازی و فروش سرمایه‌های مردم ایران به ثمن بخش با سرعت فوق‌العاده‌ای ادامه پیدا کرده است.

باری، در این رابطه است که در این فرایند در راستای مبارزه با رویکرد نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی و مبارزه با

ستون راهبرد اقتصادی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، جنبش کارگری پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی از حمایت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و در ادامه آن جنبش کارگران فولاد اهواز و جنبش کارگران هپکو و جنبش کارگران معادن ذغال سنگ کرمان و کارگران نیروگاه برق سیلان و شرکت نصب نیرو در اردبیل و کنترسازی قزوین و اعتراض مداوم پرستاران (که یکی از گسترده‌ترین حرکت‌های اعتصابی جنبش کارگری در چند سال اخیر می‌باشد) و حمایت کانون‌های صنفی معلمان و جنبش دانشجویی و تشکل‌های بازنشستگان و غیره برخوردار می‌باشند. یادمان باشد که «در شرایط امروز جنبش کارگری ایران در مبارزه با رویکرد نئولیبرالیستی غارت‌گرایانه خصوصی‌سازی یا خصوصی‌سازی، جنبش کارگری نیشکر هفت تپه در رأس قرار دارند». چراکه محور اصلی خواسته‌های جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه، همین مبارزه با خصوصی‌سازی می‌باشد، هر چند که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران، رژیم مطلقه فقاهتی تلاش می‌کند تا «جنبش ضد نئولیبرالیستی یا ضد خصوصی‌سازی کارگران هفت تپه را به انحراف بکشاند و آن را بدل به مبارزه با اسد بیگی در هفت تپه بکند و با جایگزین کردن نهادهای حکومتی وابسته به سپاه و دفتر رهبری به جای اسد بیگی، پروسه خصوصی‌سازی یا ستون راهبردی اقتصادی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را در راستای فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را ادامه بدهد.»

بدین خاطر در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که جنبش اعتصابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این مدت در عرصه مبارزه با رویکرد غارت‌گرانه نئولیبرالیستی (خصوصی‌سازی‌های تجویزی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) «تنها گام‌هایی برداشته‌اند (نه اینکه همه راه را رفته باشند) که امروز می‌تواند الگویی برای جنبش کارگری صنایع نفتی و هپکو و فولاد اهواز و ماشین‌سازی تبریز (کارخانه‌هایی که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم با ثمن بخش می‌فروشد) بشود». فراموش نکنیم که رویکرد نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی که امروز در جهان در حال اجرا می‌باشد «در کشور ایران به شکل وحشی و غارت‌گرایانه‌ای در آمده است که قابل مقایسه با هیچ‌کدام از کشورهای دیگر جهان در این رابطه نمی‌باشد» بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «جنبش

اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه یک جنبش مطالباتی است که در نوک پیکان آن مبارزه با خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی قرار دارد.»

ثالثاً اعتصاب یک ماهه (مرداد ماه ۹۹) جنبش کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت، گاز و پتروشیمی در مناطق جنوب کشور از چند ویژگی برخوردار بودند که باید به آن عنایت ویژه‌ای بشود.

نخست آنک اعتصاب به لحاظ گستردگی جغرافیایی، سطح هماهنگی، درجه همبستگی و کمیت شرکت کننده در اعتصاب، در مقایسه با اعتصاب‌های سال‌های اخیر «پیشروی و رشدی بسیار امیدوار کننده داشته است.»

دومین نکته اینکه اعتصاب‌های فوق ثابت کرد که در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران «دامنه جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران صنایع بزرگ و کلیدی را در بر گرفته است.» چراکه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی در حال حاضر «نخستین حرکت اعتصابی در مجموع هماهنگ و متشکل کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (پسا جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) می‌باشد.»

نکته سوم اینکه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی خود نشان دهنده «دامنه رشد آگاهی طبقاتی و آگاهی سیاسی و آمادگی جامعه کارگری ایران جهت مشارکت فراگیر در اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها می‌باشد.»

نکته چهارم اینکه کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در حرکت اعتراضی خود در این مرحله در «تعریف مطالبات و خواست‌های خود بر فصل مشترک شعارها و خواست‌های جنبش کارگری ایران تکیه کردند.»

رابعاً در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی باید عنایت داشته باشیم که با وجود آنکه این «جنبش اعتراضی و اعتصابی از دامنه گسترده جغرافیایی برخوردار می‌باشند، اما حمایت نکردن کارگران رسمی و کارگران قرارداد دائم در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی از آنها و خودداری آنها از مشارکت در اعتصاب‌ها به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این جنبش اعتصابی و اعتراضی می‌باشند» بنابراین، همین امر باعث گردید تا در اعتصاب مرداد ماه ۹۹ بخشی از پیمانکاران نیروی کار

صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (پس از یکماه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی) «عقب‌نشینی کنند و به صورت صوری خواسته‌های کارگران را بپذیرند» در نتیجه خیلی از کارگرهای اعتصابی که به خانه رفته بودند به سرکار برگردند اما پس از بازگشت کارگران فوق به سرکارشان آن «وعده‌های داده شده پیمانکاران نیروی کار انجام نگرفت». فراموش نکنیم که وضعیت کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در این شرایط طاقت‌فرسا می‌باشد چراکه هم «دستمزدشان پائین است و هم ساعت کارشان زیاد است و هم آلودگی هوا بر آنها حاکم می‌باشد و هم وضعیت کرونا آن‌ها را زمین‌گیر کرده است و هم ایمنی کار برای آنها وجود ندارد و هم تضمین شغلی ندارند و هم تأخیر در دریافت همین حقوق بخور و نمیر دارند» بنابراین، با مقایسه با وضعیت «کارگران رسمی و قرارداد دائم باید بگوئیم که کارگران رسمی و قرارداد دائم هم حقوق بالا دارند و هم تضمین شغلی دارند و هم از تسهیلات دولتی برخوردار می‌باشند، اما کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی فاقد همه این امور هستند.»

در این رابطه بود که در اعتصاب مرداد ماه ۹۹ کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی خواهان اضافه حقوق بودند و در این رابطه به دنبال اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند، اضافه کنیم که در جریان این اعتصاب و اعتراض پس از آنکه پیمانکاران نیروی کار در برابر خواسته افزایش حقوق کارگران ماهر پیمانی و قراردادی (که خواسته آنها ده میلیون تومان ماهانه است) تا مرز هشت میلیون تومان ماهانه عقب‌نشینی کردند، وزیر نفت دولت روحانی با بالا رفتن حقوق کارگران مخالفت کرد.

خامساً یادآوری می‌کنیم که کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت (نه قرارداد دائم) و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی بر پایه سنت «جنبش مطالباتی طبقه کارگر ایران در طول سه دهه گذشته همراه با طرح خواست‌های صنفی مانند افزایش حقوق و تضمین شغلی و امنیت کار و لغو قراردادهای سفید و پرداخت حقوق معوقه‌شان به دنبال توقف خصوصی‌سازی ستون راهبرد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیز می‌باشند» بنابراین همین امر باعث می‌گردد تا «جنبش مطالباتی کارگران ایرانی همزمان از جوهر سیاسی نیز برخوردار باشد.»

سادساً تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای در برخورد با

جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (مانند برخورد با دیگر جنبش‌های مطالباتی مدنی و سیاسی و صنفی گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه بزرگ ایران) «فرسایشی کردن اعتصاب‌ها و ناکارآمدی و غیر مؤثر نشان دادن روی آوردن کارگران به اعتصاب و اعتراض آکسیونی برای دستیابی به خواست‌هایشان (مانند آنچه که حزب پادگانی خامنه‌ای در مقابله با اعتصاب‌ها و اعتراض‌های به حق کارگران هپکو و آذرآب و نیشکر هفت تپه توسط فرسایشی کردن و سیاست تهدید و وعده‌های دروغین انجام داده‌اند) می‌باشد» بطوریکه در این رابطه امروز شاهد مانورهای مجلس و قوه قضائیه و دولت و دفتر رهبری و امام جمعه‌ها و دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای و صدا و سیما رژیم و صدها شبکه رسانه‌ای وابسته به حکومت در فضای مجازی (به منظور به انحراف کشاندن و فرسایشی کردن و زیر نظارت درآوردن اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگران نیشکر هفت تپه و غیره) هستیم.

سابقاً «عدم حمایت کارگران رسمی و کارگران قرارداد دائم و کارگران ماهر» از اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (در مرداد ماه ۹۹) «مولود و سنتز شکاف حقوق و دستمزد و درآمد کارگران هست» که رژیم مطلقه فقهاتی برای ایجاد شکاف و سترون کردن جنبش کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز به دنبال آن می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه در جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران با قرارداد موقت شاهد هستیم که همین شکاف باعث گردیده تا با «عدم مشارکت کارگران رسمی و ماهر و قرارداد دائم حتی همان عقب‌نشینی حداقلی پیمانکاران نیروی کار در افزایش دستمزد کارگران هم عملیاتی نشود.»

باری در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران با قرارداد موقت صنایع نفت و گاز و پتروشیمی می‌توانیم داوری کنیم که «عامل اصلی شکاف بین کنش‌گران در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی، طیفی بودن کارگران در دریافت حقوق می‌باشد؛ که به صورت خودآگاهانه در طول ۴۱ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی برای سترون کردن جنبش کارگری ایران و در رأس آنها جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی دنبال شده است.»

ثامناً یکی از شکاف‌های موجود در جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی «شکاف بین کارگران ماهر و کارگران غیر ماهر است». چراکه کارگران ماهر در عرصه جنبش اعتصابی می‌توانند با «ترک کردن کارگاه‌ها به خانه‌های خودشان بروند و منتظر تسلیم شدن کارفرما و یا پیمانکاران در برابر خواسته‌های خود و دعوت برای بازگشت آنها به سر کار بشوند». عنایت داشته باشیم که «کارفرمایان و یا پیمانکاران برای پیشبرد کارهای پروژه‌ای خود به کارگران ماهر احتیاج دارند و جایگزین کردن فوری برای آنها کار ساده‌ای نیست، اما برعکس کارگران ماهر در جنبش اعتصابی کارگران نفت و گاز و پتروشیمی، کارگران غیر ماهر وضعی فلاکت بار دارند، چراکه به مجرد ترک کارگاه و رفتن به خانه کارفرما و پیمانکاران با جایگزین کردن نیروی کار جدید توسط ارتش بیکاری کارگران با قرارداد موقت همان کار با حقوق ناچیز خود را هم از دست می‌دهند» در صورتی که اصلاً و ابداً کارگران ماهر در عرصه جنبش اعتصابی خود چنین دغدغه‌ای ندارند.

پر پیداست که در برابر چنین شکافی تنها زمانی کارگران غیر ماهر مانند کارگران ماهر می‌توانند «خواسته‌های خودشان را (به کارفرما و یا پیمانکاران حاکم بر خود) تحمیل کنند که در عرصه میدانی جنبش اعتصابی و اعتراضی پیوند همه جانبه بین کارگران ماهر و غیر ماهر به وجود بیاید تا کارفرما و پیمانکاران نتوانند از این شکاف در رابطه با به زانو درآوردن کارگران غیر ماهر استفاده نمایند». قابل ذکر است که در شرایط فعلی «کارگران ماهر در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی همان کارگران پیمانی هستند که با حقوق‌های خوب کار می‌کنند و در هر اعتصابی برای عرضه خواسته‌های خود به کارفرما تنها کافی است که آنها کار خود را ترک کنند و به خانه‌هایشان بروند». چراکه در ادامه آن این کارفرما و پیمانکاران هستند که برای بازگشت آنها به سر کار به دنبال آنها می‌روند و سعی می‌کنند به خواسته‌های آنها جواب مثبت بدهند. اضافه کنیم که بدون تردید در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی (کارگران ماهر و کارگران غیر ماهر پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی) کارفرمایان و پیمانکاران جهت سترون کردن جنبش اعتصابی و اعتراضی آنها در «مرحله نخست تلاش می‌کنند تا بین این دو دسته کارگران ماهر و غیر ماهر شکاف ایجاد کنند و مانع هر گونه بسترسازی جهت

پیوند میدانی بین آنها بشوند.»

پر واضح است که یکی از عواملی که باعث می‌گردد تا در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی پیوستگی عملی ایجاد بشود «عدم عقب‌نشینی کارفرمایان نسبت به خواسته‌های کارگران ماهر و افزایش حقوق آنها می‌باشد». برای مثال در شرایط فعلی کارگران ماهر تقاضای افزایش حقوق ماهانه ده میلیون تومانی کرده‌اند که با مخالفت وزیر نفت دولت روحانی نسبت به این افزایش حقوق «شرایط برای پیوند میدانی در عرصه جنبش کارگری میان کارگران ماهر و غیر ماهر در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی فراهم شده است». بدون شک با «عقب‌نشینی کارگران ماهر و عدم عقب‌نشینی کارگران غیر ماهر، شرایط برای اخراج کارگران غیر ماهر توسط کارفرما و پیمانکاران نیروی کار فراهم می‌شود». باری، در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش کارگری در تندپیچ امروز جامعه ایران است که می‌توانیم در ادامه این آسیب‌شناسی جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی به آسیب‌شناسی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه بپردازیم. آنچه که در این رابطه به صورت فرموله شده می‌توانیم مطرح کنیم عبارتند از اینکه:

الف - دو ماه قبل پس از دو هفته حرکت اعتراضی کارگران هفت تپه مطابق درخواست این کارگران، «کارگران اخراجی هفت تپه هم به جمع این کارگران اعتراضی پیوستند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا در ادامه جنبش اعتصابی قبلی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، «جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران هفت تپه به عنوان لکوموتیو جنبش کارگری ایران در این شرایط کرونایی، روندی جدید از حرکت خستگی‌ناپذیر خود را به نمایش بگذارند.»

ب - باید توجه داشته باشیم که در خصوص «آسیب‌شناسی جنبش کارگری در شرایط تند پیچ امروز جامعه ایران باید بین جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، با جنبش کارگران اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی تمایز قائل بشویم» زیرا «بحران درونی در این دو جنبش صورتی متفاوت دارند» و دلیل این امر همان است که «جایگاه جنبش‌های کارگاهی - کارگری در بستر جنبش فراگیر طبقه‌ای و اردوگاهی بستگی به سازمان‌یابی خودانگیخته و آگاهی طبقاتی آنها دارد». طبیعی است

که «هر دو مؤلفه فوق در بستر پروسه جنبش مطالباتی و جنبش سیاسی است که برای کارگران حاصل می‌شود». بدین خاطر در این رابطه است که در شرایط امروز جامعه ایران که «هنوز طبقه کارگر ایرانی نتوانسته است صاحب سازمان‌یابی فراگیر و سراسری طبقه‌ای بشود» و جنبش کارگری به صورت جنبش‌های متعدد کارگاهی مادیت پیدا کرده‌اند، چگونگی سازمان‌یابی کارگران در عرصه جنبش‌های کارگاهی خود در یک نگاه کلی می‌تواند به دو دسته «سازمان‌یابی موقت» و «سازمان‌یابی دائم و غیر موقت» تقسیم بشوند.

پر پیداست که از آنجائیکه کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه دارای سابقه سازمان‌یابی مستقل درازمدتی می‌باشند، البته موضوع «سندیکای مستقلی» که از قبل داشته‌اند، در بستر سازمان‌یابی (جنبش اعتصابی و اعتراضی خستگی‌ناپذیر) جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه، جایگاه یک هسته‌ای جهت سازمان‌یابی بعدی کارگران نیشکر هفت تپه حتی الی الان داشته است، مع الوصف، همین پتانسیل سازمان‌یابی کارگران نیشکر هفت تپه باعث گردیده تا جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه بر خلاف دیگر جنبش‌های کارگاهی - کارگری صورت درازمدت و فراگیر و هدفدار پیدا کند. طبیعی است که «عامل موفقیت نسبی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران مولود و سنتز همین خودویژگی سازمان‌یابی آنها می‌باشد»؛ و البته در همین رابطه است که باید در عرصه آسیب‌شناسی جنبش‌های کارگاهی طبقه کارگر ایران بین آنها بر پایه خودویژگی سازمان‌یابی تمایز قائل شد که البته داوری ما در آرایش پتانسیل جنبش‌های کارگاهی طبقه کارگر ایران بر این امر قرار دارد که در تحلیل نهائی می‌توان «جنبش کارگاهی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه را به عنوان لکوموتیو جنبش طبقه کارگر ایران تعریف کرد»؛ و شاید بهتر باشد که بگوئیم که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه به عنوان نگین انگشتی جنبش طبقه کارگر ایران قابل تعریف می‌باشد.»

ج - در عرصه آسیب‌شناسی جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از آفت‌ها و آسیب‌های این جنبش (مانند جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی همان) شکاف بین لایه‌های

کارگری (کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه) می‌باشد، بدون تردید همین «شکاف بین لایه‌های کارگری» (مجتمع نیشکر هفت تپه) باعث گردیده تا بسترها برای نفوذ جناح راست حزب پادگانی خامنه‌ای تحت هژمونی رئیسی و جناح راست حاکمیت و دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در جهت به انحراف کشانیدن این جنبش از درون فراهم بشود. مانورهای مجلس، قوه قضاییه، دولت، دفتر ولی فقیه امام‌های جمعه و جماعات تبلیغات صدا و سیما و تاخت و تاز دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در پیوند با جنبش کارگران نیشکر هفت تپه همه و همه در این رابطه قابل تعریف می‌باشد. مع ذلک تجربه مبارزه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه از آغاز الی الان، نشان داده است که با «تشدید مبارزه حتی در شکل جنبش مطالباتی، می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشید.»

د - گرچه هنوز کنش‌گران جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «نتوانسته‌اند حتی به خواسته‌های میان‌مدت خود دست پیدا کنند» ولی استمرار جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی آنها باعث شده که «آینده روشنی به انتظار این جنبش نشسته باشد»؛ زیرا «تمام تاکتیک‌های رژیم در جهت مهار جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه شکست خورده است». لذا به همین دلیل «رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط تنها بر تاکتیک‌ها جهت به انحراف کشانیدن این جنبش تکیه محوری می‌کند»؛ و در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا زمانی که بخواهد «پروژه مبارزه با خصوصی‌سازی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه (که مبارزه با رویکرد نئولیبرالیسم غارت‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان می‌باشد) بدل به مبارزه با اسد بیگی و دولت روحانی بکند و با جایگزین کردن نهادهای وابسته به سپاه و دفتر رهبری به جای باند اسد بیگی در مجتمع نیشکر هفت تپه، سیاست خصوصی‌سازی حکومت را ادامه بدهند، هرگز و هرگز بیرون کردن اسد بیگی از مجتمع نیشکر هفت تپه باعث حل مشکلات محوری کارگران نیشکر هفت تپه نمی‌شود». بر این مطلب بیافزائیم که الی الان، کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «هنوز موفق حتی به دریافت حقوق

معوقه خود هم نشده‌اند» بنابراین، داوری ما بر این امر قرار دارد که به «میز محاکمه کشانیدن اسد بیگی توسط جناح راست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت هژمونی رئیسی و حمایت دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای اصلاً و ابداً به معنای مبارزه با خواسته لغو خصوصی‌سازی (و مبارزه با رویکرد نئولیبرالیسم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که خواسته محوری جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه می‌باشد) نیست.»

ه - نکته مهمی که در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه (در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) باید توسط جامعه سیاسی خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) به آن توجه ویژه همه جانبه بشود اینکه تمامی این جریان‌های خارج‌نشین باید عنایت داشته باشند که «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط یک جنبش مطالباتی با جوهر سیاسی می‌باشد، بنابراین انتظار آنها از این جنبش نباید این باشد که این جنبش کارگاهی- مطالباتی در این شرایط که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی مطالباتی و سیاسی را دارد، می‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از پای درآورد». طرح «شعارهای استراتژیک مثل حکومت شورائی توسط جریان‌های خارج‌نشین تنها فونکسیون که می‌تواند در این شرایط برای جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه به همراه داشته باشد، بالا بردن هزینه مبارزه برای کنش‌گران و فراهم کردن بسترها برای سرکوب همه جانب می‌باشد» بنابراین، باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «انتظار ما از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه تنها باید در چارچوب یک جنبش مطالباتی حداکثر با جوهر سیاسی باشد، نه یک جنبش سیاسی»؛ به عبارت دیگر «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط اصلاً و ابداً یک جنبش صرف سیاسی نیست». طرح «شعارهای سیاسی در خلاء توازن قوای موجود میدانی، در این شرایط بسترساز سرکوب فراگیر جنبش نیشکر هفت تپه می‌باشد.»

یادمان باشد که عظمت و بزرگی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط «در مبارزه با سیاست نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی‌های

غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم قابل تعریف است، نه طرح شعارهای استراتژیک حکومت شورائی و غیره» آنچنانکه بوق‌های تبلیغاتی خارج‌نشین بر طبل آن می‌کوبند، بنابراین «جامعه سیاسی خارج‌نشین در این شرایط نباید جنبش کارگران نیشکر هفت را یدک کش استراتژی کسب قدرت سیاسی خود بکنند». همچنین «طرح شعارهای چپ‌روانه برای کسب حمایت جنبش کارگری نیشکر هفت تپه در راستای رویکرد کسب قدرت سیاسی خود باعث سکتاریسم این جریان‌ها می‌شود».

و - آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط در کنار دیگر امور همچنین در چارچوب مبارزه این جنبش با خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقه‌ای نیز باید صورت بگیرد. چرا که همین «مبارزه محوری این جنبش با خصوصی‌سازی و رویکرد غارت‌گرانه نئولیبرالیستی حاکمیت تنها شعار محوری است که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران می‌تواند عامل پیوند و مفصل‌بندی جنبش کارگری نیشکر هفت تپه با دیگر جنبش‌ها بشود».

ز - به خاطر اینکه نیشکر هفت تپه «یک مجتمع می‌باشد و این مجتمع در یک جا متمرکز می‌باشد، همین امر باعث بالا رفتن پتانسیل جنبش مطالباتی در این مجتمع کشاورزی - صنعتی شده است». طبیعی است که با چنین ظرفیتی که مجتمع نیشکر هفت تپه از گروه‌های مختلف شغلی چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی دارد، در تحلیل نهائی «مبارزه سیاسی باید از دل مبارزه مطالباتی حاصل بشود»، به عبارت دیگر در نیشکر هفت تپه «مبارزه با زندگی روزمره کارگران پیوند پیدا کرده است» و همین امر باعث گردیده که اولویت خواست‌های مطالباتی کارگران با خواست‌های حداقلی مثل پرداخت حقوق معوقه یا افزایش حداقل حقوق و یا تسهیلات بیمه و درمان و غیره گره بخورد، حتی طرح «مبارزه با خصوصی‌سازی در نیشکر هفت تپه از دل مبارزه با ناتوانی و غارت‌گری باند اسد بیگی بیرون بیاید» به عبارت دیگر در مجتمع نیشکر هفت تپه «کارگران از مبارزه با مدیریت اسد بیگی، به مبارزه با خصوصی‌سازی رسیده‌اند، نه برعکس».

البته باید قبول کنیم که «تکیه مستمر جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در مبارزه با خصوصی‌سازی باعث گردیده است که در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران، مبارزه با سیاست نئولیبرالیستی و خصوصی‌سازی رژیم

مطلقه فقه‌ای حاکم به صورت یک گفتمان برای جنبش کارگری ایران بشود» که از کارگران معادن ذغال سنگ کرمان تا کارگران هپکو و فولاد اهواز و غیره امروز از این گفتمان حمایت همه‌جانبه می‌کنند. پر واضح است که در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که یکی از دستاوردهای بزرگ مبارزه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه همین «گفتمان‌سازی از پروژه مبارزه با خصوصی‌سازی و رویکرد غارت‌گرانه نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد»؛ و شاید در این رابطه بهتر باشد که بگوئیم که «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه نخستین جنبش کارگاهی از طبقه کارگر ایران می‌باشد که توانسته است، سیاست نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقه‌ای را به چالش بکشد».

ح - اگرچه «گفتمان‌سازی ضد خصوصی‌سازی و ضد نئولیبرالیستی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از دستاوردهای مهم جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد» ولی بدون تردید در تبیین دستاوردهای جنبش کارگری نیشکر هفت تپه باید مهمترین و بزرگترین دستاورد این جنبش را «نوع شکل و سازمان‌یابی جدید آنها تعریف بکنیم». چرا که اگرچه کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «سازمان‌یابی مستقل خودشان از دهه ۸۰ توسط سندیکا و کمیته‌ها شروع کردند» اما پس از متلاشی کردن سندیکای مستقل کارگران نیشکر هفت تپه توسط رژیم مطلقه فقه‌ای، «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در عرصه پراتیک روزمره خود شکل آلترناتیو سازمان‌یابی جدید خود را (برعکس گذشته که از بالا بود) برای اولین بار به صورت سازمان‌یابی از پائین درآوردند». قابل ذکر است که در «سازمان‌یابی سندیکائی (هر چند سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه صورت مستقل داشته است) شکل سازمان‌یابی از بالا می‌باشد» و بدین خاطر همین حرکت «سازمان‌یابی سندیکائی از بالا باعث ضربه‌پذیری این نوع سازمان‌یابی (چه در سندیکای مستقل شرکت اتوبوس واحد و چه در سندیکای مستقل مجتمع نیشکر هفت تپه) شده است» اما در شکل جدید سازمان‌یابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، به علت اینکه (برعکس سازمان‌یابی سندیکائی که از بالا می‌باشد) شکل سازمان‌یابی از پائین صورت گرفته است، در نتیجه

همین امر باعث «دستاوردهای نوینی برای این جنبش شده است» که عبارتند از:

نخست اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث گردیده که امکان سرکوب آن برای رژیم مانند سازمان‌یابی سندیکائی ممکن نباشد.»

دومین نکته اینکه عدم توان سرکوب این نوع سازمان‌یابی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث «استمرار جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه شده است.»

سومین نکته اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث می‌گردد که دیگر کنش‌گران جنبش اعتصابی و مطالباتی در حرکت خود نگاه به بالا نداشته باشند» و در نتیجه «در عرصه پراتیک روزمره خود مبارزه را به عنوان یک ضرورت فهم نمایند و وظایف خود را در آن رابطه تعریف نمایند». پر پیداست که همین خودویژگی سازمان‌یابی از پائین کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه باعث گردیده تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق «دستگیری رهبران این جنبش نتواند جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران نیشکر را سرکوب نمایند». چراکه به مجرد دستگیری رهبران توسط رژیم، این‌ها «رهبر جدیدی جایگزین رهبر قبلی می‌کنند» و حرکت خود را ادامه می‌دهند.

چهارمین نکته اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث گردیده که در عرصه پراتیک مستمر اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه به آنجا برسند که از خواسته‌های فردی خود عبور کنند و به خواسته‌های جمعی تکیه نمایند». شعار «آزادی زندانیان کارگر همکار خود» و شعار «بازگشت به کار کارگران اخراجی همکار خود» امروز نشان دهنده همین عبور از خواسته‌های فردی خود و تکیه بر خواسته جمعی کارگران همکار خود می‌باشد؛ که البته در درازمدت این رویکرد می‌تواند بستر ساز «جایگزین کردن خواسته‌های طبقاتی به جای خواسته کارگاهی فعلی هم بشود». بدون تردید در آن صورت «جنبش مطالباتی وارد فرایند جنبش سیاسی می‌گردد.»

پنجمین نکته اینکه در چارچوب «سازمان‌یابی از پائین، از آنجائیکه اینگونه سازمان‌یابی بستر ساز پیوند جنبش مطالباتی کارگاهی با جنبش طبقاتی می‌گردد، می‌توان

نتیجه‌گیری کرد که سازمان‌یابی از پائین خود بستر ساز استحاله جنبش مطالباتی - کارگاهی به جنبش سیاسی - طبقه‌ای نیز می‌باشد.»

ط - از آفت‌های مهمی که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و دیگر جنبش‌های کارگری ایران را تهدید می‌کند، «عدم پیوند توده‌های اعماق جامعه ایران با این جنبش‌های کارگری است». یادمان باشد که در جریان جنبش اعتصابی کارگران فولاد اهواز یکی از کارگران با صدای بلند می‌پرسید «چرا مردم ایران از جنبش اعتصابی کارگران حمایت نمی‌کنند؟» در پاسخ به این سؤال کلیدی باید بگوئیم که «علت و دلیل عدم حمایت توده‌های اعماق جامعه ایران، از جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران ایران به خاطر کارگاهی بودن این جنبش‌ها است». بدون تردید آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم در صورتی که «جنبش مطالباتی کارگران ایران از صورت پراکنده و کارگاهی فعلی شکل طبقه‌ای و فراگیر عمودی و افقی به خود بگیرد، در آن صورت صد در صد اعماق توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به حمایت از جنبش اعتصابی و اعتراضی و طبقاتی کارگران ایران خواهند پرداخت.»

ضرورت دارد که کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه برای جلب حمایت توده‌های اعماق جامعه ایران به جای اینکه خانواده خود را به این تظاهرات بیاورند، باید تلاش کنند که «مبارزه خودشان از صورت کارگاهی به طرف مبارزه طبقه‌ای سوق دهند» و این محوری‌ترین آفتی است که امروز جنبش کارگاهی - کارگری ایران در تمام سطوح آن، من جمله جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه را تهدید می‌نماید. بدین جهت در این رابطه است که باید نتیجه‌گیری کنیم که تا زمانیکه «جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه گرفتار جنبش کارگاهی باشند و نتوانند جنبش کارگاهی خود را با پیوند افقی و عمودی از صورت کارگاهی به شکل طبقه‌ای درآورند، این جنبش ضربه‌پذیر می‌باشد.»*

پایان

نیم نگاهی به لایحه بودجه سال ۱۴۰۰

از آنجائیکه در عصر سرمایه‌داری و تکوین دولت - ملت‌ها «بودجه سالانه در کشورها حساب دخل و خرج یک ساله آن کشور را به نمایش می‌گذارد» بدون تردید می‌توان دآوری کرد که (در تحلیل نهائی) بودجه سالانه در هر کشوری «بر روی زندگی مردمان جامعه تأثیرات مستقیم همه جانبه ای دارد» و در همین رابطه است که بررسی و آنالیز لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی که همان «سند دخل و خرج یک ساله این رژیم می‌باشد» می‌تواند آینه تمام نمای ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه‌های مدیریتی و فساد فراگیر و رویکرد معطوف به حفظ قدرت این رژیم باشد. باری، لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ که در آذرماه ۱۳۹۹ توسط دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی به مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی ارائه گردید، با نگاهی کلی و گذرا در عرصه آسیب‌شناسی آن می‌توان اینچنین آنالیز کرد که:

اولاً آنچنانکه رئیس سازمان برنامه و بودجه هم مطرح کرد، مطابق این لایحه بودجه حقوق کارمندان و بازنشستگان ۲۵ درصد در سال ۱۴۰۰ افزایش پیدا خواهد کرد که با عنایت به تورم ۴۵ درصد رسمی اعلام شده توسط مراکز آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی حتی در چارچوب همین آمار معنای این افزایش ۲۵ درصدی حقوق کارمندان و بازنشستگان در سال ۱۴۰۰ آن است که «قدرت خرید کارمندان و بازنشستگان ۱۵ درصد کاهش پیدا می‌کند.»

ثانیاً در لایحه بودجه پیشنهادی سال ۱۴۰۰ دولت دوازدهم حسن روحانی، «بودجه ۴۳ نهاد مذهبی جمعاً با مبلغ ۷ هزار میلیارد و دویست و پنجاه میلیون تومان پیشنهاد شده است» که علاوه بر اینکه اکثریت قریب به اتفاق این ۴۳ نهادهای مذهبی (که بیشتر آنها نهادهای حزبی قم و مشهد و تهران و غیره می‌باشند که قبلاً توسط خمس و درآمدهای خود حوزه‌ها از مردم تأمین می‌شدند) زیر نظر رهبری می‌باشند و در لایحه بودجه ۱۴۰۰ از ۵ میلیارد تومان تا بیش از هزار میلیارد تومان برای آنها بودجه اختصاص پیدا کرده است (و همه آنها فارغ از حسابرسی و کنترل دولت می‌باشند) حجم بودجه ۴۳ نهاد مذهبی فوق افزایش ۳۳ درصدی نسبت به سال ۹۹ پیدا کرده است که بیش از ۷ درصد کل بودجه سال ۱۴۰۰ را شامل می‌شوند. برای فهم جایگاه هزینه بودجه این نهادها (که بر دوش مردم ایران می‌باشد) کافی است که عنایت داشته باشیم که در حالی که در لایحه بودجه ۱۴۰۰ «بودجه سازمان نوسازی توسعه مدارس ایران ۴۵ میلیارد تومان اعلام شده است» تنها «بودجه شورای سیاست‌گذاری حوزه‌های خواهران در قم ۳۲۵ میلیارد تومان تعیین شده است.»

ثالثاً همچنین لایحه بودجه ۱۴۰۰ نشان می‌دهد که این بودجه هم مانند بودجه سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم منهای اینکه باعث افزایش مالیات در اقتصاد رکودزده و تورمی می‌شود و منهای اینکه مانند گذشته، این بودجه باعث می‌گردد تا در سال ۱۴۰۰ باز سونامی چاپ پول بدون پشتوانه ادامه پیدا کند و منهای اینکه حراج شرکت‌های دولتی در بورس تهران همچنان برای تأمین بخشی از کسری بودجه ادامه پیدا خواهد کرد و منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۴۰۰ با فروش نفت بیشتر به دنبال تأمین هزینه‌های جاری‌اش می‌باشد، از همه مهمتر اینکه لایحه بودجه ۱۴۰۰ به صورتی تدوین پیدا کرده است که «انگار بلافاصله آقای جو بایدن همه تحریم‌ها را لغو می‌کند و کشورهای دنیا بر ای خرید نفت ایران صف می‌کشند». قابل ذکر است که بر اساس لایحه پیشنهادی بودجه سال ۱۴۰۰ در «سال آینده فروش داخلی و بین‌المللی نفت بر پایه روزانه دو میلیون و سیصد هزار بشکه نفت با قیمت هر بشکه ۴۰ دلار و با مبنای نرخ تبدیل به ریال ۱۱ هزار تومان پیش‌بینی شده است». بدین خاطر در عرصه استمرار تحریم‌ها (که بعید است که به صورت فراگیر و فوری، آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی به دنبال آن هستند، در سال ۱۴۰۰

برداشته شوند) می‌توان داوری کرد که منابع درآمدی بودجه ۱۴۰۰ بیشتر خیال‌پردازانه و بلندپروازانه می‌باشد. رابعاً از مشخصه دیگر لایحه بودجه ۱۴۰۰ همان «رویکرد معطوف به قدرت همیشگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که در این لایحه این رویکرد معطوف به قدرت به صورت افزایش بودجه ارگان‌های نظامی، امنیتی و سپاه پاسداران مادیت پیدا می‌کنند». بطوریکه از مبلغ دو هزار تریلیون تومان بودجه عمومی کشور «سهم سپاه پاسداران از این بودجه ۵۶ هزار میلیارد تومان می‌باشد» که این مبلغ حدود سه بر ابر بودجه ارتش و یک و نیم برابر کل بودجه نیروی انتظامی و بیست برابر مجموع بودجه وزارت دفاع و ستاد کل نیروهای مسلح می‌باشد. در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ دولت روحانی به مجلس یازدهم، «بودجه سپاه پاسداران برای سال آینده حدود ۶۵ درصد نسبت به سال ۹۹ افزایش پیدا می‌کند». چراکه حجم کل اعتبارات سپاه و بسیج در سال جاری (۹۹) ۳۴ هزار میلیارد تومان است که در سال ۱۴۰۰ این مبلغ به ۵۶ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا می‌کند. به این ترتیب همین یک موضوع کافی است که داوری کنیم که بودجه سال ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان می‌دهد که این بودجه در راستای «حفظ قدرت نظامی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد، نه در خدمت اکثریت طبقه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران».

خامساً یکی دیگر از مشخصه‌های لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ این است که این لایحه با «کسری بودجه پنهان مواجه می‌باشد» برای فهم این موضوع باید نخست عنایت داشته باشیم که در سال‌های گذشته «نظام بودجه‌بندی حداقل بر اساس درآمدهای نفتی شکل می‌گرفت» اما در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «منهای نفت بر اوراق نفتی و اوراق خزانه و فروش دارائی‌های کشور هم (به منظور تأمین هزینه‌های جاری) تکیه کرده است». یادمان باشد که دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی «تنها در هفت ماه نخست سال جاری به خاطر تحقق نیافتن درآمدها با کسری بودجه آنچنان نجومی روبرو شده است که یک سوم بودجه با استقراض بانکی تأمین گردیده است». پر واضح است که از آنجائیکه در لایحه بودجه پیشنهادی ۱۴۰۰، «۱۹۹ هزار میلیارد تومان درآمد پیش‌بینی شده از قبل صادرات نفت و میعانات مربوطه وجود دارد» با

توجه به اینکه این مبلغ نسبت به مبلغ پیش‌بینی شده در بودجه سال جاری (سال ۹۹) «۳۲۳ درصد افزایش دارد» و همچنین در این لایحه به شرکت نفت اجازه داده شده است که تا سقف ۷۰ هزار میلیارد تومان به داخل و خارج نفت «پیش فروش» بکنند، طبیعی است که در صورت عدم تحقق مبلغ ۱۹۹ هزار میلیارد تومان فوق، «کسری درآمد مربوطه باعث افزایش کسری بودجه سال ۱۴۰۰ می‌گردد» بنابراین، برای دولت دوازدهم و دولت سیزدهم در سال ۱۴۰۰ جهت پر کردن خلاء کسری بودجه نجومی فوق راهی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه (مانند سال جاری جهت رفع کسری بودجه) به «فروش واحدها و شرکت‌های دولتی و استقراض از بانک و چاپ اسکناس‌های بدون پشتوانه روی بیاورند»؛ که البته حاصل آن «پیچیده شدن کلاف سر در گم بحران رکودی و تورم اقتصاد با رشد منفی داخلی می‌باشد» بنابراین، از اینجا است که می‌توان داوری کرد که لایحه بودجه ۱۴۰۰ بر «پایه مفروضاتی بنا شده است که پایه و اساس علمی و تجربی و واقعی ندارد»؛ و از هم اکنون رد پای «کسری بودجه پنهان در آن آشکارا دیده می‌شود».

برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در لایحه پیشنهادی بودجه سال جاری (سال ۹۹) میزان «صادرات نفت ۱/۵ میلیون بشکه ۵۰ دلاری با نرخ تسعیر ۴۲۰۰ تومانی پیش‌بینی شده بود» اما در واقع میزان صادراتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با دور زدن تحریم‌ها به حدود «۳۰۰ هزار بشکه در روز رسیده است». حال مقایسه کنید با لایحه بودجه ۱۴۰۰ که در آن «رقم روزانه ۱/۵ میلیون بشکه نفت سال ۹۹ به رقم روزانه ۲/۳ میلیون بشکه نفت با نرخ ۴۰ دلار و نرخ تبدیل ۱۱ هزار و ۵۰۰ تومان رسیده است». در حالی که نشانی برای لغو تحریم‌ها هم در سال ۱۴۰۰ توسط امپریالیسم آمریکا هم هنوز وجود ندارد (مضافاً اینکه در سال ۱۴۰۰ متولی این لایحه پیشنهادی بودجه دو دولت می‌باشد یکی دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی و دیگر احتمالاً دولت نظامیان جایگزین می‌باشند). بدین ترتیب طرح مجلس یازدهم تحت عنوان: «اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها» خود معرف این امر است که تمامی جناح‌های درونی قدرت در این شرایط تندپیچ موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به این باور رسیده‌اند که «بدون لغو تحریم‌ها امکان نجات

سادساً هر چند بخش اعظم «درآمدهای مندرج شده در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ خیالی و فرضی هستند، ولی مخارج و هزینه‌های آن واقعی می‌باشند». بهتر است برای فهم این مهم در اینجا به موضوع «صندوق توسعه ملی» اشاره کنیم که در چارچوب لایحه بودجه ۱۴۰۰ طبق دستور ولی فقیه مقرر شده است که «۳۸ درصد از درآمدهای نفتی و میعانات گازی به صندوق توسعه ملی واریز بشود». یادمان باشد که «کلیددار صندوق توسعه ملی خود مقام ولی فقیه است و هیچ اطلاعی از موجودی این صندوق به بیرون درز نمی‌کند» و تنها گاه گاهی در اخبار، «خبری مثل پرداخت ۲۰۰ میلیون دلار از صندوق توسعه ملی در راستای هزینه نظامی به جانشین قاسم سلیمانی در سپاه قدس به گوش می‌رسد». اینکه «صندوق توسعه ملی چه ربطی به هزینه‌های نظامی سپاه قدس در جنگ‌های نیابتی منطقه دارد و الله اعلم بالصواب». برای فهم بیشتر موضوع، بیافزائیم که در این شرایط ابربحران کرونائی که قطار مرگ تمامی شهرهای ایران را در بر گرفته است و سرنوشت سلامت کل ملت ایران منوط به زدن واکسن کرونا می‌باشد، مسئولین رژیم مطلقه فقاهتی حاکم با حرف‌های ضد و نقیض بهانه‌های فراوانی (و از جمله ورود رهبری در این عرصه و تحریم کردن واکسن‌های کرونائی ساخت آمریکا و انگلیس و یا بهانه گران بودن واکسن خارجی و نداشتن یخچال سرد کننده واکسن و غیره) مطرح کرده‌اند، در صورتی که برای مثال هر کدام از این یخچال‌های سرد کننده واکسن ۱۰ تا ۲۰ هزار دلار قیمت دارد و هر یخچال می‌تواند حدود ۲۳ هزار دوز واکسن را در خود جای بدهد. به عبارتی اگر کشور ایران به ۸۰ میلیون دوز واکسن کرونا نیاز داشته باشد، حدود سه هزار یخچال مورد نیاز است که باید خریداری شود، حال اگر هر یخچال ۲۰ هزار دلار قیمت داشته باشد «۶۰ میلیون دلار بودجه برای خرید این یخچال‌ها نیاز است تا بتوانیم به صورت همه جانبه به جنگ کرونا برویم»؛ اما در شرایطی که در کشور «اختلاس دو میلیارد دلاری بابک زنجانی و یا اختلاس شش میلیارد یورویی اخیر، پول تو جیبی افراد تلقی می‌شود» طبیعی است که «۶۰ میلیون دلار برای سرنوشت سلامت کل ملت نگون بخت ایران برای رژیم مطلقه فقاهتی حاکم غیر قابل پرداخت

پر پیداست که «با طرح واریزی ۳۸ درصد حاصل فروش نفتی و میعانات گازی به صندوق توسعه ملی طبق دستور خامنه‌ای باعث گردیده است که موضوع صادرات روزانه ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار بشکه نفت که امر بلندپروازانه بود و از طرف مجلس یازده هم به چالش کشیده شده بود، به محاق برود و از بعد از دستور فوق خامنه‌ای دیگر سخنی در باب صادرات دو میلیون ۳۰۰ هزار بشکه نفت روزانه در سال ۱۴۰۰ مطرح نشود» و لذا در این رابطه بود که پس از اینکه حس روحانی در ۶ آذر ماه ۹۹ (۶ روز قبل از ارائه بودجه به مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم قابل ذکر است که شیخ حسن روحانی در تاریخ ۱۲ آذرماه سال ۹۹ لایحه بودجه ۱۴۰۰ به مجلس یازدهم ارائه کرد) طی نامه‌ای به ولی فقیه «درخواست کاهش سهم ۳۸ درصدی صندوق توسعه ملی به ۲۰ درصدی در سال ۱۴۰۰ داد». خامنه‌ای در تاریخ ۲۳ آذر ماه ۹۹ به حسن روحانی پاسخ مکتوب داد که در این نامه خامنه‌ای خطاب به روحانی می‌نویسد:

«با کاهش سهم صندوق توسعه ملی به ۲۰ درصد مشروط به نکات ذیل موافقت می‌شود: ۱ - سهم صندوق توسعه ملی برای فروش نفت خام، میعانات گازی مازاد بر یک میلیون بشکه در روز ۳۸ درصد منظور گردد و کلیه تسهیلات سررسید شده دولت از صندوق توسعه ملی از محل سهم دولت از مازاد مذکور بازپرداخت گردد. ۲ - کلیه مصارفی که در بودجه سال ۹۹ از محل منابع صندوق توسعه ملی تأمین مالی گردیده‌اند در بودجه سال ۱۴۰۰ از محل منابع بودجه عمومی تأمین گردند. برداشت از منابع صندوق توسعه ملی برای مصارف بودجه سال ۱۴۰۰ مجاز نمی‌باشد» (نقل قول از نامه ۲۳ آذرماه ۹۹ خامنه‌ای به حسن روحانی).

آنچه از نامه خامنه‌ای به حسن روحانی قابل فهم است: نخست اینکه با «نامه خامنه‌ای به روحانی نه تنها سقف بودجه عمومی کشور افزایش پیدا کرد، بلکه برعکس ۹۳ هزار میلیارد تومان دیگر هم به کسری بودجه لایحه قبلی سال ۱۴۰۰ اضافه گردید.»

دوم اینکه در تاریخ ۹ دی ماه ۹۹ حسن روحانی به قالیباف (رئیس مجلس رژیم مطلقه فقاهتی) نامه‌ای نوشت و در آن نامه با تاکید بر «درخواست‌های جدید خامنه‌ای، ارقام

قبلی لایحه پیشنهادی بودجه (در راستای دستیابی به خواسته‌های جدید خامنه‌ای) تغییر داد و مبلغ ۹۵ هزار میلیارد تومان دیگر به ردیف‌های هزینه‌ای (بخوانید به کسری بودجه) آن لایحه اضافه کرد» و مجلس یازدهم (ذوب شده در ولایت که از آذر ماه آن همه در باب لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ دولت روحانی گرد و خاک به پا کرده بودند و تلاش می‌کردند تا تمام جنگ با دولت حسن روحانی و جناح‌های اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا و اصول‌گرایان معتدل حکومتی را و تمام تبلیغات خود در انتخابات آینده خرداد ۱۴۰۰ ریاست جمهوری را در عرصه تصویب لایحه بودجه ۱۴۰۰ مادیت ببخشند و آنچنان در این رابطه حسن روحانی را ترسانده بودند که او برای ارائه لایحه پیشنهادی بودجه به مجلس که همه ساله در مجلس نهم و دهم خودش لایحه بودجه را تحویل مجلس می‌داد، در روز ارائه لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ حتی حاضر نشد معاون اول خودش یعنی اسحاق جهانگیر را هم بفرستد؛ و لایحه بودجه توسط نماینده پارلمانی‌اش تحویل مجلس شد، ولی طنز روزگار اینجاست که) پس از نامه خامنه‌ای، در همان روز ۹ دی ماه ۹۹ کلیات بودجه ۱۴۰۰ با ۹۵ هزار میلیارد تومان افزایش (مورد درخواست خامنه‌ای) در کمیسیون تلفیق مجلس به تصویب رسانید. قابل توجه است که حسن روحانی (پس از نامه ۲۳ آذر ماه خامنه‌ای به او) در نامه‌ای که در تاریخ ۹ دی ماه ۹۹ به قالیباف نوشت تغییرات لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ به این شرح اعلام کرد:

۱ - افزایش مصارف به میزان ۵۳ هزار میلیارد تومان شامل:

۱ - ۱ بازپرداخت تعهدات دولت به صندوق توسعه ملی بابت اقساط تسهیلات ۱۷۵ میلیون یورویی به بیمه سلامت.

۱ - ۲ افزایش مصارف بابت جبران موارد مندرج در جدول بند ۵ تبصره ۴ به میزان ۵۰ هزار میلیارد تومان.

۳ - کاهش منابع ناشی از مجوز استفاده از ۱۸ درصد سهم صندوق توسعه ملی صرفاً در صادرات یک میلیون بشکه در روز به میزان ۴۰ هزار میلیارد تومان، لذا تراز منابع و مصارف در راستای تحقق دستور مقام معظم رهبری به شرح زیر در لایحه سال ۱۴۰۰ اعمال می‌شود:

۱ - مبلغ ۵۳ هزار میلیارد تومان از محل افزایش فروش اوراق مالی.

۲ - مبلغ ۴۰ هزار میلیارد تومان از محل صرفه‌جویی حین اجرا و کاهش تخصصی مصارف توسط سازمان برنامه و بودجه کشور (نقل قول از نامه مورخ ۹ دی ماه ۹۹ حسن روحانی به قالیباف رئیس مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم).

آنچه از نامه حسن روحانی به قالیباف می‌توان فهمید، اینکه مشخص می‌شود که تمام دعوای مجلس (ذوب شده در ولایت) یازدهم با حسن روحانی سر لحاف ملانصرالدین بوده است نه بیش از آن، چراکه «پس از اجابت فرمان خامنه‌ای توسط روحانی» و اعلام تغییرات در لایحه پیشنهادی بودجه توسط شیخ حسن روحانی، «کمیسیون تلفیق مجلس بدون فوت وقت چند ساعت پس از دریافت نامه روحانی کلیات بودجه را تصویب کرد، فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». پر واضح است که آبشخور اصلی این وضعیت به خاطر آن است که دولت حسن روحانی در «هفت ماه نخست سال ۹۹ به خاطر تحقق نیافتن درآمدها با کسری بودجه نجومی در نیمه دوم سال ۹۹ مواجه شده است» بطوریکه «تا این تاریخ که هنوز دو ماه به پایان سال باقی مانده است، یک سوم بودجه با استقراض تأمین شده است» و دلیل این استقراض روحانی هم این است که با «بدتر شدن وضع اقتصادی کشور، صندوق توسعه ملی به محلی برای تأمین اعتبارات هزینه‌ای دولت تبدیل شده است» و بدین ترتیب است که (طبق گزارش خبرگزاری فارس در ۴ آذرماه ۹۹) لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ به دولت اجازه می‌دهد تا «سقف ۹۷۵ میلیون یورو از صندوق توسعه ملی برداشت کند». البته بخشی از این برداشت «هزینه‌ای است و قابلیت بازگشت به صندوق توسعه ملی را ندارد»؛ و جالب‌تر اینکه «غرامت پرداخت دیه ۱۷۶ کشته شده هواپیمای اوکراینی» (توسط موشک‌های سپاه پاسداران در دی‌ماه ۹۸ در جریان بالماسکه انتقام صوری از آمریکا در خصوص ترور قاسم سلیمانی که باعث گردید تا هزینه انتقام‌گیری مضحک دی‌ماه ۹۸ سپاه پاسداران از آمریکا ۱۷۶ خانواده نگون‌بخت ایرانی و افغانی داخل و خارج از کشور پرداخت کنند) که طبق گفته حسن روحانی «به ازای هر نفر ۱۵۰ هزار دلار می‌باشد»، به دلیل عدم پرداخت سپاه (مانند پرداخت

گرامت مالباختگان موسسه‌های مالی سپاه در سال ۹۶ و ۹۷ که ۳۵ هزار میلیارد تومان بود و دولت حسن روحانی با چاپ اسکناس‌های بدون پشتوانه از جیب مردم نگون‌بخت ایران پرداخت کرد، در اینجا هم دولت شیخ حسن روحانی می‌خواهد، از «صندوق توسعه ملی این گرامت را پرداخت نماید» (نه از قبل سرمایه‌های بی‌حد و حصر سپاه پاسداران) و این در شرایطی است که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ طبق نوشته روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۷ آذرماه ۱۳۹۹، «بودجه وزارت آموزش و پرورش یک سوم تقلیل پیدا کرده است» و باز این در شرایطی است که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ «بیش از ۳۰ ردیف از این لایحه تحت عنوان اسامی فرماندهان کشته سپاه، چهار هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان هزینه ساخته‌اند» و همچنین این در شرایطی است که در جدول هفتم لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ خلاصه بودجه دستگاه‌های اصلی و زیر مجموعه‌ای نام برده شده است که در آن نام نهادها و مؤسسات مذهبی گوناگونی به چشم می‌خورد که در این گزارش (آنچنانکه فوق‌هم اشاره کردیم) «تعداد ۴۳ دستگاه مذهبی انتخاب شده‌اند که وابسته به نهاد رهبری می‌باشند» و در لایحه بودجه ۱۴۰۰ دریافتی آنها از بودجه از پنج میلیارد تومان تا بیش از دو هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است که «جمع مبلغ بودجه آنها ۷۲۵۲ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان می‌باشد» (باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و هرگز از این تکرار و تاکید خود خسته نمی‌شویم که این در شرایطی است که بودجه پیش‌بینی شده در لایحه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای کل ستاد بحران کشور معادل ۱۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان می‌باشد، یعنی حدود چهار میلیارد تومان کمتر از بودجه دانشگاه اهل بیت ذکر شده در جدول هفتم لایحه بودجه ۱۴۰۰ می‌باشد).

به همین ترتیب باز این در شرایطی است که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ «اعتبار مالی صدا و سیمای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حدود ۱۹۱ برابر بودجه ستاد بحران در کشور زلزله خیز و سیل خیز و غیره ایران می‌باشد». یادمان باشد که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (مانند گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «امپراتوری عظیم اقتصادی زیر نظر ولی فقیه (که بر نیمی از ثروت کشور سلطه

دارد) به حساب آورده نشده است و کارتل‌های بزرگی مانند بنیاد مستضعفان و آستان قدس رضوی که وابسته به نهاد رهبری هستند (با اینکه مبالغ هنگفتی از بودجه کشور در لایحه ۱۴۰۰ به آنها اختصاص داده شده است) نه مالیات می‌پردازند و نه نظارت و حسابرسی‌ای دارند و نه درآمدهایشان به صندوق دولت واریز می‌نمایند». اضافه کنیم که ارزش افزوده فعالیت‌های اقتصادی «قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء که بالغ بر ده‌ها هزار میلیارد تومان است (و کسی نمی‌داند که درآمدهای سپاه به کدام خزانه واریز و برای چه امور نظامی یا سیاسی هزینه می‌شود) در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ محلی از اعراب ندارد.»

باری، در این رابطه است که می‌توان در باب لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ داوری کرد که در تحلیل نهائی «فونکسیون خرج این بودجه در جامعه خودویژه امروز ایران با ابربحران‌های کرونائی و زیست محیطی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، دستاوردی جز گسترش و شدت فقر و افزایش فاصله طبقاتی و مهاجرت به شهرهای بزرگ و افزایش بیشتر افراد در دهک‌های درآمدی پائین‌تر نخواهد داشت». قابل ذکر است که جامعه ایران در شرایطی به استقبال سال ۱۴۰۰ و عملیاتی شدن لایحه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌رود که طبق «گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بین ۷/۵ تا ۱۱ درصد از تولید و خدمات اقتصادی در نتیجه شیوع ویروس کرونا کاهش پیدا کرده است و به همین سبب بین ۲/۸ تا ۶/۴ میلیون نفر از شاغلین گذشته، در این شرایط شغل خود را از دست داده‌اند» و در این رابطه است که بر پایه «گزارش سازمان تأمین اجتماعی، در این شرایط حدود ۷/۶ میلیون نفر (۳۰ درصد) شاغلین کشور در بخش غیر رسمی اشتغال دارند»؛ و در این شرایط «حدود ۴۰ درصد از نیروی کار غیر رسمی کشور در سه دهک پایین درآمدی جامعه بزرگ ایران قرار دارند.»

در این رابطه است که برای فهم بیشتر محتوی و جوهر لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ دولت دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ضرورت دارد که در اینجا به کالبد شکافی آن بپردازیم؛ زیرا تنها در عرصه کالبد شکافی لایحه پیشنهادی بودجه سال ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که می‌توان به این نکات آگاهی پیدا کرد که:

۱ - «۵۹ هزار میلیارد تومان که ۱۶ درصد از کل درآمدهای لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ می‌باشد» طبق این لایحه باید از طریق «فروش اموال و شرکت‌های دولتی در بازار بورس تهران حاصل بشود». عنایت داشته باشیم که نتایج مترتب بر این حجم از حراج ثروت‌های ملی و فروش اموال مردم توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جز فشار و تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی و دامن زدن به رکود تورمی و پیشفروش آینده و حراج ثروت‌های ملی دستاورد دیگری نخواهد داشت.

۲ - «۱۹۶ هزار میلیارد تومان که ۵۴ درصد از کل درآمدهای پیش‌بینی شده در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ می‌باشد» (طبق این لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰) باید از طریق «فروش نفت و استقراض از صندوق توسعه ملی حاصل بشود» که در تحلیل نهائی «دستیابی رژیم مطلقه فقهاتی به این حجم از درآمد فقط و فقط از طریق فروش نفت در بازارهای داخل و خارج از کشور امکان پذیر می‌باشد که البته با ادامه تحریمات در سال ۱۴۰۰ این امکان هم برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سترون و عقیم می‌باشد» بنابراین، بدین ترتیب است که باید بگوئیم که خود این حجم خیال‌پردازانه درآمد در عرصه لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ نمایش نوک کوه یخی است که بدنه ویرانگر آن در سال ۱۴۰۰ به نمایش در می‌آید.

۳ - «۴۵ هزار میلیارد تومان که ۱۲ درصد از ردیف‌های درآمدی لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ می‌باشد، باید به صورت استقراض از بانک‌ها حاصل بشود» اضافه کنیم که از آنجائیکه بدهی‌های دولت به نظام بانکی به هنگام سررسید آنها بایستی به صورت اصل و فرع آنها پرداخت بشود، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که هنگامیکه (مانند سال‌های گذشته) دولت از عهده بازپرداخت آنها بر نیاید، «بر اصل و فرع یا سود و قرض دولت، سال به سال به صورت تصاعدی افزوده می‌شود» و از آنجائیکه تا سال ۱۳۹۹ دولت شیخ حسن روحانی «مبلغ ۴۰ هزار میلیارد تومان بدهکار بانک مرکزی بوده است، این رقم با استقراض جدید دولت شیخ حسن روحانی در سال ۱۴۰۰ از بانک مرکزی به عدد نجومی ۶۵ هزار میلیارد تومان می‌رسد» که معنای این حرف آن است که سونامی استقراض رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بانک مرکزی باعث می‌گردد که (طبق گفته فاطمه محمد

بیگی نماینده مجلس یازدهم ذوب شده در ولایت) کسری بودجه سال ۱۴۰۰ به ۴۰ درصد کل مبلغ این لایحه برسد، آنچنانکه طبق اعلام مرکز پژوهش مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «کسری بودجه سال ۱۴۰۰ به مبلغ ۴۱۳ هزار میلیارد تومان خواهد رسید» و بدین خاطر در این رابطه است که حتی خوشبین‌ترین اقتصاددانان خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم در داوری خود نسبت به لایحه بودجه ۱۴۰۰ بر این باورند که این «بودجه باعث تعمیق رکود و افزایش بیکاری و سه رقمی شدن تورم و فقر هر چه بیشتر ۹۹ درصدی افراد جامعه ایران می‌شود.»

۴ - «۵۰ هزار میلیارد تومان که ۱۴ درصد از کل درآمدهای پیش‌بینی شده در لایحه ۱۴۰۰ می‌باشد باید از طریق مالیات‌ها حاصل بشود» آن هم در یک اقتصاد رکود تورمی که در سه سال گذشته که تولید ناخالص داخلی روندی رو به کاهش و منفی و کوچک‌تر شدن داشته است. اضافه کنیم که در ردیف درآمدی لایحه بودجه ۱۴۰۰ پیش‌بینی شده است که از «نهادهای و بنیادهای انقلابی ۱۵/۵ میلیارد تومان مالیات گرفته شود». البته منهای اینکه این «مبلغ نسبت به درآمد این نهادها که بر بیش از نصف ثروت‌های این مملکت چنگ انداخته‌اند، بسیار ناچیز می‌باشد» اما در طول چهار دهه گذشته کجا این «نهادهای مالیاتی پرداخت کرده‌اند که در سال آینده باید ۱۵/۵ میلیارد تومان مالیات پرداخت کنند.»

۵ - در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ که آخرین لایحه بودجه دولت شیخ حسن روحانی (دولت دوازدهم) می‌باشد، بودجه اغلب «نیروهای نظامی به شکل کم سابقه‌ای افزایش پیدا کرده است». بطوریکه بودجه تحت عنوان بخش «حفظ و امنیت عمومی» با حدود ۴ هزار میلیارد تومان افزایش، از «۳۰ هزار و ۹۴۸ میلیارد تومان سال ۱۳۹۹ در سال ۱۴۰۰ به مبلغ ۳۴ هزار و ۶۰۲ میلیارد تومان می‌رسد» و میزان افزایش بودجه «سپاه پاسداران در سال ۱۴۰۰ به تنهای ۱۴ هزار میلیارد تومان می‌باشد»؛ یعنی بودجه سپاه در سال ۱۴۰۰ با «افزایش ۵۸ درصدی، از ۲۴ هزار و ۳۳۵ میلیارد تومان سال ۹۹ به مبلغ ۳۸ هزار و ۵۶۴ میلیارد تومان در سال ۱۴۰۰ می‌رسد» و بودجه سازمان بسیج (جدا از بودجه سپاه پاسداران) در سال ۱۴۰۰ به «۲ هزار و ۱۲۱ میلیارد

تومان افزایش پیدا می‌کند». البته جالب توجه آنجا است که این افزایش نجومی بودجه نهادهای نظامی در سال ۱۴۰۰ با «افزایش ۲۵ درصدی حقوق کارمندان در سال ۱۴۰۰ مقایسه بکنیم». چراکه با افزایش نرخ تورم سه رقیمی در سال ۱۴۰۰ «افزایش ۲۵ درصدی حقوق کارمندان دولت در سال ۱۴۰۰ (آن هم در شرایطی که خط فقر با رشد تصاعدی‌اش پیش‌بینی می‌شود که در سال ۱۴۰۰ حتی مبلغ ۱۵ میلیون تومان را هم پشت سر بگذارد) که البته این امر به معنای ریزش کارمندان دولت به حاشیه‌نشینان می‌باشد.»

باری، بدون تردید «افزایش مبلغ ۳۴ هزار و ۶۰۲ میلیارد تومان بودجه بخش حفظ نظم و امنیت عمومی در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ در خدمت آن دسته از نیروهای نظامی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد که کار عمده آنها سرکوب مردم (به قصد تصرف قدرت سیاسی همچون قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یا زر و زور و تزویر) هست»، ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

الف - در لایحه پیشنهادی بودجه سال ۱۴۰۰ که در آذرماه توسط دولت دوازدهم حسن روحانی تحویل مجلس یازدهم گردید «مبلغ کل بودجه نزدیک به دو هزار تریلیون تومان می‌باشد» که از این ۲۰۰۰ تریلیون تومان، اندکی بیش از «۸۴۱ تریلیون تومانان بودجه عمومی دولت می‌باشد» و «یک هزار و پانصد تریلیون تومان آن بودجه شرکت‌های دولتی است». همچنین از «۸۴۱ تریلیون تومان بودجه پیشنهادی عمومی دولت ۱۹۹ تریلیون تومان آن از محل صادرات نفت خام و ۲۰۰ تریلیون تومان آن از محل صادرات محصولات نفتی و ۶۶ تریلیون تومان آن از محل فروش داخلی محصولات نفتی پیش‌بینی شده است.»

تکیه بر ۱۹۹ هزار میلیارد تومان (یک چهارم) بودجه عمومی بر فروش و صادرات نفت در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ در شرایطی است که در سال جاری (سال ۹۹) فروش رسمی نفت کمتر از ۳۰۰ هزار بشکه در روز است، البته نرخ دلار در بودجه سال ۹۹ «چهار هزار و دویست تومان در نظر شده است» اما در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۰ «نرخ دلار بر مبنای ۲۰ هزار تومان محاسبه می‌شود» که خود این امر نشان دهنده آن است که «نصف بودجه عمومی از طریق مستقیم

فروش نفت حاصل می‌شود»؛ و لذا در این رابطه است که در سال ۱۴۰۰ دولت برای دستیابی به این حجم از درآمد نفتی، «نیازمند به فروش روزانه دو میلیون و سیصد هزار بشکه نفت می‌باشد که در مقایسه با ۳۰۰ هزار بشکه فروش روزانه فعلی (سال ۱۳۹۹) می‌توان داوری کرد که رژیم با خیالپردازی در فضای فارغ از تحریم‌های اقتصادی بر چنین درآمدی نفتی تکیه می‌کند» که البته واقعیت سیاسی بین‌المللی چنین فوریتی حداقل تا قبل از انتخابات ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (و جابجائی دولت دوازدهم و سیزدهم که تا مرداد و شهریور ۱۴۰۰ طول می‌کشد) غیر ممکن نشان می‌دهد. البته دولت روحانی در این لایحه پیش‌بینی کرده است که اگر «صادرات نفتی بر اثر ادامه تحریم‌ها محقق نشود، توسط فروش اوراق سلف نفتی می‌تواند به این درآمد نفتی دست پیدا کند»، به عبارت دیگر با «پیش فروش کردن نفت می‌خواهند به بودجه نفتی برسند» که خود این امر هم موضوعی بلندپروازانه و خیال‌پردازانه می‌باشد، «هر چند که سلف فروشی به معنای فروختن آینده برای حال می‌باشد». بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که نخستین خودویژگی این بودجه مانند سایر بودجه‌های چهار دهه گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نفتی بودن این بودجه است.»

ب - دومین مشخصه بودجه ۱۴۰۰ «کسری ۳۱۹ هزار میلیارد تومانی بودجه ۱۴۰۰ است» که در مقایسه با بودجه سال ۱۹۹ باید بگوئیم که این «کسری بودجه سه برابر شده است». البته دولت دوازدهم بر این باور است که می‌تواند، این «کسری بودجه ۳۱۹ هزار میلیارد تومانی بودجه ۱۴۰۰ را از طریق فروش اضافی نفت و فروش اموال دولتی در بازار بورس تهران و اوراق بهادار و برداشت از صندوق توسعه ملی جبران نماید» که تجربه سال جاری و سال‌های گذشته نشان داده که «به جز استقراض از بانک و چاپ اسکناس و فروش دلارها در بازار آزاد با نرخ چند برابری و چوب حراج زدن به سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران توسط خصولتی‌سازی و رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی راهی دیگری برای رژیم مطلقه فقهاتی در راستای جبران کسری بودجه وجود ندارد» بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در لایحه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای کسب ردیف‌های درآمد بودجه خود

به صورت خیالی و بلندپروازانه تصمیم به دستیابی به آیت‌های ذیل می‌باشد:

۱ - ۵۹ هزار میلیارد تومان از طریق فروش اموال شرکت‌های دولتی.

۲ - ۱۹۹ هزار میلیارد تومان از طریق فروش نفت و استقراض از صندوق توسعه ملی.

۳ - ۴۵ هزار میلیارد تومان از طریق استقراض بانکی.

۴ - ۵۰ هزار میلیارد تومان از طریق اخذ مالیات.

۵ - ۱۶ هزار میلیارد تومان هم از طریق منابع دیگر، است.

باری، از اینجا است که باید گفت که «لایحه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده بن‌بست کامل اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط حاکمیت ابربحران‌های کرونائی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران می‌باشد» و نشان دهنده آن است که «بن‌بست اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی مانند گذشته هیچ چشم‌اندازی برای برون رفت ندارد» و نشان دهنده آن است که «بودجه ۱۴۰۰ بسترساز فلاکت بیشتر توده‌های زحمتکش و گسترش فساد دولتی و تشدید استثمار بیشتر توده‌ها می‌باشد» و نشان دهنده آن است که ترکیب منابع درآمدی لایحه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عبارتند از: «فروش نفت و فروش سرمایه‌های ملی مردم ایران و کسری بودجه و قرضه داخلی و خارجی» و به همین دلیل است که به روشنی می‌بینیم که در شرایطی که حتی مراکز آماري رژیم مطلقه فقهاتی از بانک مرکزی تا مرکز آمار و مرکز پژوهش مجلس، «نرخ تورم بالای ۴۰ درصد اعلام می‌کنند، افزایش حقوق کارمندان دولتی (در سال ۱۴۰۰ در این لایحه بودجه) ۲۵ درصد در نظر گرفته شده است.»

نتایج مترتب از این بودجه جز «حراج ثروت‌های ملی و استقراض و فروش اموال و تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی و افزایش پایه پولی و تورم لجام گسیخته و دامن زدن به رکود تورمی و پیش فروش آینده و انباشت بدهی‌های دولت از ۴۰ هزار میلیارد تومان سال ۱۳۹۹ به ۶۵ هزار میلیارد تومان نخواهد بود»، به عبارت دیگر اثر این بودجه بر جامعه ایران در سال ۱۴۰۰ عبارتند از: تورم‌زائی و

گسترش شدت فقر و افزایش فاصله طبقاتی و مهاجرت به شهرها و افزایش دهک‌های با درآمد پائین‌تر جامعه؛ و حاصل این بودجه در سال ۱۴۰۰ «سطح بیکاری بالای ۴۰ درصد و شاخص فلاکت بالای ۷۰ درصد و تورم سه رقمی خواهد بود.»

ج - با عنایت به اینکه حتی طبق نظر اقتصاددانان خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «خط فقر امروز جامعه ایران از مرز ۱۲ میلیون تومان هم گذشته است» طبیعی است که با بودجه سال ۱۴۰۰ همراه با افزایش مالیات و چاپ پول بدون پشتوانه و کسری بودجه نجومی شرایط برای صعود خط فقر (در سال ۱۴۰۰ مانند سال ۱۳۹۹) فراهم خواهد بود. نشست اخیر خامنه‌ای با مدیران اقتصادی و روسای سه قوه در رابطه با مسائل و مشکلات اقتصادی حاکم خود نشان دهنده آن است که «حزب پادگانی خامنه‌ای خطر ابربحران حاد اقتصادی و پیامدهای آن را فهمیده است». البته اگر آنچه که در بودجه برای ردیف‌های درآمد‌های نفتی و نیاز به صادرات روزانه ۲/۳ میلیون بشکه نفت در سال ۱۴۰۰ صحیح بدانیم، خود این امر نشان دهنده آن است که «کل جناح‌ها و جریان‌های حکومتی از رأس تا ذیل دل در گرو بازگشت آمریکا به برجام و شکست تحریم‌ها بسته‌اند» و صد البته طرح مجلس یازدهم تحت عنوان «اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها هم باید در همین رابطه تفسیر و تحلیل بکنیم.»

باری، آنچه در تحلیل نهائی باید در باب لایحه بودجه ۱۴۰۰ مطرح کرد اینکه تا زمانیکه «سیستم سرمایه‌داری بر کشور ایران حاکم است، تدوین و تصویب و اجرای بودجه‌ها توسط رژیم‌های حاکم قطعاً در درجه اول مصرف حفظ قدرت سیاسی برای حاکمین دارند، نه فونکسیون برای رهائی مردم ایران.»*

پایان

بدین خاطر در این نوشته برای آن به آنالیز تکوین و پیروزی و ناکامی و شکست دو ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران می‌پردازیم تا بتوانیم به «علل و دلایل تکوین و پیروزی و ناکامی و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران دست پیدا کنیم». بر این مطلب بیافزائیم که «کلاً انقلابات و تحولات تکوین یافته از پائین در جوامع انسانی جوهر دیالکتیکی دارند، نه صورت مکانیکی»، در نتیجه همین «ماهیت دیالکتیکی» انقلابات و تحولات تکوین یافته از پائین جوامع بشری به نحوی خود معرف پیوستگی (و عدم گسستگی) بین تحولات و انقلابات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع بشری هم می‌باشد، به عبارت دیگر «بدون فهم رابطه متقابل بین تحولات و انقلابات (اجتماعی و سیاسی و اقتصادی) تکوین یافته از پائین جوامع بشری هرگز امکان فهم دیالکتیکی کنکرت و مشخص یک تحول و انقلاب وجود ندارد» و بدین ترتیب است که باید بگوئیم انقلابات و تحولات اجتماعی - سیاسی جوامع دیگر بشری را برای آن مطالعه و تحلیل و تحقیق می‌کنیم «تا تحولات و انقلابات سیاسی اجتماعی جامعه خودمان را به صورت دیالکتیکی فهم نماییم».

باری، در طول نزدیک به ۱۱۵ سال گذشته در جامعه بزرگ ایران سه تحول عظیم اجتماعی - سیاسی صورت گرفته است که به ترتیب عبارتند از:

۱ - انقلاب مشروطیت.

۲ - جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران.

۳ - انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷.

پر واضح است که «آبخور اولیه» دو تحول عظیم اجتماعی - سیاسی ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «جنبش بزرگ اجتماعی - سیاسی مشروطیت بوده است» بطوریکه به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که در غیبت تاریخی انقلاب مشروطیت، امکان تکوین دو ابرجنبش سیاسی - اجتماعی ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ وجود پیدا نمی‌کرد.

یادمان باشد که انقلاب عظیم مشروطیت که «نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بوده است» کمترین دستاوردهای که برای جامعه ایران به همراه داشته است عبارتند از:

الف - «تغییر ساختار اجتماعی ایران از صورت ایلپاتی و روستائی به ساختار شهروندی مدرن».

ب - «تغییر جایگاه حقوقی افراد جامعه ایران از شکل رعیت به شکل شهروندی».

ج - تکوین پروسه «دموکراسی پارلمانی» در جامعه ایران.

د - تکوین «دولت مدرن» در چارچوب دموکراسی پارلمانی در جامعه ایران.

ه - تصویب «قانون آزادی مطبوعات» برای اولین بار در تاریخ ایران (که در تاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۲۸۶ در مجلس اول به تصویب رسیده است).

و - تصویب «قانون شهرداری یا قانون بلدیه» که برای اولین بار در تاریخ ایران در مجلس اول مشروطه به تصویب رسید.

ز - در مشروطیت اول (قبل از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه - قشون روس) برای اولین بار در تاریخ بشر «نخسین جنبش دموکراتیک مطالباتی سیاسی - اجتماعی با مشارکت جامعه ایران بدون حداقل آنتاگونیسم و خشونت مادیت پیدا کرد».

ح - در مشروطیت اول برای اولین بار در تاریخ ایران (توسط مجلس اول شورای ملی) قانون «دادگستری یا عدلیه» به تصویب رسید.

ط - در مشروطیت اول برای اولین بار در تاریخ ایران، قانون اجباری بودن «آموزش خردسالان ایران» به تصویب رسید.

ی - در مشروطیت برای اولین بار در چارچوب قانون اساسی و قوانین مجلس شورای ملی اول و دوم، «قدرت دربار و قدرت روحانیت حوزه‌های فقهاتی محدود گردید».

ک - در مشروطیت «تساوی حقوق

شهروندی» طبق اصل هشتم متمم قانون اساسی (که می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در برابر قانون متساوی الحقوق می‌باشند») به تصویب رسید.

ل - از آغاز تکوین پروسه نظری و عملی مشروطیت، روشنفکران یا منورالفکرها به دنبال مدرنیزه کردن جامعه عقب‌مانده ایران بودند.

م - برای اولین بار در تاریخ ایران توسط پروسه اجتماعی - سیاسی مشروطیت، «طبقات اجتماعی در جامعه ایران به وجود آمدند.»

ن - قانون اساسی مشروطیت (برعکس قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی که «فقه‌محور و ولایت‌محور» می‌باشد) یک قانون اساسی «عرف‌گرا بر پایه متساوی الحقوق بودن تمام افراد جامعه ایران می‌باشد.»

س - در مشروطیت (برعکس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول بیش از ۴۱ سال گذشته حقوق شهروندی مردم ایران را در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و بر پایه تکلیف و تقلید و تعبد تعریف می‌شود) حقوق شهروندی بر اساس «حق طبیعی و انسانی افراد ایرانی تعریف می‌گردید.»

ع - در قانون اساسی مشروطیت (برعکس قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی که بر پایه تبعیض زن و مرد، تبعیض روحانی و غیر روحانی، تبعیض مسلمان و غیر مسلمان، تبعیض شیعه و غیر شیعه و غیره استوار می‌باشد) «همه مردم ایران برابرند.»

ف - در جنبش اول مشروطیت پایه اصلی جنبش تکوین یافته از پائین جامعه «بر دوش بازاریان و کسبه و اصناف جامعه ایران بود» و در جنبش دوم مشروطیت، «خاستگاه اصلی مجاهدین تبریز و کرمانشاه و... دهقانان روستاهای کشور بودند.»

ص - در جنبش مشروطیت (برعکس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در بیش از ۴۱ سال گذشته، روحانیت حوزه‌های فقهاتی سکاندار قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشند) در مجلس اول (و تا قبل از ظهور استبداد صغیر محمد علی شاه و به توپ

بستن مجلس شورای ملی) سکاندار قدرت سیاسی، «پارلمان مشروطیت بود» و سکاندار اقتصادی «اصناف بورژوازی تجاری و بازار بودند» و سکاندار قدرت معرفتی جامعه ایران، «روشنفکران یا منورالفکران» (در چارچوب رویکرد پیشکسوتان اولیه خود یعنی میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف) بودند.

ق - در مشروطیت (برعکس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از ۴۱ سال گذشته که مهمترین دستاوردش برای جامعه نگون‌بخت ایران «ورود همه جانبه عنصر فقه و عنصر روحانیت حوزه‌های فقهاتی در تمامی عرصه‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر می‌باشد») مهم‌ترین دستاوردش «ورود عنصر آزادی‌خواهی و عنصر مدرنیته به جامعه ایران بود.»

ر - در مشروطیت (بر خلاف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در بیش از ۴۱ سال گذشته، روحانیت حوزه‌های فقهی توسط فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی بر تمامی امور جزائی و مدنی جامعه نگون‌بخت ایران حکمروائی یکطرفه می‌کنند) در مجلس اول مشروطه «عدم دخالت روحانیت حوزه‌های فقهی در امور جزائی کشور به تصویب رسید» و در این رابطه «مصوب شد که امور جزائی در اختیار حکومت می‌باشد، نه روحانیت» و اما در خصوص «امور مدنی» در مجلس اول به تصویب رسید که «تنها در زمانی روحانیت می‌توانند در امور مدنی دخالت کنند که آن روحانی‌ها توسط دولت و حکومت انتخاب شده باشند نه توسط حوزه‌های فقهی.»

ش - در مشروطیت برعکس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که «جنگ انقلاب» از همان اسفند ۵۷ با «ضد انقلاب» یعنی ارتجاع حاکم شروع شد و از سال ۵۸ این «جنگ انقلاب و ضد انقلاب، تمامی اقلیت‌های قومی ایران را در بر گرفت» و وارد عرصه اجتماعی ایران گردید؛ و در «بهار ۵۹ با کودتای فرهنگی این جنگ انقلاب و ضد انقلاب وارد دانشگاه‌های کشور گردید» و از «خرداد ۶۰ این جنگ انقلاب و ضد انقلاب به صورت همه جانبه و فراگیر و نظام‌مند وارد جامعه سیاسی ایران گردید» که

در تحلیل نهائی حاصل همه آنها این شد که در دهه ۶۰ «این ضد انقلاب بود که در تمامی عرصه‌های اجتماعی و نظامی و سیاسی و اقتصادی توانست بر جبهه انقلاب پیروز بشود» و قدرت خود را برای بیش از چهار دهه است که بر جامعه نگون‌بخت ایران نهادینه کرده است. «جنگ انقلاب» با «ضد انقلاب» که از سال ۱۲۸۷ توسط به توپ بستن مجلس شورای ملی (به وسیله محمد علی شاه و قشون روس) شروع شد، در «فاز اول پس از یکسال با فتح تهران توسط جنبش مسلحانه تکوین یافته از پائین مردم تبریز و کرمانشاه و ایل بختیاری به پیروزی رسید.»

در فاز دوم که در دوران «ده ساله فترت» (۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵ میلادی) یعنی «دوران جنگ اول جهانی و پس‌انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بود» جبهه انقلاب توسط «جنبش‌های منطقه‌ای از تبریز تحت رهبری خیابانی و گیلان تحت رهبری کوچک خان و خراسان تحت رهبری کلنل پسیان شکل گرفت» که البته در تحلیل نهائی با «ظهور ضد انقلاب در لباس رضاخان میرپنج که در جریان کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ توانست به قدرت برسد (و قدرت کودتائی خود را با استبداد و تقویت دولت مرکزی در راستای منافع انگلیس نهادینه بکند) شکست خورد.»

در فاز سوم مشروطیت که از «شهریور ۲۰ تحت رهبری پیر دیر دموکراسی ایران دکتر محمد مصدق مشروطیت برای بار سوم در جامعه ایران بازتولید شد» و تبعید رضاخان و فروپاشی حاکمیت استبدادی ۲۰ ساله حکومت کودتائی و توتالیتر او، «جبهه انقلاب در دو عرصه جنبش‌های مردمی از پائین و جامعه سیاسی از بالا شکل گرفتند» اما شوربختانه این «جبهه انقلاب توسط جبهه ضد انقلاب (که شامل امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌شدند) شکست خورد»؛ و در جریان «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ این جبهه ضد انقلاب (سه مؤلفه‌ای امپریالیستی - دربار - روحانیت حوزه‌های فقهاتی بودند) که حاکم گردید و انقلاب مشروطیت را به شکست کشانید» که البته از شکست فاز سوم انقلاب مشروطیت در جریان کودتای ۲۸ مرداد (امپریالیسم - دربار - روحانیت حوزه‌های فقهاتی) بود که از «۱۵ خرداد ۴۲ الی الان سنتز جدیدی از دل شکست انقلاب مشروطیت متولد گردید» که خودویژگی‌های این سنتز جدید عبارتند از:*

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

قرآن کتابی است که جهان را (در چارچوب توحید در ربوبیت به عنوان جهان‌بینی) بر ستون و زیرساخت خدا و یا الهی تبیین و تفسیر و تشریح و تعریف می‌نماید که این «الله» با عظمت غیر قابل درکی قائم بالذات است و قدرتی همیشه حاضر و نیروئی همیشه در حال خلق جدید است که «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...» (سوره حدید - آیه ۳) و «... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» (سوره شوری - آیه ۱۱) هم می‌باشد؛ یعنی هم اول است و هم آخر، آنچنانکه هم ظاهر است و هم باطن.

قرآن کتابی است که در رویکرد خود هرگز در اصول عقاید ادیان دیگر مداخله نکرده و هرگز معتقد به مجازات در این رابطه نیست و هیچ باوری به محکمه تفتیش عقاید (انگیزاسیون) ندارد و معتقد به تحمیل عقاید بر دیگران نمی‌باشد.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» - در امر دین اجبار و اکراهی نیست» (سوره بقره - آیه ۲۵۶).

قرآن کتابی است که در کنار تقوی و جهاد، بیش از هر چیز بر «کسب دانش و علم به عنوان ارزش می‌نگرد».

«...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ

کلمه قرآن از «قراء» مشتق شده که به معنای «او خواند» می‌باشد و معنای صحیح آن «خواندن» است و یا به تعبیری دیگر به معنای «آنچه باید خوانده شود» می‌باشد.

قرآن در تعریفی که «خود قرآن» از خودش می‌کند، «فرقان» می‌باشد که به معنای «آنچه حق را از باطل و خوب را از بد تمیز می‌دهد»، است. قرآن با ۱۱۴ سوره و شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه، در طول بیش از ۱۴ قرن گذشته از نقطه نظر ادبی با نثری موزون و مسجع، «شاعرانه‌ترین اثر مشرق زمین بوده است» که حتی با سنگینی عبارات آن، بی‌اختیار خواننده آن را مجذوب زیبایی‌های متعدد خود می‌کند.

قرآن آنچنانکه کومب در مقایسه آن با انجیل می‌گوید (با اینکه انجیل دارای مکتب و روش فقهاتی نیست و محتویات انجیل تنها مرکب از قصص و روایات و بیانات و تحریض و ترغیب در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات بدون پیوند و رابطه منطقی بین آنها می‌باشد) خود «مکتبی است که دستگاه اخلاقی و فلسفی و اعتقادی و اجتماعی و سیاسی آن در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند».

قرآن کتابی است که در هیچ جای آن پیامبر اسلام «ادعای دین جدید و تازه‌ای نکرده است» و پیوسته در آن بر ادامه دین اسلام ابراهیمی که با موسی و عیسی استمرار پیدا کرده است و توسط پیامبر اسلام (در چارچوب پروژه ختم نبوت) تکمیل یافته، پافشاری می‌کند.

قرآن کتابی است که دین ابراهیمی را در یک نگاه کلی تنها بر دو پایه «ایمان» و «عمل صالح» تعریف و تقسیم و تبیین می‌نماید.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - به راستی آنها که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی و نصاری و صابئین گشته‌اند، اگر به خدا و آخرت ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند، پاداششان نزد خداوند ثابت است و دیگر ترس و اندوهی بر آنها نیست» (سوره بقره - آیه ۶۲).

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ - بگو آیا آنانکه علم دارند و آنانکه علم ندارند مساویند؟ فقط خردمندان می‌توانند ذاکر این باشند» (سوره زمر - آیه ۹).

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - بر آنچه که علم و آگاهی و معرفت ندارید پیروی نکنید چراکه تنها عامل مسئولیت‌آفرین برای انسان شناخت و معرفت است» (سوره اسراء - آیه ۳۶).

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - سوگند به ن و قلم و به آنچه می‌نویسد» (سوره قلم - آیه ۱).

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - (ای پیامبر) خوانشی نو کن از پروردگارت، همان که انسان را آفرید از علق و همان که با قلم انسان را بیاموخت» (سوره علق - آیات ۱ تا ۵) به عبارت دیگر در رویکرد قرآن آنچنانکه پیامبر اسلام می‌فرماید: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء - مرکب قلم دانشمندان، از خون شهدا بهتر است» و باز در رویکرد پیامبر اسلام «وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ - کسی که عقل و علم و آگاهی ندارد، دین ندارد» و همچنین در این رابطه است که او می‌گوید: «يا أيها الناس اعقلوا عن ربكم وتواصوا بالعقل تعرفوا ما أمرتم به وما نهيتهم عنه واعلموا أنه ينجدكم عند ربكم - وإنما يرتفع العباد غدا في الدرجات وينالون الزلفى من ربهم على قدر عقولهم - ای مردم در باره پروردگارتان تعقل کنید و یکدیگر را به تعقل کردند و خردورزی سفارش کنید تا وظایف خود از قبیل امر و نهی الهی بشناسید و بدانید که خرد و عقل و علم منزلت شما را نزد پروردگارتان بالا می‌برد و بندگان خدا در ترازوی عقل و علم و آگاهی و خرد و معرفت به درجات قرب الهی ارتقا می‌یابند» و در ادامه همین مطلب است که او می‌گوید: «اطلبوا العلم ولو في الصين - دانش را بجوئید، حتی اگر در چین باشد»؛ و باز همین پیامبر اسلام است که می‌فرماید: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا - هر کس حرفی از علم و دانش و آگاهی و معرفت به من بیاموزد، مرا بنده خود می‌سازد» و «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً - یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است».

قرآن کتابی است که بنای رابطه انسانی و اجتماعی و

سیاسی تنها در چارچوب رابطه شورائی تعریف می‌نماید.

«...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... - ای پیامبر، در کارها با آنان مشورت کن» (سوره آل عمران - آیه ۱۵۹)

«...وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ... - و امورشان در میان‌شان با شورا است» (سوره شوری - آیه ۳۸).

قرآن کتابی است که برای مبارزه با هر گونه اریستوکراسی مذهبی در جوامع بشری، به حذف هر گونه واسطه بین خدا و انسان در چارچوب ایجاد رابطه مستقیم میان خدا و انسان می‌پردازد.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و چون بندگانم از من، از تو بپرسند، من به ایشان نزدیکم و اجابت می‌کنم خواندن خواننده را هر زمانیکه مرا بخوانند، باشد که با ایمان به من به رشد و تکامل دست پیدا کنند» (سوره بقره - آیه ۱۸۶).

«...وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - و ما از شاهرگ گردنش به او نزدیک‌تریم» (سوره ق - آیه ۱۶).

قرآن کتابی است که «برابری عمومی» انسان را در عرصه «فلسفه خلقت انسان» تعریف می‌نماید.

«يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم إن الله عليمٌ خبيرٌ - ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه گروه گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید و در حقیقت نزدیک‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما می‌باشد» (سوره حجرات - آیه ۱۳).

و باز در همین رابطه «اصل برابری عمومی انسان‌ها در عرصه فلسفه خلقت» است که امام علی در منشور سیاسی خود به مالک اشتر می‌نویسد:

«...وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنَّمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ... - (ای مالک) مبدا مانند حیوان درنده‌ای به جان مردم مصر بیافتی و خوردن جان و مال آنها را غنیمت بشماری، چراکه مردم در عرصه اجتماع دو صنفاند، یا هم عقیده تو در دین‌اند و یا هم نوع تو در

فلسفه خلقت می‌باشند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - سطر ۱۶ به بعد).

قرآن کتابی است که «تساوی حقوق زن و مرد» یا برابری عمومی زن و مرد را به عنوان یک «امر وجودی در عرصه فلسفه خلقت» تعریف می‌کند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» - ای مردم نسبت به خداوندی تقوا بورزید که همه شما را از نفس واحدی آفرید و بعد جفتش را از آن پدیدار کرد و سپس از آن دو، گسترانید زنان و مردان بسیاری» (سوره نساء - آیه ۱).

قرآن کتابی است که بر تبلیغ دین و اسلام به عنوان یک عقیده، بر پایه «شناخت و آگاهی و معرفت» تکیه می‌کند نه زور و تیغ و داغ و درفش و شمشیر.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» - با حکمت مردم را به پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه نیکو مجادله کن» (سوره نحل - آیه ۱۲۵).

قرآن کتابی است که بر این باور است که «کمال انسان با عمل انسان» (پراکسیس سه مؤلفه‌ای باطنی و اجتماعی و طبیعی) تحقق می‌پذیرد، نه با ذهنیت مجرد و انتزاعی و کلی‌گرا و دور از عمل.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» - آنکه برای انسان مرگ و حیات آفرید تا آنها را با احسن عمل بیازماید» (سوره ملک - آیه ۲).

لذا در این رابطه است که پیامبر اسلام در وصف امام علی می‌فرماید: «ضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين» - یک ضربه علی در روز خندق از همه عبادت‌ها برتر می‌باشد.

قرآن کتابی است که آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

«تنها زمانی برای ما قابل فهم است که به همان صورتی که بر پیامبر اسلام وحی شده است، ما آن را فهم کنیم.»
«بنابه گفته یک صوفی مسلمان (منظور پدر خود محمد

اقبال لاهوری است) فهم کتاب آسمانی ممکن نیست، مگر آن زمانی که این کتاب به همان صورتی که بر پیغمبر وحی شده است، برای مؤمن نیز حالت وحی پیدا کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل هفتم - آیا دین ممکن است؟ - ص ۱۸۷ - سطر ۱۵).

قرآن کتابی است که آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید: «توانست جریان تاریخ بشر را در مجرای تازه‌ای بیندازد.»

«بعضی گفتند که حضرت محمد (ص) مبتلا به بیماری روانی است. بسیار خوب، اگر یک بیمار روانی قدرت آن را دارد که جریان تاریخ را در مجرای تازه‌ای بیندازد، از لحاظ روان‌شناختی این امر بسیار جالب است که در حال و تجربه ابتدائی وی تحقیق شود و این مطلب به دست آید که چگونه چنین تجربه‌ای سبب شده است تا بردگان به صورت پیشوایان در آیند و چگونه چنان بیماری توانسته است الهام‌بخش رفتار و تعیین کننده خط مشی نژادها و اقوام متعددی از نوع بشر شود» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل هفتم - آیا دین ممکن است؟ - ص ۱۹۵ - سطر ۱۵ به بعد).*

ادامه دارد

«جنبش نافرمانی مدنی»



در ظرف

«جامعه مدنی، جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران»

جنبش حق طلبانه امام حسین برای عمر بن سعد آورد، امام حسین همچنان بر جنبش حق طلبانه خودش در چارچوب همان جنبش نافرمانی مدنی دنبال می‌کرد؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «برخورد قهرآمیز در روز عاشورا از طرف حکومت بنی امیه بر امام حسین تحمیل شد» و امام حسین در روز عاشورا تنها به صورت «دفاعی وارد برخورد قهرآمیز با حاکمیت شد، نه به صورت تهاجمی».

ثانیاً آنچنانکه در زمان هجرت از مدینه به مکه در نامه‌اش به برادرش محمد حنفیه نوشت، جوهر جنبش حق طلبانه خودش را اینچنین تشریح کرد:

«وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَ أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ - حرکت من فقط به منظور اصلاح در امت جدم پیغمبر است و این اصلاح بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهم» (مقتل خوارزمی - ج ۱ - ص ۱۸۸).

پر واضح است که در این تبیین امام حسین از جوهر جنبش حق طلبانه خودش، نه تنها بر کسب قدرت سیاسی تکیه نمی‌کند، بلکه برعکس تنها بر اصلاح جامعه مسلمین در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر تکیه دارد.

ثالثاً آنچنانکه در تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۲۳ آمده است: «امام حسین روز عاشورا قبل از شروع جنگ در حالی که سوار بر شتر بود، یک خطبه پر هیجان و مفصل خواند و در

باری، فراموش نکنیم که تمام پروسس ۶ ماهه تکوین جنبش حق طلبانه عاشورا توسط امام حسین (از لحظه‌ای که در رجب سال ۶۰ هجری در مسجد النبی در کنار عبدالله بن زبیر خیر مرگ معاویه را شنید و از بیعت با یزید سر باز زد و اقدام به هجرت از مدینه به مکه کرد و وارد شهر امن یعنی مکه شد و اقامت ۵ ماهه او در شهر مکه جهت اتخاذ استراتژی مبارزه با یزید و رها کردن مکه در اوج مراسم یعنی قبل از عید قربان و فرستادن نماینده خود مسلم به کوفه و عدم قبول پیشنهاد عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن) تنها و تنها در «چارچوب جنبش نافرمانی مدنی قابل تفسیر می‌باشد». چرا که:

اولاً امام حسین پروسس جنبش حق طلبانه خودش با «عدم بیعت با یزید» آغاز کرد که خود «عدم بیعت با یزید در دیسکورس مسلمانان در آن زمان نمایش نافرمانی مدنی بود». (باز هم یادآوری می‌کنیم و تکرار می‌کنیم و از این تکرار خسته نمی‌شویم که که «واژه مدنی» در «اصطلاح نافرمانی مدنی» فقط و فقط «به معنای غیر قهرآمیز و غیر نظامی و غیر آنتاگونیست است نه چیز دیگر»). عنایت داشته باشیم که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «اصطلاح نافرمانی مدنی» به معنای «نقض آگاهانه و عمدانه و مسالمت‌آمیز قوانین و مقررات و فرامین حکومتی توسط مردم می‌باشد» که امام حسین در پروسس تکوین عاشورا با «نهی قبول بیعت با یزید در مدینه» سه شرط اصطلاح نافرمانی مدنی را به انجام رسانید؛ یعنی امام حسین با رد بیعت با یزید:

۱ - «فرمان» حکومت از بالا توسط یزید به والی مدینه بود را نقض کرد.

۲ - امام حسین بیعت با یزید را به صورت «آگاهانه» رد کرد.

۳ - امام حسین بیعت با یزید را به صورت «عمدانه» رد کرد.

۴ - امام حسین با هجرت از مدینه به مکه پس از «رد بیعت با یزید» نشان داد که مبارزه خود را می‌خواهد با صورت «مسالمت‌آمیز» به انجام برساند نه با شکل «قهرآمیز».

لذا امام حسین در مدینه از ماه رجب سال ۶۰ «مبارزه حق طلبانه خودش را در چارچوب جنبش نافرمانی مدنی آغاز کرد»، به عبارت دیگر امام حسین «جنبش حق طلبانه» خودش را آنچنانکه در چارچوب «ناافرمانی مدنی» آغاز کرد، در بستر «جنبش نافرمانی مدنی هم به پیش برد» و تا عصر عاشورا که شمر بن ذی الجوشن فرمان عبیدالله زیاد در خصوص سرکوب قهرآمیز

این سخنرانی بسیار بلیغ و پر معنی یکی از جمله‌هایی که فرمود این بود که: ای مردم اگر من را نمی‌خواهید پس آزادم بگذارید تا به جایی از زمین بروم که امنیت داشته باشم. پر واضح است که آنچنانکه طبری در تاریخ خود می‌گوید، «امام حسین حتی در روز عاشورا بر طبل غیر قهرآمیز بودن جنبش حق طلبانه خود می‌کوبید و از مبارزه قهرآمیز و آنتاگونیستی پرهیز می‌کرد». باز خود این امر دلالت بر همان «جوهر غیر قهرآمیز بودن جنبش نافرمانی مدنی می‌کند».

رابعاً طبق گفته طبری در جلد ۴ - ص ۲۵۴ و ارشاد مفید - ص ۱۸۱ و کامل ابن اثیر - جلد ۴ - ص ۱۷: «امام حسین در ماه رجب سال ۶۰ پس از رد بیعت با یزید هنگام خروج شبانه از مدینه به طرف مکه، آیه ۲۱ سوره قصص تلاوت کرد «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» که در این آیه قرآن می‌فرماید که موسی مخفیانه با ترس از مصر خارج شد و از خداوند طلب نجات کرد» که باز خود این نشان می‌دهد که جنبش حق طلبانه امام حسین حتی در هجرتش از مدینه به مکه صورت نافرمانی مدنی داشته است. چراکه امام حسین با نقص فرامین و مقررات حکومت پس از رد بیعت با یزید به صورت غیر قانونی از مدینه شبانه خارج شد.

باری بدین ترتیب است که می‌توانیم جنبش حق طلبانه امام حسین در سال ۶۰ - ۶۱ هجری به عنوان یک «مدل از جنبش نافرمانی مدنی تبیین و تعریف نمائیم». چراکه منهای اینکه امام حسین به عنوان معمار و استراتژ و فرمانده عاشورا در «تمامی مراحل پروسس عاشورا به صورت آگاهانه و عامدانه مقررات و فرامین معین حکومتی بنی امیه و یزید را نقض می‌کرد» و منهای اینکه امام حسین در پروسس جنبش حق طلبانه خود، «از انجام برخورد قهرآمیز و نظامی و آنتاگونیستی خودداری می‌کرد» و منهای اینکه در طول پروسس شش ماهه حرکت خود از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا تلاش می‌کرد تا «جوهر مبارزه نافرمانی مدنی خودش را جنبش حق طلبانه بر علیه حکومت بنی امیه و یزید تعریف می‌کرد» از همه مهمتر اینکه امام حسن در طول پنج ماهی که در مکه بود، تمام تلاشش بر این امر قرار داشت تا با «حرکت آگاهی‌بخش ترویجی و تبلیغی و تهییجی خود، شرایط برای ظهور گسترده مردم در عرصه جنبش حق طلبانه و جنبش نافرمانی مدنی خود فراهم نماید».

ل - در فرایند پسا عاشورا (از آنجائیکه قبل از آن هم امام علی و هم امام حسین با «فتوای اسلام فقهانی کشته شده بودند») برخلاف انتظار بنی امیه که تلاش می‌کردند تا توسط تبیین جنایت عاشورا در چارچوب اسلام فقهانی و اعلام خروج امام

حسین بر خلیفه وقت، آنچنانکه شریح قاضی در فتوای خود بر علیه امام حسین اعلام کرد و «کشتن حسین توسط عمه و اکراه یزید و بنی امیه (در چارچوب اسلام فقهانی حاکم) امری مشروع دانست» و این رویکرد «فقهانی» در «مشروع دانستن قتل حسین و جنایت عاشورا» آنچنان در جامعه و تاریخ «فرهنگ‌سازی مذهبی و نهادینه سیاسی کرده بودند» که حتی تا پنج قرن بعد از عاشورا افرادی مثل امام محمد غزالی و هشت قرن بعد از عاشورا، ابن خلدون توان محکوم کردن و ملعون دانستن یزید و بنی امیه را نداشتند. بدین جهت در این رابطه بود که در فرایند پسا عاشورای حسین، «فونکسیون عاشورا بر علیه بنی امیه» به دو صورت مادیت پیدا کرد.

شکل اول واکنش توأبیین بود که در راستای «انتقام‌جویی و کسب قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در چارچوب تضادهای قومی و قبیله‌ای» می‌خواستند «انتقام عاشورا را از بنی امیه بگیرند» که البته در این امر مختار ثقفی (ابو اسحق بن ابی عبیده ه بن مسعود) که سر فرماندهی توأبیین در دست داشت، موفق گردید و او در چارچوب تضادهای قومی و قبیله‌ای کینه‌توزانه توانست از قاتلین عاشورا انتقامی سخت و بی‌رحمانه بگیرد؛ که البته از آنجائیکه رویکرد مختار ثقفی و یارانش بر پایه منحرف کردن فلسفه عاشورا و محدود کردن واقع عاشورا به جنایت عمه و اکراه بنی امیه بود، اصلاً و ابداً از طرف «وارثان حقیقی عاشورا» (که در رأس آنها امام سجاد و زینب کبری قرار داشتند) حتی مورد حمایت لفظی امام سجاد و زینب کبری هم قرار نگرفت.

شکل دوم که سر فر مانده آن امام سجاد یا امام زین العابدین فرزند امام حسین و حواریون او می‌باشند، آنچه برای ما مسلم است، اینکه آنها با عدم حمایت از قیام توأبیین و انتقام‌جویی شخصی و قومی و قبیله‌ای آنها تلاش کردند تا در ادامه «جنبش حق طلبانه امام حسین» در فرایند پسا عاشورای حسین، شکل «نافرمانی مدنی مبارزه امام حسین» را به شکل «مبارزه مقاومت منفی تغییر» بدهند و از آنجا بود که بین «شکل مبارزه امام حسین» با بنی امیه (که همان «شکل نافرمانی مدنی» بود) با «شکل مبارزه امام سجاد» (که همان «شکل مقاومت منفی» بود) در چارچوب «گفتمان واحد توحیدی» و «جنبش واحد حق طلبانه» تفاوت ایجاد شد. هر چند که بین شکل «مبارزه نافرمانی مدنی امام حسین» با شکل «مقاومت منفی امام سجاد» تشابهاتی هم وجود داشت. عنایت داشته باشیم که هم «نافرمانی مدنی» و هم «مقاومت منفی» دو شیوه مبارزه می‌باشند؛ و همچنین باید توجه داشته باشیم که «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی»



ممکن است به لحاظ «سیاسی» در شرایطی با هم سازگار و همگام باشند و باهم عمل نمایند. هر چند که لازم است که به این نکته توجه ویژه بشود که انتخاب هر دو شیوه مبارزه «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» باید «بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و پتانسیل نیروهای مقاومت انجام بگیرد.»

لذا به همین دلیل «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» بر مبنای نظری متفاوتی استوار می‌باشند؛ به عبارت دیگر، از نظر تحلیل سیاسی و اجتماعی و «شرایط توازن قوا» در عرصه میدانی در رویکرد طرفداران شیوه مبارزه مقاومت منفی هر نوع اقدام عملی و علنی و کنش‌گری سیاسی بی‌ثمر و یا حتی خطرناک می‌باشد، بنابراین طرفداران «شیوه مقاومت منفی» می‌کوشند تا از طریق «غیر مستقیم عملی» یعنی به صورت اخلاقی و وجدانی (مثلاً در شکل دعا آنچنانکه در کتاب صحیفه سجادیه امام سجاد بر آن تکیه می‌کند) و یا با تحمل ناملایمات و شکنجه‌ها و صبر و مقاومت (آنچنانکه در ۱۳ سال فرایند مکی بعثت پیامبر اسلام، حواریون پیامبر اسلام در برابر شکنجه‌های استخوان‌سوز صاحبان قدرت زر و زور و تزویر مکه توسط شیوه «مبارزه مقاومت منفی» مقاومت کردند و در طول این ۱۳ سال طبق گواه تاریخ «حواریون پیامبر اسلام در دفاع از خود حتی یک سیلی هم بر شکنجه‌گران صاحب قدرت حاکم در مکه نزدند») «مواضع دشمنی خود را با دشمن قدرتمند حاکم حفظ نمایند» به عبارت دیگر در شیوه «مبارزه مقاومت منفی» مبنای نظری نظریه‌پردازان آن بر این امر قرار دارد که «مقاومت فعال و علنی و جمعی در مقابل زورمندان دارای عکس‌العمل نبود کننده برای جبهه مقاومت می‌باشد و باعث می‌گردد که دادخواهی ستم‌دیده را به ورطه زورگویی‌های مصیبت‌بارتری بکشاند». یا به بیان دیگر «ستم‌دیده را به ورطه مصیبت‌بارتر از آنچه که هست بکشاند.»

باری، بدین ترتیب است که می‌توان دآوری کرد که وجه تشابه «مبارزه نافرمانی مدنی امام حسین» با «مبارزه مقاومت منفی امام سجاد» در این می‌باشد که هر دو جنبش «نافرمانی مدنی امام حسین» و «مقاومت منفی امام سجاد» در مبارزه با بنی امیه بر پایه «عدم خشونت و مخالف شیوه آنتاگونیستی بودند» و در همین رابطه بود که «امام سجاد حاضر به حمایت از شیوه آنتاگونیستی و قهرآمیز کینه‌توزانه توأبین و مختار ثقفی نشد» و اما در خصوص تفاوت «شکل مبارزه» امام حسین در پروسس شش ماهه عاشورای او (از رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) که در چارچوب جنبش حق‌طلبانه و گفتمان واحد توحیدی و به صورت

نافرمانی مدنی بود، با شکل «مبارزه مقاومت منفی» امام سجاد باید بگوئیم که:

۱ - در «شکل مبارزه مقاومت منفی» امام سجاد مکانیزم مبارزه مقاومت منفی از طریق «امتناع از اقدام مستقیم عمل سیاسی - اجتماعی - میدانی می‌باشد» به بیان دیگر در «مبارزه مقاومت منفی تکیه بر اقدام غیر مستقیم عنصر کنش‌گر می‌باشد». در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که امام سجاد حتی نماز جمعه و خطبه نماز جمعه و نماز جماعت خود را در منزل خودش و در کنار یاران محدود نزدیکش می‌خوانده است (حتی از خواندن نماز جمعه و جماعت در خارج از خانه هم امتناع می‌کرده است) هر چند صبر و مقاومت حواریون پیامبر اسلام در سال‌های آغازین بعثت پیامبر اسلام (از بلال تا یاسر و سمیه و تا ابودر و غیره) در برابر شکنجه استخوان‌سوز اصحاب قدرت زر و زور و تزویر حاکم بر مکه بدون حداقل واکنش سیاسی و فیزیکی و اجتماعی نمودار دیگری از مبارزه مقاومت منفی مسلمانان در برابر قدرت‌های سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر بوده است.

۲ - آنچنانکه در دعاهای صحیفه سجادیه به خصوص «دعای بیستم مکارم اخلاق» «فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرَضِي الْأَفْعَالِ» امام سجاد تلاش می‌کند تا مبارزه مقاومت منفی خود را در برابر بنی امیه و اصحاب قدرت زر و زور و تزویر حاکم به صورت «یک مبارزه اخلاقی و وجدانی مطرح نماید» برعکس امام سجاد، امام حسین در «شعارهای پروسس شش ماهه عاشورای خود» تمام تلاشش بر این امر قرار دارد تا «شیوه مبارزه نافرمانی مدنی خودش را به صورت یک شیوه مبارزه آزادی‌خواهانه و حق‌طلبانه و ظلم‌ستیزانه درآورد.»

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا - مردم نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و کسی از باطل رویگردان نیست؟ در چنین شرایطی باید لقاء پروردگارش (مرگ) را بر چنین زندگی ترجیح بدهد» (تحف العقول - ص ۱۷۶).

«فَاتِي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا - من مرگ را جز خوشبختی نمی‌بینم و من زندگی با ستمکاران را جز ملامت و خستگی نمی‌بینم» (بحارالانوار - ج ۴۴ - ص ۳۸۱).*

ادامه دارد



ما چه می‌گوئیم؟

ما می‌گوئیم، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران همان «جنبش دموکراسی‌خواهی سوسیالیستی» است. چراکه مبانی تکوین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. چراکه مبانی تکوین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عبارتند از:

اول - این دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «جوهر جنبشی - اردوگاهی» دارد، نه صرف طبقه‌ای - جنبشی.

دوم - جوهر جنبشی این دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «شکل شورائی خودجوش و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین دارد، نه شکل هیرارشیکی عمودی تزریق یافته از بالا توسط احزاب و دولت.»

سوم - پروسه تکوین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در دو شکل سلبی و ایجابی از «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شروع می‌شود.»

چهارم - در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش تکوین یافته از پائین «سوسیالیسم می‌تواند دموکراسی سیاسی را بدل به دموکراسی اجتماعی بکند». یادمان باشد که تا زمانیکه «دموکراسی سیاسی در جامعه بدل به دموکراسی اجتماعی نشود، هرگز دموکراسی نمی‌تواند در جامعه دارای جوهر جنبشی و جوهر شورائی خودجوش تکوین یافته از پائین پیدا نماید؛ و تا زمانیکه «دموکراسی سیاسی بدل به دموکراسی اجتماعی نشود، هرگز دموکراسی نمی‌تواند به صورت یک جنبش تکوین یافته از پائین در جامعه نهادینه بشود» بنابراین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، رابطه «بین دموکراسی و سوسیالیسم رابطه تنگاتنگ دو طرفه و دیالکتیکی است، یعنی بدون دموکراسی دستیابی به سوسیالیسم غیر ممکن می‌باشد، آنچنانکه بدون سوسیالیسم امکان تعمیق دموکراسی وجود ندارد.»

پنجم - جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در شکل سلبی (توسط مبارزه با سه قدرت زر و زور و تزویر) و شکل ایجابی (دموکراسی و سوسیالیسم و پلورالیسم) با جنبش سوسیال دموکراسی مغرب زمین (که از انترناسیونال دوم توسط کائوتسکی و ادامه آن برنشتاین و بعداً طرفداران دولت رفاه شکل گرفت و تا به امروز هم این جنبش سوسیال دموکراسی در مغرب زمین به خصوص در کشورهای اسکاندیناوی ادامه دارد) تفاوت می‌کند، چراکه در تحلیل نهائی «جوهر سوسیال دموکراسی مغرب زمین همان سرمایه‌داری آرایش و پیرایش یافته می‌باشد» در صورتی که برعکس «جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یک جنبش ضد سرمایه‌داری تکوین یافته از پائین با جوهر اجتماعی است، نه جوهر صرف طبقه‌ای.»

ششم - جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین با «جوهر جنبش شورائی خودجوش و خودرهبر بدون تردید یک جنبش سکولار دموکراسی می‌باشد». البته «سکولاریسم» در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به «معنای جدائی دین و اعتقادات از حکومت است، نه به معنای غیر اجتماعی بودن دین و اعتقادات است.»

هفتم - جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یک «جنبش ضد تبعیضات جنسیتی و طبقاتی و سیاسی و نژادی و مذهبی و فرهنگی و قومیتی و غیره می‌باشد». چراکه پایه جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «دموکراسی اجتماعی» می‌باشد. هر چند که دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی در ادامه دموکراسی سیاسی تکوین پیدا می‌کند، نه بالعکس، به عبارت دیگر در چارچوب رویکرد جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تا زمانیکه جنبش دموکراسی خواهی پس از دموکراسی سیاسی وارد فرایند دموکراسی اجتماعی نشود، هرگز دموکراسی پایدار و نهادینه نمی‌شود. لذا در این رابطه است که باید داوری کنیم که لازمه تکوین جنبش دموکراسی‌خواهی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «تکیه بر جنبش فرهنگی دموکراسی‌خواهی از پائین می‌باشد». به بیان دیگر تا زمانیکه در یک جامعه «پروسه دموکراسی‌خواهی از دموکراسی خواهی فرهنگی شکل نگیرد، دموکراسی جنبشی و اردوگاهی با جوهر شورائی یا دموکراسی مستقیم (نه دموکراسی غیر مستقیم پارلمانی تزریق شده از بالا) در جامعه

نمی‌تواند نهادینه بشود.»

شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «تکوین دموکراسی از پائین و یا دموکراسی مستقیم مولود و سنتز دموکراسی خواهی فرهنگی می‌باشد» بنابراین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اولین مرحله وظیفه دموکراسی خواهی مستقیم و شورائی خودش را در کادر «نهادینه کردن دموکراسی خواهی فرهنگی در جامعه تعریف می‌کند» (نه از دموکراسی خواهی سیاسی نخبگان و احزاب و دولت از بالا) و به دلیل همین جایگاه مرکزی دموکراسی اجتماعی و دموکراسی فرهنگی (در رویکرد جنبشی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) است که جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، دارای «جوهر تبعیض‌ستیز جنسیتی و قومیتی و سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و نژادی و فرهنگی - مذهبی و غیره می‌باشد.»

هشتم - مشخصه اصلی جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بر پایه «تقدم دموکراسی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نسبت به دموکراسی اقتصادی استوار می‌باشد.»

نهم - در جنبش دموکراسی خواهی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «رویکرد سیاست و اقتصاد و معرفت معطوف به قدرت و دیکتاتوری یک طبقه نیست» بلکه برعکس (در جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای) «رویکرد سیاست و اقتصاد و معرفت، معطوف به جامعه و اردوگاه و شوراهای خودجوش تکوین یافته از پائین می‌باشد.»

دهم - به علت اینکه در رویکرد جنبش دموکراسی خواهی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «دموکراسی و سوسیالیسم دارای تعریف کنکرت و مشخص در چارچوب خودویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران به صورت سلبی و ایجابی می‌باشد»، همین امر باعث می‌گردد که در این رویکرد با تعریفی مشخص و کنکرت (نه تعریف عام و کلی) از تاریخ و جامعه و فرهنگ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، دموکراسی و سوسیالیسم به صورت مشخص و کنکرت تعریف بشود. در نتیجه در بستر همین «تعریف مشخص و کنکرت از دموکراسی و سوسیالیسم است که می‌توان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را همان جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تعریف کرد.»

یادمان باشد که «بدون تعریف مشخص از تاریخ و جامعه و فرهنگ ایرانی هرگز نمی‌توانیم در کادر تعریف عام و کلی از جامعه و تاریخ و فرهنگ بشری، برای دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه ایران تئوری و مبنای نظری و فکری تهیه نمائیم» و البته، اگر به صورت خیال‌پردازانه هم در این رابطه برای جامعه ایران تئوری‌پردازی کنیم، هر گونه «تئوری‌پردازی با این مکانیزم صورتی انتزاعی و مجرد و ابتر و عقیم و سترون دارد» که هرگز نمی‌تواند جامعه بزرگ ایران را به دموکراسی و سوسیالیسم و آزادی برساند. رمز شکست جنبش دموکراسی خواهانه و یا سوسیالیسم خواهانه نخبگان و پیشاهنگان جامعه سیاسی ایران در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران در این می‌باشد که «همه تئوری‌پردازان فوق بدون اینکه تعریفی مشخص و کنکرت از تاریخ و جامعه و فرهنگ ایران داشته باشند (در کادر رویکردی انطباقی که داشتند) توسط تعریف عام و کلی از تاریخ و جوامع و فرهنگ بشری، در خصوص جامعه خاص ایران شروع می‌کردند (با کپی - پیست کردن از تئوری‌های جوامع دیگر) به نظریه‌پردازی در باب دموکراسی و سوسیالیسم و آزادی». به بیان دیگر می‌خواستند «به صورت انطباقی در جامعه ایران از بالا با ابزار احزاب و دولت، دموکراسی و سوسیالیسم به جامعه بزرگ ایران تزریق کنند که البته همه آنها شکست خوردند» و تاکنون حداقل در طول ۱۵۰ سال گذشته «حتی برای برهه‌ای از تاریخ ایران هم دموکراسی و سوسیالیسم نتوانسته است، در جامعه ایران از پائین شکل بگیرد.»

اضافه کنیم که حتی در دوران ۲۸ ماهه دولت مصدق هم به خاطر اینکه او هم می‌خواست «دموکراسی از بالا به صورت انطباقی با رویکرد دموکراسی پارلمان‌تاریستی به جامعه ایران تزریق بکند که البته شکست خورد و نتوانست دموکراسی سیاسی مورد اعتقاد خودش را در جامعه ایران نهادینه نماید و به دموکراسی اجتماعی استحاله کند»، به عبارت دیگر «مصدق نتوانست با استحاله دموکراسی سیاسی به دموکراسی اجتماعی، دموکراسی را در جامعه ایران نهادینه بکند». علت موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دربار پهلوی و ارتجاع مذهبی یا روحانیت حوزه‌های فقهاتی) بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران این بود که «اگرچه مصدق در نهادینه کردن دموکراسی سیاسی از بالا با رویکرد پارلمان‌تاریستی توسط احزاب نتوانست موفق بشود، اما او نتوانست دموکراسی سیاسی نهادینه شده در

بالا را در جامعه بزرگ ایران بدل به دموکراسی اجتماعی و در ادامه آن بدل به دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم بکند». بدون تردید، اگر مصدق در طول عمر ۲۸ ماهه دولت خود می‌توانست «دموکراسی سیاسی در جامعه ایران (توسط شوراها و خودجوش تکوین یافته) از پائین، به دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی رادیکالیزه بکند، کودتای شوم ۲۸ مرداد (روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا و انگلیس) هرگز و هرگز نمی‌توانست تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران را سرنگون کند».

شاید در این رابطه بهتر باشد که مطلب را اینچنین فرموله و تئوریزه بکنیم که «لازمه دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای داشتن رویکرد تطبیقی است، نه رویکرد انطباقی» زیرا با رویکرد انطباقی هرگز و هرگز ما نمی‌توانیم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دست پیدا کنیم؛ یعنی تنها با رویکرد تطبیقی است که امکان دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به صورت کنکرت و مشخص در جامعه ایران وجود دارد. فراموش نکنیم که «به قول گوروپچ آنچنانکه ما جامعه نداریم، بلکه جوامع و جامعه‌ها داریم، همانطور هم ما دموکراسی و سوسیالیسم واحد عام و کلی نداریم، بلکه دموکراسی و سوسیالیسم‌های کنکرت و مشخص جوامع مختلف داریم» و همین موضوع باعث می‌گردد که «لازمه دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در کشور ایران، داشتن تعریف مشخص و کنکرت از جامعه و تاریخ و فرهنگ ایران است» نه حتی تعریف عام و کلی و مجرد و انتزاعی از جامعه و فرهنگ و تاریخ ایران.

بدین ترتیب باید بگوئیم که «خط جدائی و تمیز بین دو رویکرد انطباقی و تطبیقی در عرصه جنبش دموکراسی‌خواهی و جنبش سوسیالیسم‌خواهی همین داشتن و نداشتن تعریف مشخص و کنکرت از جامعه و تاریخ و فرهنگ کشور ایران می‌باشد» یعنی «بدون تعریف مشخص و کنکرت از تاریخ و جامعه و فرهنگ ایران هر گونه حرکتی توسط پیشگامان و پیشاهنگان و پیشتازان جنبشی و حزبی صورتی و جوهری انطباقی خواهد داشت نه تطبیقی».

باری از اینجا است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور است که در چارچوب جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، علاوه بر اینکه خود دموکراسی به سه مؤلفه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی قابل تقسیم می‌باشد، خود سوسیالیسم

هم به سه مؤلفه سوسیالیسم سیاسی و سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم اقتصادی قابل تقسیم می‌باشد» و باز در این رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای برای تعمیق و رادیکالیزه کردن دموکراسی سه مؤلفه‌ای می‌باشد، آنچنانکه دموکراسی سه مؤلفه‌ای برای تعمیق سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای است»، به عبارت دیگر در چارچوب جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «دموکراسی سه مؤلفه‌ای تنها در پیوند با سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای دارای معنی می‌باشد و سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای هم در پیوند با دموکراسی دارای معنی می‌باشد» و البته هر کدام از این مؤلفه‌ها در جهت تعمیق مؤلفه دیگر فونکسیون دارد. هر چند که در تحلیل نهائی، «پروسس تکوین آنها بر پایه تقدم و تکیه بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای می‌باشد، نه تکیه صرف بر سوسیالیسم»، اضافه کنیم که منظور ما از «سوسیالیسم، در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، سوسیالیسم اجتماعی است (آنچنانکه معلمان کبیرمان شریعتی و اقبال تعریف می‌کنند) نه سوسیالیسم طبقه‌ای» (آنچنانکه کارل مارکس و غیره تعریف می‌نمایند).

بدین خاطر در پروسه تکوین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «تکیه آغازین کردن بر سوسیالیسم (آن هم سوسیالیسم طبقه‌ای همراه با کسب قدرت سیاسی توسط حزب نخبگان یا توسط دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت) نه تنها امکان دستیابی به سوسیالیسم اجتماعی پیدا نمی‌شود، بلکه قطعاً سوسیالیسم سیاسی از طریق حزب سیاسی نخبگان (و حتی دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری طبقه به عنوان شکل حکومت، آنچنانکه در قرن بیستم شاهد بودیم) راهی جز مسیر حزب دولت و استبداد نخواهد داشت»، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در عرصه جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی تنها به عنوان یک متد مطرح می‌باشد، نه به عنوان استراتژی و ایدئولوژی برای همه دوره‌ها» و باز از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که از نظر اقبال و شریعتی «سوسیالیسمی مورد تأیید است که دموکراسی جز لایتجزای آن باشد».*

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویس»، «کلام‌نویس»، «فقه‌نویس» و «فلسفه‌نویس»

بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

دو صفت امکان فهم همه جانبه خودگری در دیسکورس عرفان تطبیقی اقبال وجود ندارد، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که عظمت خودگری یا پتانسیل خودسازی انسان به دست خودش در عرفان تطبیقی محمد اقبال در این است که اقبال می‌گوید «این انسان خودسازنده، همچنین توان آن را هم دارد که به موازات خودگری و سازندگی خودش به دست خودش، اقدام به خودشکنی دست پرورده خودش هم بکند؛ و به موازات آن همچنین خودش را هم باز پیدا کند.»

و - محمد اقبال در این غزل می‌گوید: «وقتی که این جهان مجبور در بستر تکامل طبیعی خود توانست این موجود مختار را پدید بیاورد، تمام هستی آشفته گردید» و دلیل این امر (آنچنانکه اقبال در ابیات بعدی می‌گوید) این بود که «تمام هستی در برابر یک پدیده جدیدی قرار گرفته بودند» که (این پدیده جدید) «نه تنها توان خودگری و خودشکنی و خودنگری در عرصه خودسازی خودش داشت، بلکه مهمتر از آن توان پرده دری و کشف اسرار وجود را هم داشت.»

خبری رفت زگردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

د - محمد اقبال در غزل فوق می‌گوید: «بستر ظهور میلاد انسان، جهان مجبور بود»؛ به عبارت دیگر از نظر اقبال «انسان مختار، میوه دیالکتیکی جهان مجبور بود» و البته تمامی ارزش انسان در عرفان تطبیقی اقبال بر این مبنا قرار دارد که «اختیار انسان امری مکانیکی و بالبداهه نبوده است» بلکه «سنتزی در عرصه فرایند تکاملی جهان که صورتی جبری داشته است، بوده است» و به بیان دیگر «اختیار انسان، محصول تکامل جبری تمام هستی در فرایند قبلی آن بوده است» و شاید به عبارت بهتری بتوانیم بگوئیم که در غزل فوق، اقبال (در چارچوب عرفان تطبیقی خود) بر این باور است که «این ظهور انسان یا میلاد آدم بوده است که باعث گردید تا عرصه فرایندهای تکامل در وجود از صورت مجبور گذشته، وارد فرایند تکامل اختیاری، انسانی، اجتماعی، بشود.»

ه - اقبال در غزل فوق اختیار انسان را با سه صفت:

۱ - خودگری،

۲ - خودشکنی،

۳ - خودنگری، تعریف می‌نماید.

بر واضح که کلمه «خودگر» یا به عبارت بهتر «صفت خودگر» که در اینجا اقبال برای «تعریف انسان مختار» (در عرفان تطبیقی خود) بر آن تکیه می‌کند، اختراع خود محمد اقبال می‌باشد که «فلسفه خودی» او هم بر آن استوار می‌باشد. عنایت داشته باشیم که خودنگری در ادبیات عرفان تطبیقی محمد اقبال به معنای «موجودی است که خودش خودش را می‌سازد». یادمان باشد که همین «توان خودسازی انسان» در تربیت و پرورش خودش است که باعث می‌گردد تا «فلسفه خودی» (در عرفان تطبیقی محمد اقبال) به عنوان هسته اصلی این عرفان مطرح بشود؛ و البته در همین رابطه است که «هدف عرفان تطبیقی محمد اقبال و شریعتی هم در نهایت بسترسازی برای خودسازی انسان می‌باشد»؛ یعنی همان هدفی که معلم کبیرمان شریعتی در فصل «خودسازی انقلابی - م آ - ج ۲ - ص ۱۳۱ تا ص ۱۸۴» به تعریف و تبیین آن می‌پردازد. البته محمد اقبال در غزل فوق، «صفت محوری خودگری یا همان خودسازی انسان را با دو صفت دیگر خودشکنی و خودنگری تکمیل می‌کند». طبیعی است، بدون فهم آن

ز - محمد اقبال در این غزل می‌گوید که دیگر با «ظهور انسان، سری در جهان نیست تا فاش نشده باشد» و اگر چه تا قبل از ظهور انسان «هستی در ستر عفاف ملکوت بودند» با «ظهور انسان دیگر سری در جهان وجود ندارد» چراکه انسان پدیده‌ای هست که تمام اسرار این عالم را فاش می‌کند و «ستر عفاف ملکوت بر هستی را پاره می‌کند» و «پرده‌ری خودش را با فاش کردن اسرار وجود به نمایش می‌گذارد». باری، در این رابطه است که اقبال در غزل فوق «صفت پرده‌ری انسان یا فاش کردن اسرار جهان را مولود اختیار انسان می‌داند». به بیان دیگر در عرفان تطبیقی محمد اقبال لاهوری این «پتانسیل مختاری انسان است که شرایط برای پرده‌ری انسان از وجود را فراهم می‌کند».

پر پیداست که در عرفان تطبیقی محمد اقبال «بدون سه صفت خودگری و خودشکنی و خودنگری انسان امکان ندارد که انسان بتواند به صفت پرده‌ری در وجود دست پیدا کند» بنابراین در این رابطه است که برای فهم جوهر غزل میلاد آدم حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری، لازم است که در این جا این غزل را با غزل میلاد آدم حافظ مقایسه نمائیم.

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد

قدسیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع

آتش آنست که بر خرمن پروانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن نشانه زدند

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۹۲ - سطر ۴ به بعد

آنچه در یک رابطه قیاسی بین رویکرد محمد اقبال (در چارچوب عرفان تطبیقی) با رویکرد حافظ (در چارچوب

عرفان انطباقی) می‌توان فهمید اینکه: حافظ در این غزل به صراحت می‌گوید، در عرصه «تکوین انسان» (و یا در فرایند میلاد آدم که نمایش پروسس ظهور انسان در هستی بوده است) «ملائکه رفتن خاک آوردند و به جای آب با می (و یا شراب) ترکیب کردن و گل آدم را بوجود آوردند»، بنابراین از نظر حافظ «وجود انسان بر پایه دیالکتیک بین خاک و عشق استوار می‌باشد» که جایگاه عشق در این دیالکتیک حافظی عبارت است از «انجذاب و شادی» که در رابطه قیاسی با دیالکتیک اقبال (در باب تکوین انسان در غزل میلاد آدم که فوقاً مطرح کردیم) می‌توان گفت که «دیالکتیک اقبال بر پایه عشق و اختیار استوار می‌باشد» و تمامی حرف اقبال این است که «از دل عشق مجبور، انسان آزاد متولد شده است» (نعره زد «عشق» که «خونین جگری» پیدا شد و در ادامه آن بود که «حسن» لرزید و «فطرت» آشفت که از «خاک جهان مجبور»، «خودگری» و «خودشکنی» و «خودنگری» پیدا شد) به بیان دیگر در «عرفان تطبیقی اقبال» این «عشق در انسان بود که انسان را به اختیار کشانید» و در چارچوب عرفان تطبیقی محمد اقبال برای همیشه از گذشته تا آینده فونکسیون عشق مولود تجربه دینی (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) این است که «عشق در انسان، سرپل بین جهان مجبور به جهان اختیار و انتخاب می‌باشد» در صورتی که برعکس «عشق» در میلاد انسان حافظ، از اول به صورت یک موضوع خارج از خاک وجود انسان وجود داشته است (برعکس «عشق اقبالی» که انسان خودش با «تجربه دینی» دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی آن را به صورت فردی در اعماق وجودش تجربه می‌کند و در ادامه آن عارف تطبیقی، نه عارف انطباقی، مادیت آن عشق انسانی، اجتماعی را به عرصه اجتماع و تاریخ می‌کشاند) و بعداً آن عشق با خاک انسان ترکیب می‌شود و همین عشق ثابت و ساکن (افلاطونی و نئوافلاطونی) همیشه به صورت یک هدف برای او در می‌آید؛ و همین عشق وارداتی و انطباقی عامل مرزبندی بین انسان و ساکنان حرم ستر ملکوتی می‌باشد و همین «عشق عامل جبرگرایی در انسان و مجبور کردن انسان می‌شود» و هرگز از این «عشق نه تنها قدرت رهائی و اختیار انسان متولد نمی‌شود» بلکه برعکس «این عشق (که همان عشق عرفان انطباقی صوفیانه کلاسیک می‌باشد) عامل برتری انسان از ملائک می‌گردد»

فرشته عشق ندانست چیست. قصه مخوان

بخواه جام و گلابی به پای آدم ریز

و دستیابی به همین عشق وارداتی و انطباقی در انسان آخرین ایستگاه عارف می‌باشد

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

و ناموس عشق و پرده عشاق همان می و شرابی می‌باشد که ملائکه با خاک آدم ترکیب کردند

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟

پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند

ناموس عشق و پرده عشاق می‌درند

عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند

و همین عشق خودش بدون محصول بعدی به صورت مجرد و در کنج عزلت و مقام امن و در سایه می بی‌غش دریای خون فشان عاشق می‌شود

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد

و همین عشق نه تنها بستر ساز رهایی فرد و جامعه و دستیابی به اختیار و انتخاب انسان نمی‌شود، بلکه خود بنده‌ساز انسان می‌شود

فاش می‌گویم از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و زهر دو جهان آزادم

و همین عشق منزل نهائی و هدف غائی عاشق می‌گردد، نه بستر رهایی فرد و انسان و جامعه و تکان دادن تاریخ

ره رو منزل عشقیم ز سر حد عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

و همین عشق به صورت «قائم بذات» (نه با ایجاد اراده مختارانه) برای عارف وسیله دوری از زهد و ریا می‌شود

زخانقاه به میخانه می‌رود حافظ

مگر زمستی و زهد و ریا بهوش آید

و همین عشق به صورت انتزاعی و خیالی وسیله جنگ مبارزه با لشکر غم خیالی عاشق می‌شود

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم

و همین عشق (وارداتی و انطباقی افلاطونی و نئوافلاطونی) برعکس عشق عرفان تطبیقی اقبالی و شریعتی نه تنها عامل اختیار و انتخاب و تولد انسان مختار نمی‌شود، بلکه «آزادی، اختیار و انتخاب در انسان» به صورتی قرعه فال جداگانه‌ای از عشق انسان تعریف می‌کند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

و همین عشق فی نفسه به عنوان یک رمز سرکوب و کشتار عارف پس از افشای آن می‌شود

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید

از شفاعی مپرسید امثال این مسائل

و همین عشق گم شده عارف است که با خوردن می و شراب دلیرانه برایش حاصل می‌شود

سحر زهاتف غییم رسید مزده بگوش

که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش

و همین عشق خود به خود می‌تواند عارف را به استغناء در زندگی این جهان برساند

مکان امن می بی‌غش رفیق شفیق

گرت مدام میسر نشود زهی توفیق

و همین عشق فی نفسه اسراری است برای عارف که نه تنها ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت از آن بی‌خبرند بلکه تمامی شخصیت عارف در جهان به صورتی منفک از نوع انسان با آن تعریف می‌گردد

آن یار کز و گشتت سر دار بلند

جرمنش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

و همین عشق نه تنها بستر ساز «یقین فردی» برای عارف نیست، بلکه عامل سرگردانی او در عرصه «راز» می‌گردد

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز

هر کسی برحسب فهم گمانی دارد

*

ادامه دارد

جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در

«فرایند نوین» خود

دارای چه خودویژگی‌هایی می‌باشد؟



شرایط برای سازماندهی اعتراض‌های پراکنده و همبستگی و اتحاد عمل فراگیر بین جریان‌های مختلف جنبش صنفی و جنبش مدنی و جنبش سیاسی فراهم شده است. یادمان باشد که «سازماندهی و سازمان‌یابی گروه‌های مختلف اجتماعی کارگری، تنها برای دست یافتن به خواست‌های صنفی و رفاهی نیست، بلکه برای رسیدن به هدف‌های عام سیاسی نیز می‌باشد.»

ک - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که عواملی که منجر به ظهور شرایط نوین و ارتقاء اعتراضات و مبارزات اقتصادی و اجتماعی در فرایند جدید شده است، عبارتند از:

۱ - «خروج تدریجی جنبش کارگری از یک دوره فرسایشی و رکود که با فراگیری بحران کرونا، این بحران تشدید یافته بود» به علت بحران حاد اقتصادی و معیشتی و ناتوانی رژیم در کنترل آن و غیر قابل تحمل بودن وضعیت حاکم که مولود سقوط آزاد ارزش پول ملی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم و کاهش قدرت خرید و افزایش شدید هزینه‌های زندگی و استانداردهای زیر خط فقر می‌باشد.

۲ - «بحران افول قدرت مستقر و ناتوانی

ط - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که وظایف محوری و حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران عبارتند از:

اول - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «تشدید مبارزه توسط کنش‌گران جنبش اعتصابی کارگری ایران.»

دوم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «استحاله جنبش‌های اعتراضی به جنبش اعتصابی توسط پیوند کارخانه با خیابان.»

سوم - ترویج و تبلیغ و تهییج در راستای «تقویت نظری احیای حقوق تشکل‌های مستقل.»

چهارم - ترویج و تبلیغ و تهییج در راستای «بالا بردن سطح سازماندهی و همبستگی افقی و عمودی جنبش کارگری.»

پنجم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «استقلال حرکتی، هم از جناح‌های درون حکومتی و هم از جریان‌های سیاسی داخل و خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ.»

ششم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «پیوند جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در عرصه جنبش افقی با جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی، در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جهت مادیت یافتن جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین.»

هفتم - بنابراین در تحلیل نهائی وظایف حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط عبارت است از «مبارزه و کوشش سازمان‌یافته برای بسترسازی گسترش اعتصاب‌ها و کوشش‌های سنجیده به منظور تحقق خواست‌های کارگران و همچنین برای احیای حقوق تشکل‌های مستقل می‌باشد.»

ی - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که با «تشدید مبارزه برابری‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در این شرایط و بالا رفتن سطح سازماندهی و سطح مطالبات در عرصه جنبش مطالباتی

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بازتولید آن.»

۳ - «تغییرات نسبی در موازنه قوا» به علت اعتلای فراگیر جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی مولود رشد نارضایتی‌های همگانی.

۴ - «عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه گیر شدن کرونا» و محک خوردنش در مواجهه با آن که چیزی جز پنهان کاری در عمل و تن سپردن به نوعی کشتار جمعی و داروینیسیم اجتماعی یا تنازع بقاء خشن نبوده است.

۵ - همه گیری «فساد ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی و طرح ارقام نجومی» آنچنانکه تا بالاترین مقامات و کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ریشه دوانده است و هر روز گوشه‌های تازه‌ای از آن در برابر انظار عمومی افشاء می‌شود. قابل ذکر است که «همه گیری فساد چندین برابر همه گیری کرونا، موجب ریزش مشروعیت کامل نظام و برهنه و بی‌آینده کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.»

۶ - سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی و نیروهای نیابتی در منطقه به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های اقتدار رژیم که خود ناشی از گسترش اعتراضات شهروندان آن کشورها به دولت‌های فاسد و ناکارآمد و نیز کاهش امکانات و توانایی‌های مالی و غیر مالی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حمایت لازم از حامیان خود می‌باشد. اضافه کنیم که سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی و نیروهای نیابتی در منطقه باعث «کمانه کردن آن به داخل و فروپاشی اقتدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل شده است.»

۷ - از کار افتادن «افسون اصلاح‌طلبان در تأمین پوشش حفاظتی لازم برای هسته سخت رژیم و آشفته ساختن صفوف مردم در مبارزه علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» به طوری که در شرایط فعلی «هسته سخت رژیم مستقیماً در تیررس نقد عملی و نظری توده‌های جامعه بزرگ ایران قرار گرفته است.»

۸ - «بن‌بست و انزوای روزافزون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه بین‌المللی» که منجر به تضعیف شدید توان سازش با جهان و قدرت چانه‌زنی‌اش در عرصه‌های مختلف شده است.

۹ - «نامتوازن بودن سیاست‌های ماجراجویانه منطقه‌ای و جهانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با توان اقتصادی و سیاسی و نظامی واقعی‌اش» که در جریان ترور قاسم سلیمانی و پاسخ در هم ریخته سیاسی و نظامی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی در بستر انتقام خون قاسم سلیمانی از آمریکا به

شدت مشهود بود. به طوری که در این رابطه می‌توانیم در تحلیل نهائی داوری کنیم که با «سقوط هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه، باز این مردم نگون‌بخت ایران بودند که هزینه انتقام کودکان رژیم مطلقه فقهاتی از آمریکا را پرداخت کردند.»

ل - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که تا زمانیکه ما واژه و اصطلاح «کارگر» از حصار دیسکورس کارل مارکس و مارکسیسم نیمه دوم قرن نوزدهم و مارکسیسم - لنینیسم و دیگر رویکردهای مارکسیستی قرن بیستم تا به امروز خارج نکنیم و در چارچوب تحلیل مشخص و کنکرت و واقعی و عینی امروز سرمایه‌داری در عرصه جهانی و در جامعه ایران «واژه و اصطلاح کارگر مشمول تمامی افرادی که در مناسبات سرمایه‌داری جهت تأمین معیشت خود نیروی کار فکری و یدی خود را در بازار سرمایه‌داری به فروش می‌رسانند» نکنیم، نمی‌توانیم «هم‌پیمانان طبیعی و خود جنبش کارگری در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امروز را تعریف نکنیم.»

پر واضح است که در این صورت دیگر آنچنانکه کارل مارکس و مارکسیسم در اشکال مختلف آن معتقدند «طبقه کارگر ایران دیگر محدود به پرولتاریای صنعتی و تولیدی نمی‌شوند و تمامی نیروی‌های کار در بخش‌های مختلف خدماتی و توزیعی و بخش‌های مختلف تولیدی از کشاورزی تا صنعتی نیروی کار در چارچوب اصطلاح و واژه کارگر قابل تعریف می‌شوند». طبیعی است که با «باز تعریف واژه کارگر» بخش صنعتی کارگران مثل کارگران مجتمع صنعتی نیشکر هفت تپه از حصار سکتاریسم نجات پیدا می‌کنند و حرکت آنها به صورت طبیعی می‌تواند در «پیوند با اردوگاه کارگری پیوند پیدا کند، نه با طبقه صرف کارگر تولیدی صنعتی» و از همه مهمتر اینکه، با «جایگزین شدن کارگر اردوگاهی به جای کارگر طبقه‌ای، امکان توده‌ای شدن جنبش کارگر صنعتی در این شرایط وجود پیدا می‌کند.»

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مفهوم کارگر آن قدر بسط پیدا می‌کند که شامل جنبش توده‌ای و مردمی و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد»، بنابراین بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین، «اصطلاح مستضعف، مرادف با اصطلاح کارگر است» و در این رویکرد آنچنانکه «کارگر صنعتی و تولیدی مجتمع نیشکر هفت تپه کارگر می‌باشد، پرستار و معلمی که برای تأمین معیشت خود

در بازار سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران نیروی کار فکری و یدی خود را هم به فروش می‌رسانند، کارگر هستند» و بدین ترتیب است که در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری، «این جنبش می‌تواند از فرایند جنبش کارگری وارد فرایند جنبش عمومی و توده‌ای بشود.»

یادمان باشد که در خصوص «خطر لایه‌ای شدن اردوگاه کارگری با تعریف جدید از کارگر، در شرایط موجود این لایه‌بندی به شدت در میان طبقه کارگر صنعتی ایران وجود دارد». به طوری که در «شرایط فعلی بین کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی از کارگران رسمی تا کارگران روزمزد فاصله طبقاتی بیشتر از فاصله کارگر روزمزد صنعت نفت تا نیروی کار قشر متوسط شهری می‌باشد» و به علت همین «فاصله بین لایه‌های مختلف کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی است که در جنبش اعتصابی موجود کارگران رسمی و قراردادی دائم صنایع نفت و گاز و پتروشیمی شرکت نکردند و کارگران روزمزد را تنها گذاشتند». البته این لایه‌بندی در طبقه کارگر فقط مختص جامعه ایران نمی‌باشد، بلکه در تمامی جوامع و در رأس آنها کشورهای متروپل هم وجود دارد. بطوریکه در حال حاضر در کشور آمریکا «بزرگ‌ترین گروه اجتماعی که از ترامپ فاشیست و نژادپرست و انسان‌ستیز حمایت می‌کند، طبقه پرولتاریای صنعتی آمریکا می‌باشد». آنچنانکه دیدیم که حتی در جریان «جنبش ضد نژادپرستی حاضر رنگین‌پوستان بر علیه دولت ترامپ طبقه پرولتاریای صنعتی آمریکا کوچک‌ترین حمایتی از این جنبش ضد نژادپرستی نکردند». بر این مطلب بیافزاییم که اصلی‌ترین عاملی که باعث گردید تا در طول ۴۱ سال گذشته دیگر مانند سال ۵۷ جنبش کارگری ایران نتواند به صورت سراسری و فراگیر وارد مبارزه حتی صنفی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، همین «لایه‌ای شدن طبقه کارگر صنعتی ایران است» که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته به صورت مرموزانه از این شکاف طبقاتی بین لایه‌های طبقه کارگر صنعتی ایران استفاده کرده است، بنابراین، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «به علت این لایه‌بندی طبقاتی بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر صنعتی ایران حتی این فرایند جدید جنبش کارگری ایران، هم مانند فرایندهای قبلی آن شکست بخورد و جنبش فعلی کارگری هم به بن‌بست برسد و یا توسط برخوردهای مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به انحراف کشیده شود.»

در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد است که برای برخورد زیرساختی در عرصه

آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران باید ابتدا به لحاظ «نظری تئوری‌های زیربنائی جنبش کارگری را مورد بازسازی همه جانبه قرار بگیرد» چرا که تاریخ بیش از یک قرن گذشته جنبش کارگری ایران نشان داده است که این «جنبش در چارچوب تئوری‌های انطباقی وارداتی مارکسیستی قرن نوزدهم و بیستم، هرگز و هرگز نمی‌تواند به دستاوردهای طبقاتی در جامعه ایران دست پیدا کند» و لذا به همین دلیل بوده است که در طول بیش از یک قرن گذشته عمر جنبش کارگری ایران، «این جنبش در چارچوب رویکرد انطباقی به اندیشه‌های مارکسیستی قرن نوزدهم و قرن بیستم تنها ابزار جریان‌ها و احزاب سیاسی مارکسیستی بوده‌اند» و تا زمانیکه «به لحاظ نظری، جنبش کارگری ایران از رویکرد انطباقی وارد رویکرد تطبیقی نشوند، این جنبش نمی‌تواند به دستاوردی در این رابطه دست پیدا کند.»

برای مثال در همین فرایند جدید جنبش کارگری که از نیمه دوم خرداد ماه سال ۹۹ شروع شده است، «مبارزه برابری طلبانه و عدالت‌خواهانه طبقه کارگر ایران در جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز به صورت یک مبارزه بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر در آمده است» و مبارزه جنبش کارگری در این «قطب‌های صنعتی کشور ایران صورت همگانی و طبقاتی ندارد» و هر یک از لایه‌های طبقه کارگر صنعتی «به خاطر منافع مختلف با اهداف متفاوت و با شیوه‌های خاص خود در این مبارزه شرکت می‌کنند و قصد هر کدام از این لایه‌ها از مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تأمین منافع خاص خودشان می‌باشد» و به همین دلیل است که در جنبش کارگری این قطب‌های صنعتی سرمایه‌داری ایران، این لایه‌های مختلف کارگری با یکدیگر ناهمسانی‌های زیادی دارند که باعث بروز کشاکش‌ها و اختلاف‌ها میان خود آنها شده است. نباید فراموش کرد که رویکرد مارکسیست‌های خارج‌نشین در طول ۴۱ سال گذشته به جنبش‌های داخلی اعم از جنبش کارگری و جنبش‌های دموکراتیک بر این امر قرار داشته است، بدین ترتیب که در رویکرد آنها انگار این «جنبش‌های داخلی نیازمند به سر و خردی بیرون از خود می‌باشند که گویا این سر و خرد در وجود جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین به ودیعه نهاده شده است و غیر از این‌ها هیچ جریانی صلاحیت این امر را ندارند.»*

ادامه دارد

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

دهه گذشته یعنی از سال ۷۶ الی الان، این حقیقت برای ما آفتابی می‌گردد که «حرکت مردم ایران به مرور زمان از صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی به طرف جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی (اعم از جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی و طبقاتی) همه و همه سنتز همان خودویژگی حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران در طول ۱۱۳ سال گذشته می‌باشد.»

۳ - با عنایت به اینکه تنها تجربه دموکراسی اجتماعی جامعه ایران بازگشت پیدا می‌کند به دوازده سال پس‌از شهریور ۲۰ (از زمان تبعید رضا خان و فروپاشی نظام ۲۰ ساله استبدادی او تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران)، از آنجائیکه تنها عاملی که باعث گردید تا در ۱۲ سال فوق جامعه بزرگ ایران بتواند تجربه دموکراسی بکند «توازن قوا بین جنبش‌های خودبنیاد پائینی‌های جامعه با بالائی‌های سوار بر قدرت بوده است» لذا در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تنها مسیر برای دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه ایران، دستیابی به توازن قوا بین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت) با بالائی‌های قدرت

و لذا بدین ترتیب بود که خمینی و حواریون او در چارچوب نظریه ولایت فقیه خود توانستند بر علیه مشروطیت موجود در حافظه فرهنگی و تاریخی مردم ایران توسط نفی حقوق شهروندی و نفی قوانین عرفی و نفی آزادی‌های دموکراتیک، با نهادینه کردن نظام مطلقه فقهاتی حرکت کنند. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - در چارچوب مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیشگام و پیشگامان وظیفه داشته‌اند تا توسط رویکرد تطبیقی و اردوگاهی و دیالکتیکی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در جامعه و محیط و کارگاه و یا کارخانه و غیره و غیره (مشخص و خاص و کنکرت) خود و با کشف قانونمندی‌ها و تئوری کنکرت و مشخص برای راهبری (نه رهبری) جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی) ایران را از پائین «دینامیزم خاص محیط کار خود را کشف و مطالعه کنند» و لذا در رابطه با شناخت و مطالعه دینامیزم خاص و کنکرت و مشخص محیط است که پیشگام و یا پیشگامان باید در عرصه تحلیل دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی با رویکرد اردوگاهی توسط تئوری تطبیقی کشف شده «دینامیزم خاص و کنکرت محیط مشخص خودش را تبیین و تعریف و مطالعه نمایند.»

۲ - توسط مطالعه تطبیقی سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ و تمامی جنبش‌های خودبنیاد زیرمجموعه این سه ابرجنبش می‌توان داوری کرد که در جامعه بزرگ ایران در چارچوب خودویژگی‌های تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حتی جغرافیائی، «بدون جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین در اشکال مدنی و صنفی و سیاسی و اعتراضی و معیشتی و طبقاتی امکان تحول دموکراتیک از پائین وجود ندارد» و لذا هر گونه «حرکت انطباقی از بالا چه به صورت پارلماناریستی باشد و چه به صورت چریک‌گرایانه و ارتش خلقی مائوئیستی و چه به صورت حزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی باشد، محکوم به شکست خواهد بود.»

باری، در این رابطه است که با مطالعه دینامیزم جامعه ایران در طول دو

می‌باشد و تا زمانیکه که این توازن قدرت به صورت دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران شکل نگیرد، هرگز و هرگز امکان دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران وجود ندارد.

۴ - تحولات هر جامعه‌ای تنها معلول و مولود و سنتز «دینامیزم همان جامعه است» و هرگز «نمی‌توان تحولات مولود و سنتز دینامیزم جامعه دیگری را در چارچوب برخورد انطباقی با دستاوردهای نظری آن تحولات از بالا به جامعه ایران تزریق کرد». مع الوصف در این رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عامل اصلی شکست جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جامعه ایران در ۱۱۳ سال گذشته، همین انتقال مکانیکی دستاوردهای نظری و عملی دینامیزم تحولات جوامع دیگر (که مهم‌ترین آن‌ها انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه می‌باشد) به جامعه ایران بوده است. علی‌هذا بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، مهم‌ترین وظیفه پیشگام و یا پیشگامان «کشف تئوری دینامیزم جامعه خود در چارچوب رویکرد تطبیقی (نه انطباقی و یا دگماتیستی) به صورت مشخص و کنکرت می‌باشد» و شاید بهتر باشد که این موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «کشف دینامیزم جامعه به صورت مشخص و کنکرت و با رویکرد تطبیقی، حاصل تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌باشد که پیشگام و یا پیشگامان در چارچوب تحلیل مشخص دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی می‌توانند به آن دست پیدا کنند»؛ و از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که در رویکرد تطبیقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «برنامه و تئوری باید از دل خود جنبش‌های دو مؤلفه‌ای اردوگاهی حاصل بشود» و باز از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که در رویکرد تطبیقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برعکس رویکرد لنین «اعتقاد به نخبه‌گرایی و حرکت از بالا وجود ندارد» و همچنین برعکس رویکرد لنین «آگاهی نباید از بیرون وارد اردوگاه بشود» بدین جهت «آگاهی باید از دل کنش‌گران گروه‌های اجتماعی اردوگاه تکوین پیدا کند» و وظیفه پیشگام و یا پیشگامان هرگز «رهبری

جنبش‌ها نیست، بلکه راهبری آنها می‌باشد.»

برای فهم این مهم لازم است که در اینجا به ذکر مثالی بسنده کنیم و آن اینکه کتاب «کاپیتال» کارل مارکس که یکی از منابع کلاسیک مارکسیست‌ها در طول ۱۷۰ سال گذشته بوده است «خود مولود و سنتز دینامیزم جامعه انگلستان قرن ۱۶ می‌باشد» و در سه جلد کتاب «کاپیتال» مارکس، «این جامعه انگلستان است که مورد کالبد شکافی اقتصاد سیاسی قرار می‌گیرد» و تمامی «قانون‌بندی استخراجی کارل مارکس در کتاب کاپیتال سنتز کالبد شکافی اقتصاد و تاریخ جامعه انگلستان می‌باشد»؛ اما لنین به علت اینکه می‌خواست «قوانین خاص دینامیزم جامعه انگلستان تبیین شده در کتاب کاپیتال کارل مارکس را به صورت انطباقی به جامعه عقب‌مانده و دهقانی روسیه تزریق نماید، شکست خورد». پر واضح است که کلیه مارکسیست‌هایی که بخواهند به صورت انطباقی قانون‌بندی دینامیزم جامعه انگلستان بر جوامع دیگر تزریق بکنند، مانند لنین شکست خواهند خوردند. البته مارکسیست‌ها می‌توانند با «مطالعه کتاب کاپیتال به متدولوژی و روش دیالکتیکی کارل مارکس در کشف دینامیزم جامعه انگلستان آشنا بشوند و از این روش دیالکتیکی جهت کشف دینامیزم کنکرت و مشخص جامعه خود استفاده کنند.»

۵ - تا زمانیکه جامعه مدنی جنبشی مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت در کشور ایران به صورت فراگیر تکوین پیدا نکنند، دینامیزم تحول اجتماعی جامعه ایران نمی‌تواند به صورت هدف‌مند مادیت پیدا کند و بدین ترتیب است که تئوری‌های تغییر چه به صورت تغییر از مسیر انقلاب و تحول از پائین باشد و چه به صورت تغییر اصلاحات و رفرم از بالا باشد، زمانی در جامعه ایران دارای فونکسیون مثبت می‌باشد که «کشف دینامیزم تحول جامعه ایران به صورت تطبیقی تعریف بشود.»

۶ - از آنجائیکه در رویکرد کارل مارکس «سوسیالیسم و دموکراسی تنها از طریق انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ممکن می‌باشد» و

بدون «کسب قدرت سیاسی امکان تحقق سوسیالیسم و دموکراسی در جامعه وجود ندارد» در نتیجه همین امر باعث گردید تا در قرن بیستم تمامی انقلاب‌های این قرن «در چارچوب کسب قدرت سیاسی و تزریق سوسیالیسم از بالا تعریف بشود»؛ که البته هر چند که حاصل رویکرد کارل مارکس در منظومه عملی و نظری لنین به صورت کسب قدرت سیاسی از بالا توسط حزب پیشاهنگ به جای طبقه کار تغییر کرد، ولی جوهر موضوع که همان کسب قدرت سیاسی و یا در هم شکستن ماشین دولت بود هم در نظر مارکس و هم در نظر لنین ثابت باقی ماند. در نتیجه حاصل این منظومه عملی و نظری به آنجا رسید که در ۱۷۰ سال گذشته که از عمر مارکسیسم در اشکال مختلف آن می‌گذرد «بیشتر رویکردهای مختلف مارکسیستی بر کسب قدرت سیاسی به عنوان فرایند اول تکوین سوسیالیسم در جامعه تاکید دارند». بدین خاطر در این رابطه بود که به صورت مشخص مارکسیسم لنینیسم که در قرن بیستم شکل غالب مارکسیست‌های حاکم بر جوامع سوسیالیستی بود، به صورت «مارکسیسم دولتی تک حزبی از طریق کسب قدرت سیاسی با روش‌های مختلف از کودتا تا انقلاب‌های سیاسی مادیت پیدا کرد». لذا همین امر باعث گردید تا «سوسیالیسم قرن بیستم تنها یک سوسیالیسم سیاسی در بالا تعریف بشود، نه سوسیالیسم اجتماعی» که در تحلیل نهائی «همین منحصر شدن سوسیالیسم، به سوسیالیسم سیاسی (نه سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم اقتصادی) باعث شکست سوسیالیسم دولتی و سیاسی قرن بیستم و فروپاشی بلوک شرق و شوروی در دهه آخر قرن بیستم شد که البته در مقایسه با سوسیالیسم سیاسی و دولتی مارکسیسم قرن بیستم، سوسیالیسم معلم کبیرمان شریعتی یک سوسیالیسم اجتماعی (نه سوسیالیسم سیاسی) می‌باشد که این سوسیالیسم اجتماعی ریشه در تحول فرهنگی در توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران خواهد داشت.»

فراموش نکنیم که برعکس کارل مارکس (که دموکراسی مورد نظر خودش در کتاب «مانیفست کمونیستی» خودش در عرصه سوسیالیسم مورد نظرش تعریف

کرده است و هرگز این دموکراسی تعریف شده در بطن سوسیالیسم سیاسی او تحقق پیدا نکرده است) در «رویکرد شریعتی، این سوسیالیسم است که در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت زر و زور و تزویر تعریف می‌گردد» و بنابراین از این زاویه قابل تحقق می‌باشد؛ و قطعاً این «سوسیالیسم تعریف شده در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای یک سوسیالیستی است که از پائین توسط تحول اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد نه از بالا توسط کسب قدرت سیاسی». بنابراین در این رابطه است که در چارچوب اصول مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته، (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) منهای اینکه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر) یک «جنبش می‌باشد، نه یک ایدئولوژی» (آنچنانکه مارکسیست‌های دولتی بر طبل آن می‌کوبند) و منهای اینکه در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (نه سوسیالیسم دولتی سرمایه‌داری انترناسیونال دوم) برعکس رویکرد کارل مارکس (در مانیفست کمونیستی) «سوسیالیسم در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای تعریف می‌گردد» از همه مهمتر اینکه برعکس رویکرد کارل مارکس (که سوسیالیسم از بالا توسط کسب قدرت سیاسی مادیت پیدا می‌کند) در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «سوسیالیسم در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای به صورت یک جنبش از پائین، توسط تحول فرهنگی و در صورت سوسیالیسم اجتماعی، در چارچوب تکوین جامعه مدنی مستقل جنبشی تکوین یافته از پائین مادیت پیدا می‌کند.»*

ادامه دارد



در رویکرد «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که: اولاً دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یک پروسس است نه یک پروژه.

ثانیاً عامل شکست پیوند دو مؤلفه آزادی و برابری در جوامع مختلف بشری به خصوص از آغاز قرن بیستم الی الان تکیه پروژه‌ای کردن بر آنها به جای تکیه پروسسی می‌باشد.

ثالثاً تنها مسیر پیوند بین آزادی و دموکراسی (در بستر مبارزه رهایی‌بخش ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری جوامع مختلف بشری) تکیه بر مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به صورت یک پروسس می‌باشد (نه به صورت یک پروژه) و دلیل این امر همان است که در مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «سوسیالیسم از دل دموکراسی سه مؤلفه‌ای حاصل می‌شود» که البته خود این امر نشان دهنده آن است که در این رویکرد «دموکراسی و سوسیالیسم جوهر اجتماعی دارد نه جوهر طبقاتی صرف» و «جامعه به عنوان موتور حرکت می‌باشد نه طبقه» که خود این رویکرد «کاملاً برعکس رویکرد کارل مارکس در کتاب‌های نقد برنامه گوتا و مانیفست حزب

باری، مهم‌ترین نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت خودویژه بکنیم اینکه «مؤلفه برابری‌طلبی و آزادی‌خواهی دو مؤلفه‌ای هستند که تنها توسط گفتمان و برنامه و تئوری قابل تحقق در جامعه می‌باشد و بدون گفتمان و تئوری و رویکرد و برنامه هرگز ما نمی‌توانیم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا برابری و آزادی در یک جامعه دست پیدا کنیم» و از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که «دموکراسی و سوسیالیسم دو پروسس می‌باشند، نه دو پروژه و قطعاً اگر ما با رویکرد پروسسی به دموکراسی و سوسیالیسم نگاه کنیم، می‌توانیم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک مدل جهت دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن آزادی و آگاهی و برابری دست پیدا کنیم». برعکس اگر ما به دموکراسی و سوسیالیسم با رویکرد پروژه‌ای (نه پروسسی) نگاه کنیم، هرگز نمی‌توانیم به پیوند دموکراسی و سوسیالیسم در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در عرصه عمل و نظر دست پیدا کنیم.

یادمان باشد که مهمترین عامل شکست انقلاب کبیر فرانسه در عرصه پیوند بین برابری و آزادی یا دموکراسی و سوسیالیسم و در ادامه آن شکست در برادری شعار آن انقلاب که عبارت بود از «برابری، برادری و آزادی» همین «رویکرد پروژه‌ای آنها به آزادی و برابری بوده است» و همچنین عامل شکست شعار انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در پیوند دادن بین آزادی و برابری یا بین دموکراسی و سوسیالیسم در چارچوب شعار «نان، صلح و آزادی» همین رویکرد پروژه‌ای آنها به آزادی و برابری بود؛ که حاصل همه آنها این گردید تا در انقلاب کبیر فرانسه برابری در پای آزادی ذبح بشود و در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آزادی در پای برابری ذبح بشود. از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که «تنها عاملی که می‌تواند رویکرد پروژه‌ای انطباقی را به رویکرد تطبیقی پروسسی بدل نماید، همان تکیه بر برنامه و گفتمان و تئوری در عرصه رویکرد مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌باشد» به عبارت دیگر بدون گفتمان و تئوری و برنامه، ما نمی‌توانیم به مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جهت پیوند بین آزادی و برابری دست پیدا کنیم. بدین جهت در این رابطه است

کمونستی می‌باشد» چرا که در هر دو کتاب فوق کارل مارکس به دنبال «دموکراسی است که از دل سوسیالیست طبقاتی حاصل می‌شود، آن هم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا» که آنچنانکه نزدیک به دو قرن گذشته شاهد بوده‌ایم این امر غیر ممکن می‌باشد.

نکته‌ای که در اینجا ذکر آن خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه تفاوت حساس بین «دو رویکرد برابری طلبانه و آزادی خواهانه با پوپولیسم چپ و راست» در این است که چه در سوسیالیسم اجتماعی (نه سوسیالیسم دولتی و نه سوسیالیسم طبقاتی) و چه در دموکراسی اجتماعی (نه لیبرالیسم)، «برابری و آزادی و حقوق شهروندی برابر برای همه جامعه می‌خواهند نه برای نخبگان طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و افراد». پر واضح است که «پوپولیسم در مقابل با آزادی و برابری و یا عدالت، برابری و آزادی برای همه جامعه نیست» و از اینجا است که باید بگوئیم که ضرورت اصلی «فاصله‌گیری از پوپولیسم در عرصه مبارزه برابری طلبانه و آزادی خواهانه همان تکیه بر مبارزه عدالت طلبانه در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای همراه با گفتمان سازی و برنامه و تئوری و رویکرد می‌باشد». آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که هر گونه «مبارزه عدالت طلبانه که در خلاء گفتمان سازی و برنامه و تئوری صورت بگیرد سرانجامش سقوط در ورطه هولناک پوپولیست می‌باشد» که برای فهم این مهم کافی است که به سیر ظهور و اعتلا پوپولیسم در جامعه ایران به خصوص از دهه ۴۰ توجه داشته باشیم یعنی در فرایندی که با ظهور «رویکرد چریکی در جامعه ایران پوپولیسم به صورت پوپولیسم چپ‌گرایانه توانست حرکت رو به جلو جامعه ایران را توسط نخبگان چریکی به گل بنشانند» و در این رابطه اگر بخواهیم به صورت علمی داوری نمائیم باید بگوئیم «جنبش چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰ علیرغم شجاعت مبارزاتی انقلابیون که مرگ را توان هر اس انداختن در دل آنان نبود، بنابه جوهر پوپولیستی خود از هر گونه هدایت‌گری و سازمان‌گری جنبش‌های خودبنیاد دینامیک مدنی و سیاسی و طبقاتی غافل بودند» و بی تفاوت از

کنار این جنبش‌ها عبور می‌کردند؛ و از آنجائیکه در شرایط پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در نتیجه سرکوب مداوم جنبش‌های اجتماعی اعم از صنفی و سیاسی و طبقاتی و مدنی و همچنین در نتیجه خیانت‌ها و اپورتونیسیم حزب توده در دهه ۲۰ دیگر جنبش‌های خودبنیاد توان تداوم سنت‌های مبارزاتی به نسل‌های جدید نداشتند.

جنبش چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰ در جامعه بزرگ ایران با رویکرد پوپولیسم چپ‌گرایانه خود نتوانست این خلاء بزرگ را پر کند و همین پوپولیسم باعث گردید تا امروز «فرار از ضرورت هدایت‌گری و تشکل‌های توده‌ای و پایدار جنبش‌های اجتماعی خود بنیاد اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هم در جبهه برابری طلبانه و هم در جبهه آزادی خواهانه نشان بدهد». اشاعه «توهمات پوپولیستی» توسط سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی از همان آغاز تثبیت هژمونی روحانیت رساله‌ای حوزه‌های فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «توسط شعار آب مجانی و برق مجانی و گاز مجانی و زمین مجانی و شعار: ما نه تنها دنیای شما را آباد می‌کنیم آخرت شما را هم آباد می‌کنیم» و شعار: «خدا هم کارگر است در جامعه ایران مادیت پیدا کرد» و در طول ۴۲ سال گذشته «پوپولیسم راست حاکمیت مطلقه فقهاتی ساختاری و نهادینه شده است» که این «پوپولیسم در زمان دولت نهم و دهم محمود احمدی نژادی توانست به صورت هیولائی غارتگر ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشین را تسلیم خود بکند».

یادمان باشد که خلاء بی‌سازمانی جنبش‌های مدنی و سیاسی و طبقاتی در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد روز به روز گشادتر شده بود و در سال ۵۷ همین خلاء سازمانی جنبش‌های فوق باعث گردید تا روحانیت موج‌سوار از راه رسیده توسط تشکیلات سنتی روحانیت بتواند هژمونی خود را بر انقلاب ۵۷ جامعه ایران تثبیت کند؛ و در خصوص فونکسیون پوپولیسم در جنبش چریکی می‌توانیم داوری کنیم که «بزرگ‌ترین عاملی که باعث گردید تا چریک‌گرایی در دهه ۴۰ و ۵۰ به صورت نظری و عملی شکست

بخورند همین رویکرد پوپولیستی آنها بوده است» که البته تا به امروز این رویکرد پوپولیستی چپ چریکی به صورت اپیدمی کشنده در اندیشه‌های تمامی جریان‌های چپ چه مذهبی و چه غیر مذهبی وجود دارد. هر چند که ممکن است اکثر آن جریان‌ها به صورت عملی نسبت گذشته چریکی خودشان فاصله گرفته باشند و گذشته چریکی خودشان را نقد کنند اما شوربختانه باید بگوئیم که اگر چه به لحاظ عملی اکثریت این جریان‌ها امروز از گذشته خود فاصله گرفته‌اند اما «به لحاظ نظری هنوز گرفتار همان پوپولیسم چپ محصول رویکرد چریکی گذشته خود می‌باشند» و میراث نظری و تئوریک باقیمانده از دوران گذشته چریک‌گرایی برای این جریان‌های خارج‌نشین چپ سیاسی و چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی در یک کلام بر همان پوپولیسم چپ نظری و عملی استوار می‌باشد که مبانی این پوپولیسم چپ‌گرا عبارتند از:

۱ - جایگزین کردن رویکرد «نخبه‌گرایانه» در عرصه عمل به جای رویکرد «اجتماعی».

۲ - تکیه بر رویکرد «موتور کوچک» در هر شکل و قامت آن از حزب و سازمان و ارتش تا شورای گذار و غیره به جای تکیه بر «جامعه مدنی جنبشی» خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

۳ - تکیه بر این رویکرد غلط انطباقی که «انقلاب است که جامعه را می‌سازد» در صورتی که برعکس در رویکرد صحیح تطبیقی «این جامعه است که در راستای حرکت دیالکتیکی خود انقلاب و تحول می‌سازد.»

۴ - با این رویکرد انطباقی و پوپولیستی ناپلئون می‌گفت: «همه چیز برای مردم بدون مردم، چراکه مردم عقل‌شان نمی‌رسد» اما معلم کبیرمان شریعتی با رویکرد تطبیقی می‌گفت: «همه چیز برای مردم توسط مردم، چراکه مردم همان جامعه هستند نه نخبگان و نه صرف یک طبقه.»

۵ - تکیه بر این رویکرد غلط که سوسیالیسم محصول جبری رشد ابزار تولید است، نه یک انتخاب که باید توسط جامعه به صورت خودآگاهانه ساخته بشود.

۶ - تکیه بر این رویکرد غلط که «طبقه کارگر ابتدا باید در نبرد با طبقه بورژوازی حاکم برای سوسیالیسم توسط دیکتاتوری پرولتاریا پیروز بشود و بعداً توسط همان دیکتاتوری پرولتاریا باید به دموکراسی دست پیدا کند» به جای رویکرد اصلی که جامعه باید (در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت) «ابتدا باید در نبرد برای دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی پیروز بشود و سپس توسط تعمیق دموکراسی بتواند به سوسیالیسم توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی دست پیدا کند.»

یادمان باشد که آنچنانکه ارسطو می‌گوید: «توسط بی‌عدالتی و نابرابری‌ها در جامعه است که پائینی‌های جامعه به حرکت در می‌آیند و توسط عدم آزادی در جامعه است که طبقه متوسط شهری به حرکت در می‌آیند» و البته در ادامه حرف ارسطو در یک جامعه (مثل جامعه امروز ایران) که گرفتار تبعیض‌های سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، جنسیتی، قومیتی، مذهبی و فرهنگی می‌باشد، این تبعیض‌های گوناگون باعث می‌گردد تا تمامی گروه‌های مختلف میانی و پائینی جامعه بزرگ ایران در راستای شعار عدالت‌خواهانه سیاسی و اقتصادی به حرکت درآیند که البته در آن صورت تنها دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌تواند پاسخگوی نیاز جامعه باشد.*

ادامه دارد

رویکرد «دگماتیستی» به عاشورا

أَهْلِكَ تُرَاثِكَ مِنْ أَبِيكَ وَ أَمَّكَ فَسَبَّحَانَ
 اللَّهُ أَمَا تُوْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ
 الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ
 أَوْلِي الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَبِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا
 وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ
 حَرَامًا وَ تَتَّبَعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْكُحُ النِّسَاءَ مِنْ
 أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ
 وَ الْمَجَاهِدِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ
 الْأَمْوَالُ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللَّهَ
 وَ ارْزُدْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ
 لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكِنِنِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَعْدِرَنَّ
 إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لِأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي
 مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَ اللَّهُ
 لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي
 فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لِهَمَّا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَ لَا
 ظَفِيرًا مِنِّي يَارَادَةُ حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ مِنْهُمَا
 وَ أَرْيَحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتَيْهِمَا وَ أَقْسِمُ
 بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ
 مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالَ لِي أَنْزُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ
 بَعْدِي فَضَحَّ رُؤِيدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ
 الْمَدَى وَ دَفَنْتَ تَحْتَ التُّرْبِ وَ عَرَضْتَ
 عَلَيْكَ أَعْمَالِكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يَنَادِي
 الظَّالِمَ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمُضْيِعَ
 فِيهِ الرَّجْعَةَ وَ لَا تَحِينَ مَنَاصٍ - بعد از
 حمد و ثنای خداوندی من تو را در حکومت
 و قدرت شریک گردانیدم و تو را همراه
 بسیار نزدیک به خود دیدم و هیچ کس از
 خویشاوندانم برای مواسات و امانتداری در
 قدرت موثق تر از تو ندیدم اما تو از زمانیکه
 دیدی روزگار با علی سر سازگاری ندارد تو

باری آنچنانکه در این نامه امام علی به منذرین جارود عبدی فرمانروای استخر می گوید واضح است که امام به صورت واضح و آشکار به منذر می نویسد که «من خطا و اشتباه کردم که تو را با پدرت مقایسه کردم و خطا و اشتباه کردم که تو را به فرمانروائی استخر فرستادم چرا که تو با خیانت در امانت برای دنیایت، آخرت را فروختی». همچنین امام علی در نامه دیگر باز بر همین «خطای خودش و نداشتن علم لدنی و علم غیب تاکید می کند».

«امام علی در این نامه به پسر عم خودش که به فرمانروایی منطقه ای در عراق گماشته و بعد از چندی به او خبر می رسد که پسر عم اش مبلغ زیادی از بیت المال اختلاس کرده و این اموال را از عراق به حجاز برده است، امام به وی این نامه بسیار تند را می نویسد و ضمن آن می فرماید: من تو را در امانت خود شریک کردم و محرم خود قرار دادم و در میان اهل بیت خود به تو اطمینان بیشتری داشتم که برای کار حکومت و کمک به من در اداره امور شایسته تر هستی ولی تو وقتی که دیدی روزگار با من سر ناسازگاری دارد در این وضع ناهنجار بر علی تو هم از پسر عم ت جدا شدی و اموال بیت المال را که حق مردم است برداشتی و به حجاز بردی تو باید فوراً این اموال را برگردانی که اگر بر نگردانی و بر تو دست پیدا کنم با شمشیر خود تو را کیفر خواهم داد و من هرگز چنین خیانتی از حسن و حسین تحمل نخواهم کرد» (نامه ۴۱ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۴۱۲ - س ۸ به بعد).

«أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَانَتِي وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسَاتِي وَ مَوَازَرَتِي وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ حَزَبَتْ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَعَرَتْ قَلْبَتْ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمَفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ حَنَّتَهُ مَعَ الْخَائِبِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ اللَّهُ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكَ وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَ تَنْوِي غُرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ فَلَمَّا أَمْكَنْتَكَ الشُّدَّةَ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَ عَاجَلْتَ الْوَتْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ الْمَصُونَةَ لِأَرْأَمِلَهُمْ وَ آيَتَامَهُمْ اخْتَطَفَ الذُّبُّ الْأَزْلَّ دَامِيَةَ الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحَجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ غَيْرَ مَتَأْتِمٍ مِنْ أَخْذِهِ كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعِيرِكَ حَدَرْتَ إِلَى

هم اموال بیت‌المال را که حق مردم است برداشتی و به حجاز بردی و علی را تنها گذاشتی و با کسانی که علی را تنها گذاشتند دمساز گشتی و خیانت کردی گوئی نیت تو از جهاد خدا نبوده است و گوئی تو برهانی برای کارهای خود از خدا نداشتی و گوئی تو می‌خواستی این امت را در دنیایشان در حیل‌های خود غوطه‌ور سازی و آنان را در باره غنیمتی که به دست آورده‌اند فریب دهی هنگامی که برای خیانت بیشتر و شدیدتر فرصت پیدا کردی شتاب در حمله نمودی و با حرکتی تند بر جستی. به هر مالی که از اموال مردم رسیدی ربودی آن را مانند ربودن گرگ‌های چابک و آن را با دلی آسوده به حجاز فرستادی بدون این که از ربودن آن احساس گناه بکنی ای انسان بی‌مایه گویی ارثی از پدر و مادرت را به جیب ریختی، آیا اعتقادی به معاد نداری؟ ای کسی که نزد ما از خردمندانی معدود محسوب می‌گشتی چگونه آشامیدنی و خوراکی را گوارا تلقی می‌کنی با این که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام هم می‌آشامی و کنیزها می‌خری و زنان را به ازدواج در می‌آوری از اموال یتیمان و بینوایان و مومنان و مجاهدانی که خداوندان اموال را به آنان واگذاشته و شهرها را به وسیله آنان حفظ فرموده است. از خدا بترس و اموال مردم را به خودشان بر گردان زیرا اگر این کار نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط بدارد تو را چنان مجازات می‌کنم که عذر من در نزد خدا باشد و با آن شمشیر تو را می‌زنم که هیچ کس را با آن نزد من؛ و سوگند به خدا اگر دو فرزندم حسن و حسین مثل تو خیانت می‌کردند رضایت و خرسندی از من نمی‌دیدند و به هیچ خواسته‌ای از من نمی‌رسیدند تا زمانیکه حق را از دو می‌گرفتم و باطل را که با ظلم‌شان به وجود آمده بود از بین می‌بردم. پس مقداری به خود فکر کن گویی عمرت به پایان رسیده است و زیر خاک دفن شدی و اعمالت در آخرت به تو ارائه شده و در جایگاهی که ستمکار با حسرت و تأسف فریاد بر می‌آورد که عمرش تباه شده و آرزوی برگشت به دنیا دارد قرار گرفته‌ای که دیگر جای گریز نیست» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۴۱ - ص ۴۱۲ - س ۸ به بعد).

باری با نگاهی اجمالی و کپسولی به این نامه مشخص است که نویسنده این نامه یعنی امام علی (مانند نامه ۷۱ که قبلاً مطرح کردیم) «اطمینان خود را به امانت و درستکاری دو مسئولی که خیانت کرده‌اند به عنوان یک حجت معقول و مقبول ارائه می‌دهد» و می‌فرماید: «من چون به امانت داری شما اطمینان داشتم به شما مسئولیت دادم» و بعد آنچنانکه در نامه مشهود است امام علی می‌گوید: «من در

این کار فریب خوردم» و این درست به معنای آن است که «امام علی اعتراف می‌نماید که او تنها از قدرت معرفتی یک انسان برخوردار است نه غیب و علم لدنی و غیره» و لذا در بند بند نامه فوق «امام علی مانند یک انسان عادی زمینی با ماموران خودش برخورد می‌کند و در هیچ جای نامه‌های فوق امام علی خارج از محدوده یک انسان عادی سخنی مطرح نمی‌کند» و رسماً به پسر عم خود می‌گوید: «اگر حسن و حسین خیانت تو را می‌کردند تا حق را از باطل در وضع آنها اجرا نمی‌کردم رضایت نمی‌دادم.»

پیر پیداست که فرزند علی یعنی امام حسین در عرصه پیروسی عاشورا مانند یک «انسان عادی و مختار و آگاه پیروسی عاشورا را (از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا آخرین ثانیه نیم روز جنایت یعنی دهم محرم سال ۶۱ هجری) معماری کرده است» و هرگز و هرگز در هیچ جا از کلام و نوشته خودش (در باب اینکه علم غیب می‌دانم و یا اینکه مثلاً عاشورا برای من مأموریت ملکوتی است؛ یا اینکه من از قبل به شهادت خودم در کربلا آگاهی داشته‌ام، یا اینکه من اطلاع دارم که در کربلا شهید می‌شوم، یا اینکه برای من بین علم به شهادت و قصد شهادت تفاوتی هست، یا اینکه در من بین علم بشری و علم به غیب دیوار چین وجود دارد، یا اینکه در من علم به غیب جایگزین عقل انسانی شده است، یا اینکه من خطا ناپذیرم چون علم لدنی و علم غیب دارم، یا اینکه زیربنای معماری پیروسی عاشورا توسط من علم غیب است نه علم بشری، یا اینکه پیروسی عاشورا برای من تکلیف و وظیفه است نه انتخاب و اراده، یا اینکه من موظف به تکلیف و تعهد هستم نه تعقل و اندیشه و انتخاب، یا اینکه شهادت در کربلا امری ملکوتی و تعبدی است نه انتخابی بر پایه ایمان و اعتقادات خودم که با اراده و عقل خودم عاشورا را معماری بکنم) اشاره‌ای نکرده است. یادآوری می‌کنیم که تمامی این بر چسب‌ها از قرن هفتم هجری توسط تألیف کتاب لهوف سید بن طاووس (مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا) در ادبیات شیعه حکومتی و شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه زیارتی (در عرصه عمل و نظر) جاری و ساری شده است.

یادمان باشد که کتاب لهوف «نخستین کتاب تألیف شده بر پایه روایت‌ها در باب عاشورا و امام حسین می‌باشد که در قرن هفتم هجری توسط سید بن طاووس (متوفی سال ۶۶۴) یعنی بیش از ششصد سال پس از عاشورا تألیف و منتشر شده است» و البته قبل از آن «واقعه عاشورا به صورت



تاریخی» در قرن دوم تحت عنوان مقتل الحسین ابو مخنف (و یا ابی مخنف) و مقتل الحسین محمد بن سائب کلبی به صورت تاریخی انتشار یافته بود که بعداً بنابه دلایلی که بر ما معلوم نیست از بین رفتند؛ ولی بخشی از آن دو کتاب در جلد چهارم تاریخ طبری مطرح شده است که البته در عصر حاضر همان «نقل و قول‌های جلد چهارم تاریخ طبری از آن دو کتاب به صورت مستقل به نام کتاب مقتل الحسین انتشار پیدا کرده است». بر این مطلب بیافزائیم که بنابه دلایلی که بر ما معلوم نیست «هیچکدام از ائمه بعد از امام حسین کتابی مستقلی در باب عاشورا تألیف نکرده‌اند و با اینکه امام سجاد دو جلد کتاب تألیف کرده‌اند» (صحیفه سجاده و رساله حقوق) و البته «کتاب‌های امام سجاد نخستین تألیف کتاب توسط ائمه بوده است» (و نهج البلاغه تألیف امام علی نمی‌باشد بلکه سه قرن بعد از امام علی این کتاب توسط سید رضی به صورت گزینشی جمع‌آوری شده است) و لهذا با اینکه امام سجاد شاهد همه جانبه پروسس عاشورا از اول تا آخر بوده‌اند کتابی در باب پروسس عاشورا تألیف نکرد. ائمه بعدی هم هیچکدام در این باب کتابی تألیف نکرده‌اند در نتیجه همین امر باعث گردید تا بین واقعه عاشورا و کتاب تاریخ طبری موجود بیش از دو‌یست سال فاصله تاریخی ایجاد بشود. (چراکه جلد چهارم تاریخ طبری که در قرن چهارم و در دوران آل بویه نوشته شده است نزدیک‌ترین کتاب تاریخ به واقعه عاشورا می‌باشد).

باری بدین ترتیب است که متأسفانه از قرن هفتم الی الان از آنجائیکه «رویکرد دگماتیستی به عاشورا» از دل حوزه‌های فقهاتی ارتجاعی شیعه تکوین پیدا کرد همین امر باعث گردید که در طول «هفتصد سال گذشته رویکرد دگماتیستی به عاشورا به عنوان گفتمان مسلط بر حوزه‌های فقهاتی شیعه درآید» به عبارت دیگر در تحلیل نهائی در طول هفتصد سال گذشته باور حوزه‌های ارتجاعی فقهاتی شیعه در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی به عاشورا بدین صورت مادیت پیدا کرد:

اولاً شهادت امام حسین در کربلا «امری ملکوتی و تعبدی» بوده است.

ثانیاً در باب واقعه عاشورا و شهادت امام حسین نباید به دنبال «علت معقولانه و منطقی آن برویم» چراکه در رویکرد دگماتیستی به عاشورا شهادت امام حسین مثل «فرمان ذبح اسماعیل به ابراهیم خلیل بوده است که امروز نیاز به طرح علت برای آن نیستیم».

ثالثاً امام حسین در پروسه عاشورا «شهید آگاه به شهادت خود بوده است» و از قبل از عاشورا توسط علم لدنی و علم غیب و علم امامت «به زمان و مکان شهادت خودش واقف بوده است.»

رابعاً مبنای «مدیریت امام حسین در پروسه (پنج ماه و ۱۲ روزه) عاشورا (از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا دهم محرم سال ۶۱) علم لدنی و علم غیب و علم امامت امام حسین بوده است» نه «علم بشری و پتانسیل انسانی امام حسین.»

خامساً در پروسه (پنج ماه و ۱۲ روزه) عاشورا «امام حسین موظف به تکلیف بوده است» نه مبارزه برای «رسیدن به هدف مشخص انسانی - اجتماعی - تاریخی - فرهنگی.»

سادساً «مأموریت و عبودیت و علم لدنی و علم غیب و علم امامت و تکلیف وظیفه ملکوتی مبانی حرکت امام حسین در پروسه (پنج ماه ۱۲ روزه) عاشورا بوده است.»

سابعاً «مظلومیت» در کشته شدن و اسارت حسین و یارانش «بزرگ‌ترین سرمایه برای امروز ما می‌باشد تا توسط گریه کردن بر حسین و یارانش بتوانیم برای آخرت خودمان توشه‌ای فراهم کنیم» بنابراین وظیفه امروز ما هر چه بیشتر «نمایش مظلومانه شهادت و اسارت یاران حسین می‌باشد تا بیشتر بتوانیم از شیعیان امام حسین اشک و سوگواری بگیریم.»

ثامناً طرح «علم لدنی و یا علم غیب و یا علم امامت در تکوین عاشورا توسط امام حسین» در رویکرد دگماتیستی به عاشورا در طول هفت قرن گذشته برای آن بوده است که «امام حسین را به صورت مافوق انسان معرفی کنند تا شیعیان او نتوانند از عاشورا به عنوان مکتب کسب مسئولیت اجتماعی و انسانی و تاریخی و فرهنگی در جوامع کنکرت و مشخص خودشان الگوبرداری کنند.»

لذا در رویکرد دگماتیستی به عاشورا حسین و عاشورا تنها به درد گریه کردن و کسب اجر مغفرت برای عبور از شب اول قبر از پل صراط می‌خورد نه چیزی بیشتر از آن. البته برعکس رویکرد ۷۰۰ ساله دگماتیستی به عاشورا در رویکرد تطبیقی به عاشورا:*

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم اندیشه‌های محمد اقبال در خصوص «خودی» یا «نفس اصیل و واقعی» که همان پیوند دیالکتیکی نفس دو مؤلفه‌ای در قرآن و نهج‌البلاغه می‌باشد، اینچنین فرموله کنیم:

الف - از نظر اقبال «خودی یا نفس واقعی انسان» به وسیله حواس درک نمی‌شود. بلکه ما توسط علم حضوری (نه علم حصولی) بدون واسطه حواس در بستر تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی می‌توانیم مستقیماً این نفس اصیل یا خودی واقعی خود را درک کنیم.

ای که مثل گل زگل بالیده‌ائی

تو هم از بطن «خودی» زائیده‌ائی

از «خودی» مگذر بقا انجام باش

قطره‌ائی می‌باش و بحر شام باش

تو که از نور «خودی» تا بنده‌ائی

گر «خودی» محکم کنی پاینده‌ائی

سود در جیب همین سوداستی

خواجگی از حفظ این کلاستی

هستی و از نیستی ترسیده‌ائی

ای سرت گردم غلط فهمیده‌ائی

چون خبر دارم زساز زندگی

با تو گویم چیست راز زندگی

غوطه در «خود» صورت گوهر زدن

پس زخلوت گاه «خود» سر بر زدن

زیر خاکستر شرار اندوختن

شعله گردیدن نظرها سوختن

خانه‌سوز محنت چل ساله نشو

طوف «خود» کن شعله جواله شو

زندگی از طوف دیگر رستن است

«خویش» را بیت الحرم دانستن است

پر زن و از جذب خاک آزاد باش
همچو طایر ایمن از افتاد باش
تو اگر طایر نه‌ائی ای هوشمند
بر سر غار آشنیان خود مبند
ای که باشی در پی کسب علوم
با تو می‌گویم پیام پیر روم
علم را بر تن زنی ماری بود

کلیات اقبال - فصل اسرار خودی - ص
۴۵ - سطر ۱ به بعد

ب - تمامی «فلسفه اخلاق» در رویکرد محمد اقبال لاهوری چه در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام (که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد) و چه در کلیات اشعارش بر پایه توضیح و تشریح و تبیین صفات و آثار عملی «خودی واقعی یا نفس اصیل در انسان» استوار می‌باشد و بدون تردید اگر ما «هسته خودی» را از زیرساخت هرم منظومه معرفتی محمد اقبال بیرون بکشیم، تمامی «هرم تئوریک عام و خاص و مشخص تطبیقی محمد اقبال فرو می‌ریزد»؛ به عبارت دیگر محمد اقبال در تبیین جهان‌بینی خودش در چارچوب «فلسفه خودی» نه تنها «فلسفه

«اخلاق» خودش را تبیین می‌نماید، حتی تلاش می‌کند تا پاسخ سؤال‌های فرجه (مثل حقیقت خداوند چیست؟ یا حقیقت جهان چیست؟ فلسفه خلقت چیست؟ ماده چیست؟ تکامل چیست؟ انسان چیست؟ عشق چیست؟ و غیره) در چارچوب همین «تبیین خودی» مطرح نماید.

پس طریقت چیست ای والا صفات

شرع را دیدن به اعماق حیات

فاش می‌خواهی اگر اسرار دین

جز به اعماق «ضمیر خود» مبین

گر نه بینی دین تو مجبوری است

این چنین دین از خدا مهجوری است

بنده تا «حق» را نبیند آشکار

بر نمی‌آید زجبر و اختیار

تو یکی در فطرت «خود» غوطه‌زن

مرد حق شو بر ظن و تخمین متن

تا بینی زشت و خوب کار چیست

اندر این نه پرده اسرار چیست

هر که از سر نبی گیرد نصیب

هم به جبریل امین گردد رقیب

ای که می‌نازی به قرآن عظیم

تا کجا در حجره می‌باشی مقیم

در جهان اسرار دین را فاش کن

نکته شرع مبین را فاش کن

کلیات اشعار اقبال - فصل پس چه باید کرد؟ - ص ۴۰۲ -

۴۰۳ - از سطر ۲۰ به بعد

ج - محمد اقبال غالباً «خودی» یا همان «نفس اصیل قرآن و نهج‌البلاغه» را تحت عنوان «حیات» تعبیر می‌کند.

خویش را چون از «خودی» محکم کنی

تو اگر خواهی جهان بر هم کنی

گر فنا خواهی ز «خود» آزاد شو

گر بقا خواهی به «خود» آباد شو

چیست مردن؟ از «خودی» غافل شدن

تو چه پنداری فراق جان و تن؟

در «خودی» کن صورت یوسف مقام

از اسپری تا شهنشاهی خرام

از «خودی» اندیش و مرد کار شو

مرد حق شو حامل اسرار شو

کلیات اشعار اقبال - فصل اسرار خودی - ص ۳۸ - سطر ۸ به بعد

د - از نظر محمد اقبال مشخصه مرکزی و اصلی «خودی» یا نفس اصیل و واقعی «انسان»، «عشق» است و به همین دلیل او کمال انسان و یا به عبارت دیگر مسیر تکامل انسان را در بستر تکامل این «خودی» یا نفس اصیل و واقعی در انسان می‌داند؛ و لذا به همین دلیل است که اقبال می‌گوید:

تو «خودی» از «بی‌خودی» نشناختی

خویش را اندر گمان انداختی

جوهر نوریست اندر خاک تو

یک شمعاعش جلوه ادراک تو

عیشت از عیشش غم تو از غمش

زنده‌ائی از انقلاب هر دمش

واحد است و بر نمی‌تابد دوئی

من زتاب او من استم تو توئی

«خویش‌دار» و «خویش‌باز» و «خویش‌ساز»

نازها می‌پرورد اندر نیاز

آتش از سوز او گردد بلند

این شرر بر شعله اندازد کمند

آرزو هنگامه آرای «خودی»

موج بی‌تابی ز دریای «خودی»

کلیات اشعار اقبال - فصل رمز بی‌خودی - ص ۵۹ - سطر ۸

به بعد



ه - بعضی از کسانی که در تشریح و تفسیر و تبیین معنای «خودی» در منظومه معرفتی محمد اقبال دچار اشکال شده‌اند به این خاطر بوده است که کلمه «خودی» در زبان فارسی به معنای غرور و لاف و گزاف و خودستایی می‌باشد. در صورتی که کلمه «خودی» برای محمد اقبال همان «نفس اصیل و واقعی در ادبیات قرآن و نهج‌البلاغه می‌باشد» که بدون فهم آن امکان «تبیین فلسفه اخلاق تطبیقی» در قرآن و در نهج‌البلاغه اصلاً و ابداً وجود ندارد. به بیان دیگر فصل تمیز بین سه «فلسفه تطبیقی و انطباقی و دگماتیستی اخلاق» در همین «جایگاه نفس واقعی و اصیل و یا به بیان اقبال در این خودی استوار می‌باشد». چراکه تنها توسط «تبیین فلسفه اخلاق بر پایه نفس واقعی و خودی است که می‌توانیم به تبیین مبانی اخلاق تطبیقی در رویکرد قرآن و نهج‌البلاغه و علامه محمد اقبال لاهوری دست پیدا کنیم»؛ و لذا به همین دلیل است که محمد اقبال از میان «صفات متعدد جاوید خودی» فقط صفت عشق را به عنوان موتور شدن خودی و هسته زیرساخت مبانی اخلاق تطبیقی انتخاب کرده است و به همین دلیل در ابیات فوق اقبال می‌گوید:

خوبیش‌دار و خوبیش‌باز و خوبیش‌ساز

نازها می‌پرورد اندر نیاز

و - از نظر محمد اقبال لاهوری این «خودی یا نفس واقعی و اصیل انسان در قرآن و نهج‌البلاغه» در پیروسی «تکوین خود سنتز تکامل ماده نمی‌باشد» و «خودی و نفس اصیل در انسان شکلی از اشکال ماده نیست». ولی البته اگر «خودی از بدن انسان جدا بشود، نمی‌تواند باقی بماند» و از اینجا است که به عقیده اقبال «خودی یا نفس واقعی و اصیل در انسان» (که هسته اولیه تکوین اخلاق تطبیقی در قرآن و نهج‌البلاغه می‌باشد) شکل تکامل یافته ماده نیست، بلکه «حقیقت نهایی جهان است» و آنچه‌آن حقیقتی است که برای «جلوه دادن صفاتش ماده را خلق می‌کند» و آن را وسیله جلوه‌گری و نمایش «خود» قرار می‌دهد. لذا از اینجا است که محمد اقبال می‌گوید:

بیکر هستی زآثار «خودی» است

هر چه می‌بینی زاسرار «خودی» است

ز - به عقیده محمد اقبال «خودی یا نفس اصیل و واقعی» در انسان نیروی متمرکز حیات است که به سبب آن «آدمی مرکزی انحصاری مستقل و قائم به ذات می‌شود». از نظر محمد اقبال حیات «خودی» تنها در صورتی می‌تواند تداوم یابد که «مدام در تکاپو و ستیز باشد».

ح - «خودی یا نفس اصیل و واقعی» که نقطه حرکت و عزیمت اندیشه محمد اقبال می‌باشد، «هم پایه و هم اساس منظومه معرفتی محمد اقبال می‌باشد». چراکه این «خودی و یا نفس اصیل در انسان» است که شاهراهی برای «پیوند با بی‌نهایت وجودی در انسان می‌شود» و «بانهایت» می‌تواند از طریق «تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی» با «بی‌نهایت وجودی» پیوند پیدا کند؛ زیرا تجربه دینی انفسی و آفاقی برایش «امکان پیوند با بی‌نهایت وجودی فراهم می‌کند». اضافه کنیم که از نظر اقبال «خودی حقیقتی است واقعی» به بیان دیگر «خودی حقیقتی است که وجود و اصالت دارد» و با تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی می‌توانیم دریابیم که «خودی یا نفس اصیل واقعی‌ترین حقیقت است» و البته «واقعیت آن را می‌توان بی‌واسطه ادراک کرد». از نظر اقبال «خودی یا نفس اصیل ذاتاً نیروئی هدایت‌گر، آزاد و نامیراست». اقبال بر این باور است که انسان می‌تواند با پرورش همین «خودی یا نفس اصیل» به «جاودانگی دست پیدا کند» و سرانجام «خدای‌گونه و جانشین خدا بشود». او در این رابطه می‌گوید:

از همه کس کناره گیر. صحبت آشنا طلب

هم زخدا خودی طلب. هم زخودی خدا طلب

*

ادامه دارد

هدف بعثت پیامبر اسلام «پاره کردن زنجیرهای پای عقل انسان است»

توسط «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع»

در چارچوب «گفتمان توحید نظری و عملی قرآن»

اگرچه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت
 تو دل گرفته نباشی که عشق تنها نیست
 تو ره‌شناس نئی وز مقام بی‌خبری
 چه نغمه ایست که در بریط سلیمی نیست
 زقید و صید نهنگان حکایتی آور
 مگو که زورق ما روشناس دریا نیست
 مرید همت آن رهروم که پا گذاشت
 به جاده‌ئی که در و کوه و دشت و دریا نیست
 شریک حلقه رندان باده‌پیما باش
 حذر زیبعت پیری که مرد غوغا نیست

کلیات اقبال - جاوید نامه - ص ۳۳۵ - سطر
 ۱۳ به بعد

عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است
 بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است
 دگر است آن که برد دانه افتاده زخاک
 آن که گیرد خورش از دانه پروین دگر است
 دگر است آن که زند سیر چمن مثل نسیم
 آن که در شد به ضمیر گل و نسرين دگر است
 دگر است آن سوی نه پرده گشادن نظری
 این سوی پرده گمان و ظن و تخمین دگر است
 ای خوشان عقل که پهنای دو عالم با
 اوست

نور افرشته و سوز دل آدم با اوست
 کلیات اقبال - پیام مشرق - ص ۲۵۹ - سطر
 ۴ به بعد

و باز در این رابطه است که محمد اقبال در کلیات خویش به داوری
 بین علم و ایمان می‌نشیند.

طلسم علم حاضر را شکستم

ریودم دانه و دامش گسستم

خدا داند که مانند براهیم

به نار او چه بی‌پروا نشستم

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۴۹ - سطر ۸ و ۹

مسلمانی که در بند فرنگ است

دلش در دست او آسان نیاید

زسیمائی که سودم بر در غیر

سجودی بوذر و سلمان نیاید

ارمغان حجاز - ص ۴۳۴ - سطر اول به بعد

از فرنگی می‌خرد لات و منات

مؤمن و اندیشه او سومنات

قم باذنی گوی و او را زنده کن

در دلش الله هو را زنده کن

ما همه افسونی تهذیب غرب

کشته افرنگیان بی‌حرب و ضرب

تو از آن قومی که جام او شکست

وانما یک بنده الله مست

تا مسلمان باز بیند خویش را

از جهانی برگزیند خویش را

کلیات اقبال - پس چه باید کرد - ص ۴۱۳ - سطر ۲۳ به بعد

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - از نظر محمد اقبال لاهوری «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع» که هدف اصلی بعثت پیامبر اسلام و قرآن بوده است باعث گردیده تا:

اولاً مسیر پیامبری برای پیامبر اسلام در سه فرایند تکوین پیدا کند:

اول - سیر من الخلق الی الحق.

دوم - سیر الی الخلق فی الحق.

سوم - سیر بالحق فی الخلق.

ثانیاً هدف فوق بعثت باعث می‌گردد تا پیامبر پس از فاز حرائی و معراج وجودی به زندگی این جهانی باز گردد و در بستر حرکت اسرائی در ادامه حرکت معراجی خودش وارد جریان زمان بشود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط درآورد و از این راه جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند.

ثالثاً هدف فوق بعثت باعث می‌گردد که پیامبر در جهت «ساختن فرد و جامعه انسانی به نیروها تحرک دهند» و بسترساز ظهور انواع انسانیت و جهان فرهنگی و تمدنی بشوند.

رابعاً در چارچوب «توحید عقل و عدل» که هدف بعثت پیامبر اسلام و قرآن بوده است، لازمه این هدف این بوده است که «پیامبر اسلام از جنس بشر باشد» یعنی همه لوازم بشریت را داشته باشد، مانند دیگران بخورد و بخوابد، راه برود و تولید مثل بکند و بالاخره بمیرد و همه نیازهایی که لازمه بشریت است داشته باشد؛ و «تنها تفاوت پیامبر اسلام با دیگران در مسئله وحی نبوی می‌باشد که وحی نبوی او را در استمرار پروسس وحی وجودی در تمامی پدیده‌های حیات و تکامل هستی می‌باشد و همین بسترهای تکوینی وحی نبوی در پیامبر اسلام بوده که باعث گردید تا پیامبر اسلام انسانی کامل و الگو و اسوه دیگران بشود». چرا که بدون فاز حرائی و معراج وجودی پیامبر اسلام هرگز نمی‌توانست به مرحله مهبط وحی نبوی برسد.

خامساً در چارچوب «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع» به عنوان هدف بعثت پیامبر اسلام و قرآن بود

که باعث گردیده است که «اساسی‌ترین نقش پیامبر و قرآن در عرصه جامعه‌سازی و فردسازی و فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی مبارزه با صاحبان قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر در دو مؤلفه سلبی و ایجابی بشود.»

سادساً تمام تلاش پیامبر اسلام و قرآن در طول ۲۳ سال دو فرایند مکی و مدنی در چارچوب دعوت به خدا و شناختن او و نزدیک شدن به او در راستای تحقق «گفتمان توحید دو مؤلفه نظری و عملی بوده است» که «توحید عملی» آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید تبیین شده است، تنها توسط «اقامه عدل و قسط در جامعه امکان‌پذیر می‌باشد»؛ به عبارت دیگر «گفتمان توحیدی پیامبر اسلام در دو مؤلفه نظری که همان شناختن خدا و پرستش او می‌باشد و مؤلفه عملی که برپائی عدل و قسط در جامعه است، معنی پیدا می‌کند»؛ که بدون تردید نقض هر کدام از این دو مؤلفه گفتمان توحیدی باعث شکست گفتمان توحیدی پیامبر اسلام و قرآن می‌شود.

بدین جهت در این رابطه است که این امر باعث گردید تا «گفتمان واحد توحیدی پیامبر اسلام در عرصه جامعه‌سازی بر پایه عدل و قسط باعث ظهور سه ابر جنبش آغازین اسلام در قرن اول هجری بشود» که این سه ابر جنبش آغازین اسلام عبارت بودند از:

اول - «جنبش رهائی‌بخش» پیامبر اسلام در ۲۳ سال حیات وحی نبوی در دو فرایند ۱۳ ساله مکی و ۱۰ ساله مدنی.

دوم - «جنبش عدالت‌خواهانه» ۴ سال و نه ماهه خلافت امام علی.

سوم - «جنبش حق‌طلبانه» امام حسین در چارچوب معماری عاشورای سال ۶۱ هجری؛ که برای فهم بیشتر این مهم مخاطبین را دعوت به مراجعه به سه کتاب ابر جنبش آغازین اسلام (جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌طلبانه امام علی و جنبش حق‌طلبانه امام حسین که توسط انتشارات مستضعفین در سایت پیشگام موجود می‌باشد) می‌کنیم.

سابعاً پیامبر اسلام و قرآن در راستای تحقق هدف بعثت که همان «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع

می‌باشد» دارای رویکرد دو مؤلفه‌ای بوده‌اند؛ یعنی دو مقصد در پیوند با هم داشته‌اند. یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و «سعادت اخروی» و انسان‌سازی این جهانی توسط توحید نظری و توحید عملی فردی (همان کاری که پیامبر اسلام در طول ۱۳ سال دوران مکی می‌کرد) تکیه داشته‌اند و دیگر تکیه بر «سعادت دنیوی» بشر در چارچوب توحید اجتماعی و برپائی قسط و عدل در جامعه (همان کاری که پیامبر اسلام در دوران ۱۰ ساله مدنی و امام علی در دوران ۵ ساله خلافت و امام حسین در پرو سس تکوین عاشورا ۶۱ به دنبال آن بودند) داشته‌اند.

به این ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «دو مؤلفه سعادت اخروی و سعادت دنیوی هدف بعثت پیامبر اسلام و قرآن در پیوند با هم معنی پیدا می‌کنند». تفکیک عملی و نظری این دو مؤلفه هدف بعثت پیامبر اسلام و قرآن به معنای به چالش کشیدن هدف بعثت پیامبر اسلام (که همان توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع می‌باشد) است. برای فهم بیشتر موارد هفت گانه فوق که همه محصول رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری در باب هدف بعثت پیامبر اسلام و قرآن می‌باشد، ضرورت دارد که سیری مجدد در اشعار معلم کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری داشته باشیم.

جام جهان‌نما مجوی

دست جهان‌گشا طلب

اقبال لاهوری - زبور عجم

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست

با من میا که مسلک شبیرم آرزوست

از بهر آشیانه خس اندوزیم نگر

باز این نگر که شعله درگیرم آرزوست

گفتند لب به بند و زاسرار ما مگو

گفتم که خیر نهره تکبیرم آرزوست

گفتند هر چه در دلت آید زما بخواه

گفتم که بی‌حجابی تقدیرم آرزوست

از روزگار خویش ندانم جز این قدر

خواهم زیاد رفته و تعبیرم آرزوست

کو آن نگاه ناز که اول دلم ربود

عمرت دراز باد. همان تیرم آرزوست

اقبال لاهوری - پیام مشرق

نهنگی بچه خود را چه خوش گفت

به دین ما حرام آمد کرانه

به موج آویز و از ساحل به پرهیز

همه دریاست ما را آشیانه

کلیات اقبال لاهوری - فصل می باقی - ص ۲۴۸ - سطر ۷ به بعد

چو خود را در کنار خود کشیدم

به نور تو مقام خویش دیدم

درین دیر از نوای صبحگاهی

جهان عشق و مستی آفریدم

کلیات اقبال لاهوری - فصل ارمغان حجاز - ص ۴۷۰ سطر اول

و دوم*

ادامه دارد